

رحله شکست‌های پی‌درپی

هنوز مدت زمانی از شکست نظامی جمهوری اسلامی در فاجعه‌های گذشته و سران‌رژیم از رگیجه ناشی از این شکست خلاصی نیافته‌اند. با ردیگر در اوتل ماه جاری شکست نظامی دیگری را در شلمچه متحمل شدند، و تازه خبر شکست جمهوری اسلامی در شلمچه تا نید می‌شود. نیروی هوایی عراق ضربه خردکننده دیگری بر رژیم وارد آورد و بزرگترین نفتکشهای آنرا یکجا نهدم ساخت.

هرچند که جمهوری اسلامی طی چند روز گذشته تلاش نمود با یک تعرض متقابل به نیروهای عراقی در جبهه جنوب لاقلا از جنبه تبلیغاتی از ابعاد شکست‌های پی‌درپی خود بکا هدوچنین وانمود کند که هنوز دارای برتری نظامی است، اما حقیقت این است که از مدت‌ها پیش این واقعیت عیان گشته بود که دوران پیروزیهای نظامی جمهوری اسلامی سپری گشته و دیگر قادر نیست از طریق پیروزی نظامی رژیم عراق را شکست دهد و به اهدا خود جا مه عمل پوشد. با این وجود تا همین اواخر توازن در صفحه ۲

وخامت اوضاع سیاسی جمهوری اسلامی

وضعیت سیاسی رژیم جمهوری اسلامی در غرضه‌های داخلی و بین‌المللی مدام وخیم‌تر می‌شود. شکست رژیم در کنترل و حل بحرانهای داخلی، رشد فزاینده ناراضی توده‌ای، و تشدید منازعات درونی دستگاه حاکمه، بارزترین و اساسی‌ترین تجلیات وخامت اوضاع سیاسی جمهوری اسلامی در حیطه سیاست‌های داخلی است. همه تلاش‌های رژیم برای مقابله با وخامت بیشتر اوضاع به شکست انجامیده است. کشمکش‌های درونی هیئت حاکمه که اکنون بشکل یک رشته درگیریهای حاد درآمده است، بازتاب چیز دیگری جز وخامت روزافزون اوضاع داخلی جمهوری اسلامی نیست. تلاطمات درونی رژیم که توأم با انتخابات مجلس سوم تشدید گردید، همچنان ادامه دارد. جناح با زار و روحانیون طرفدار این جناح که طی ماههای اخیر متحمل شکست و عقب‌نشینی‌های مکرر شده‌اند، اکنون از سوی جناح رقیب بعنوان "طرفداران اسلام آمریکائی" مورد حملات پی‌درپی قرار گرفته‌اند. حتی جلسات و سخنرانیهای آنها نیز مورد یورش حزب الله طرفدار جناح رقیب قرار گرفته است. در اینجا و آنجا این درگیریها بشکل تظاهرات موافقین و مخالفین این یا آن جناح درآمده

در صفحه ۲



یادداشت‌های سیاسی

*هراس "نهضت آزادی" از وخامت اوضاع رژیم در صفحه ۷

*اهداف و منافع واحد

بازنگری به ۳ خرداد

سی خرداد از زوایای مختلف رویداد بسیار مهمی در سالهای پس از سرنگونی رژیم شاه محسوب میشود که در عین حال حاوی نتایج درس‌هایی است که عدم توجه و فراگیری آن، موجب به انحرا فکشیده شدن مجدداً انقلاب ایران خواهد شد. در این روز بار دیگر تصویر بسیار روشنی از سیمای سرکوبگر بورژوازی که پس از سقوط شاه قدرت را قبضه کرده بود ارائه گردید و روش این طبقه در قبال تشکلهای توده‌ای، تسلیح توده‌ای و سازمانهای انقلابی به شکل عربی‌نسی نمایان شد. سی خرداد بار دیگر ورشکستگی تئوریهای شبه سوسیالیستی و پندار بافی در مورد "راه رشد..." که سازش طبقه‌تسی را جایگزین مبارزه طبقه‌تسی میگردواند زجا نسب

اپوزتونیست- رفرمیستها اشاعه داده می‌شده نمایش گذاشت و در عمل همانطور که همیشه چنین بوده است، این تئوریه‌ها کار را به خیانت نسبت به منافع کارگران و زحمتکشان کشاند و سرانجام، منادیان آشتی طبقات، خود نیز از خشم خصم خلق بی‌نصیب نماندند. سی خرداد همچنین آشکارا ساخت چنانچه انقلاب، ارگانهای حراست سرمایه و ماشین بوروکراتیک نظامی را کاملاً درهم‌شکسته با شد و طبقه ستمکش سازمان نوینی از نوع "سازمانهای مسلح خودکار" در صفحه ۴

طرح برنامه راه کارگر

تجسم اپوزتونیسم و گنج سری

در صفحه ۱۶

توضیح و تشریح

برنامه سازمان ۱۱

در صفحه ۱۹

اعتصاب کوره پزخانه‌ها، یادآور قهرمانی طبقه کارگر

در صفحه ۱۵

از میان نشتریات

- پاسخ به نامه‌ها، یا توجیه گنج سری از روی استیصال؟ در صفحه ۹
- اکثریت (جناح کشتگر) و مبانی دیدگاه توده‌ای

برای برقراری صلحی دمکراتیک، جنگ ارتجاعی را به جنگ داخلی علیه رژیم تبدیل کنیم

از صفحه ۱

است. انشعابی که چندی پیش در دستگاه روحانیت بروز نمود، دسته بندی و جبهه گیری طرفین اصلی درگیری را تشدید نموده است. گروه طرفدار جناح دولت-رفسنجانی بنام "روحانیون مبارز" با حمایت مادی و معنوی شخص خمینی فعالیت خود را علیه "روحانیت مبارز" تشدید کرده اند، و مقدمات تسویه حساب قطعی با رقبای خود را فراهم می سازند.

خمینی که از مدتی پیش بمنظور تقویت جناح رفسنجانی و تضعیف جناح با زار مستقیما وارد صحنه شده است، همه تلاش خود را بکار گرفته است، تا در او پسین روزهای عمر ننگین اش، تمام قدرت را در دست جناح دولت-رفسنجانی متمرکز سازد.

شکستهای اخیر جمهوری اسلامی در جبهه های جنگ، فرصت مناسبی پیش آورده که خمینی دست جناح رفسنجانی را در تسویه حساب با جناح رقیب در ارگانهای سرکوب نظیر ارتش و سپاه باز بگذارد، تا تضادهای این ارگانها را برفع خود حل کند، چرا که همزمان با حثت یافتن تضادهای دو جناح، این تضادهای در ارتش و سپاه نیز تشدید شده بود و هر جناحی شکستها را وسیله ای برای کوبیدن جناح دیگر یافته بود. خمینی رفسنجانی را بعنوان جانی نشین فرمانده کل قوا منصوب نمود و بجهت او اختیار تام داد تا اختلافات و تضادهای را از زمین ببرد، امر وحدت را در صفوف نیروهای سرکوب تأمین کند، متمرکبین را به دادگاههای نظامی بسپارد و تمرکز بسیار شدیدی را تحت رهبری خود برقرار سازد. این انتصاب چنان قدرتی به رفسنجانی بخشیده است که میتواند بدون آنکه با مقاومتی جدی روبرو گردد، ارتش و سپاه را از عناصر مخالف جناح خود تصفیه کند و رهبری واحدی از جناح خود در این ارگانها ایجاد نماید. این انتصاب در همان حال تمرکز مورد نظر خمینی را در دست یک جناح تأمین خواهد کرد. اما جناح دیگر نیز هر چند طی چند ماه گذشته با شکستها و عقب نشینی های مداوم روبرو گشته است، هنوز آنقدر قدرت دارد که به درگیری مستقیم ورود در روبرو جناح دولت-رفسنجانی ادامه دهند. سران این جناح یک مخالفت علنی و آشکار علیه دولت را سازمان داده اند. در ارگان رسمی این جناح، امثال یزدی از قیامی سخن بمیان می آورند که علیه کسانی که میخواهند "سیاست را از مذهب" جدا کنند برپا خواهند شد. هر چند که سیاست

جناح "دولت-رفسنجانی" نیز حفظ همسان تملیق دین و دولت است، با این وجود اشاره "رسالت" به جناح دولت است که برای کنار گذاشتن روحانیون طرفدار جناح با زار مبارزه میکند. در همان حال این جناح برای زیر فشار قرار دادن جناح رقیب پلان تفرومانندی را انتشار داده که دولت را موظف به اجرای آن نموده است، که در مدرن "ادامه جنگ" و "ادامه سیاست نه شرقی، نه غربی" قرار گرفته است، و علاوه بر این مبارزه با تورم و بوروکراسی را قرار داده که این جناح را بیشتر افشا کند و نتوانی اش را در عمل نشان دهد. تداوم این کشمکشها و منازعات جناحهای مترجع و تشدید روز افزون آن، و خاتمه وضع سیاسی رژیم را بخوبی نشان میدهد، اما جمهوری اسلامی نه فقط در سیاست داخلی بلکه در سیاست خارجی و مناسبات بین المللی نیز با اوضاع وخیمی روبروست. سیاست جنگ طلبانه و توسعه طلبانه با شکست روبرو شده است. ماهیت انتجاعی پان اسلامیسیم، بیش از پیش در میان توده های مردم منطقه افشاء شده است. لگد مال کردن ابتدائی ترین حقوق مردم ایران، اصرار بر ادامه جنگ و صدور ترور و ریسیم دولتی، سیاستهای تجا و زکارانه و توسعه طلبانه همگی، رژیم را در مقیاس جهانی و در محافل و سازمانهای بین المللی و منطقه ای منفرد نموده است. اجلاسیه اخیر سران عرب و محکومیت شدید جمهوری اسلامی بخاطر سیاستهای جنگ طلبانه، تجا و زکارانه و تروریستی، ضربه سنگینی به جمهوری اسلامی وارد آورد. و موقعیت بین المللی آنرا وخیم تر نمود، این محکومیت بیشتر از آن جهت حائز اهمیت بود که لیبی و سوریه نیز که از نزدیکترین دوستان جمهوری اسلامی محسوب میشوند، قطعنامه محکومیت جمهوری اسلامی را امضا کردند. مجموعه سیاستهای داخلی و خارجی جمهوری اسلامی با شکست همه جانبه روبرو گشته است، اوضاع سیاسی رژیم بیش از پیش وخیم شده است، هر تلاش رژیم به و خاتمه بیشتر اوضاع انجام میدهد است، و در آینده نیز وضعیت سیاسی آن وخیم تر خواهد شد.

با کمکهای مالی خود
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)
را یاری رسانید

مرحله شکستهای پی در پی

قوا به گونه ای بود که لااقل امکان پیروزیها محدود و مقطعی را برای جمهوری اسلامی فراهم ساخته بود. تحولات چند ماه گذشته، نشان داد که اکنون این وضعیت نیز دگرگون شده و توازن قوای موجود، برتری نسبی رژیم عراق بدست آورده و جمهوری اسلامی با یک رشته عقب نشینی ها و شکستهای پی در پی روبرو گشته است.

جنگ رژیمهای ایران و عراق که اکنون به پایان هشتمین سال ادامه خود نزدیک میگردد از جهت نظامی چندین مرحله را پیش سر گذارده است. مرحله نخست که دوران تعارض نظامی رژیم عراق و پیروزیهای پی در پی آن بود، جمهوری اسلامی در وضعیت تدافعی محقر قرار داشت و اوضاع اقتصادی، سیاسی و نظام آن بکلی از هم گسیخته بود. با این وجود در آ ایام جمهوری اسلامی از یکا مکان بالقوه سازماندهی تعرض متقابل برخوردار بود، لذا پس از یک دوران سازماندهی و تجهیز نظامی از سال ۶۰ بعد دست بیک تعرض نظامی در جبهه های جنگ زد، دوران شکستهای نظامی عراق آغاز گردید و نیروهای نظامی آن نتوانستند تا گزیر شدن بدخشاخی از خاک ایران را که قبلا بتصرف خود در آورده بودند، تخلیه کنند بلکه بخشهایی از خاک عراق نیز به تصرف نیروهای نظامی جمهوری اسلامی درآمد، این مرحله تعرض نظامی جمهوری اسلامی و عقب نشینی نظامی عراق در شرایطی صورت گرفت که اوضاع اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی بطور نسبی بهبود یافته بود. افزایش درآمد های نفتی نه فقط امکان اقتصادی ادامه جنگ و خرید تجهیزات نظامی را فراهم ساخت بلکه بر اوضاع سیاسی آن نیز تا شیر گذارد. اثبات بیشتری بر خوردار گردید و از شرایط بین المللی بهتری بهره مند شد. این مرحله تا سال ۶۴ ادامه یافت. از این پس مرحله جدیدی فرارسید که دوران توازن نظامی طرفین درگیر و ادامه یک جنگ فرسایشی است. طی این مرحله که تا با مرور نیز ادامه دارد، جمهوری اسلامی توان و قدرت آنرا داشته که یک شکست قطعی بر رژیم عراق وارد آورد، و نه عراق قادر بوده است نیروهای نظامی جمهوری اسلامی را شکست دهد. هر چند که این مرحله در صفحه ۳

از هم گسیختگی در میان نیروی مسلح رژیم را تشدید نمود و ارتش و سپاه هر یک کوشیدند دیگری را مسبب شکستها معرفی نمایند. اما همانگونه که گفته شد، علت شکستهای پی در پی جمهوری اسلامی نتیجه چیز دیگری جز تغییر نسبی توازن قوا بنفع عراق نیست. که مرحله جدیدی را در شکستهای جمهوری اسلامی گشوده است. سران رژیم که گویا هنوز از شکستهای پی در پی درس لازم را نیاموخته اند، همانگونه که اخبار چند روز اخیر حاکی است، در تلاش اند با بسیج و تجهیز هر چه بیشتر نیرو و شکستهای خود را جبران کنند، و حتی به پیروزی دست یابند. اما هر آنچه در این زمینه تلاش کنند، جز شکست چیز دیگری عاید آنها نخواهد شد. مرحله کنونی جنگ، مرحله شکستهای جمهوری اسلامی است. این شکستها به نتایج نظامی آنها محدود نمیگردد، بلکه دارای عواقب سیاسی است. در آینده نزدیک عواقب سیاسی شکستهای نظامی رژیم، خود را در تشدید بحران سیاسی نشان خواهد داد.

دوست و دشمن خود را به درستی تشخیص دهد و بداند که تنها یک طبقه یعنی طبقه کارگر پیگیرانه از حقوق عموم توده های زحمتکش و حق تعیین سرنوشت برای ملیتهای ساکن ایران دفاع میکند این درس بویژه از آن جهت آموزنده است، که امروزه کم نیستند کسانی که شعار آزادی و دمکراسی و حقوق مردم ایران را سر میدهند، حتی بازرگان لیبرال که فرمان قتل عام خلق عرب را صادر کرد، از آزادی و دمکراسی دم میزند، و مدنی این جلاد خلق عرب، خود را جمهوریخواه، و مدافع "حقوق بشر" معرفی می نماید. سازمان مجاهدین خلق نیز که بهمان اندازه جمهوری اسلامی با حق تعیین سرنوشت ملت های ساکن ایران، مخالف است، و چنانچه روزی دستش بقدرت برسد، چنان قتل عام و وحشیگری در ایران راه بیندازد که مردم جنایات شاه و خمینی را فراموش کنند نیز، خود را منادی و مدافع، آزادی و دمکراسی معرفی می کنند. خلق عرب و خلقهای دیگر ساکن ایران، باید از سرکوبهای دوران رژیم شاه و خمینی، درس لازم را بیاموزند، و برای تحقق خواستها و مطالبات خود تنها به طبقه کارگر ایران متکی باشند.

در سالروز "چهارشنبه سیاه" یا دجان باختگان خلق عرب گرامی باد.

آوردن سلاحها و تجهیزات مدرن، موقعیت خود را بهبود بخشیده و توازن قوا را بطور نسبی بنفع خود تغییر داده است. این تحولات که از اواخر سال گذشته با حمله موشکی عراق به بزرگترین شهرهای ایران آغاز گردید، به مرحله پیروزیهای محدود و مقطعی جمهوری اسلامی پایان بخشید، و مرحله جدیدی را در شکستهای پی در پی آن گشود. جمهوری اسلامی که در اواخر سال گذشته زیر ضربات موشکهای عراقی غافلگیر شده بود، تلاش نمود که برای حفظ موقعیت پیشین خود دست بیک تعرض در جبهه های جنگ بزند، اما دیگر زمان بنفع او نبود و جز یک پیشروی محدود در جبهه کردستان نتیجه ای بدست نیامورد. رژیم عراق که این تغییر در توازن قوا را بنفع خود احساس نمود، با یک حمله برق آسا فو را از تصرف جمهوری اسلامی بیرون آورد و شکست سختی بر نیروهای آن وارد ساخت. هنوز چند روزی از این حمله نگذشته بود که حمله برق آسای دیگری را به شلمچه ساکنان دوشکست دیگری بر قوای جمهوری اسلامی وارد آورد و همزمان با آن بزرگترین نفتکشهای جمهوری اسلامی را یکجا منهدم ساخت. این شکستهای پی در پی،

یاد جان باختگان خلق عرب گرامی باد

تظا هراتی علیه جمهوری اسلامی برپا گردید. اما سرکوبگران خلق عرب این اعتراضات را مسلحانه درهم شکسته، و در حصار آبادها و جزیره مینو، تعداد دیگری از توده های عرب را قتل عام نمودند.

رژیم جمهوری اسلامی با این جنایت هولناک، ماهیت درنده خو و ارتجاعی خود را آشکار تر ساخت، و به خلق عرب نیز همچون دیگر خلقهای سراسر ایران آموخت که هرگونه توهمی را نسبت به این رژیم از دست بدهند. اکنون نزدیک به ۱۰ سال از قتل عام "چهارشنبه سیاه" گذشته است. ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی در همه جوانب آن برای عموم توده های مردم بکلی افشا شده است. مدافعین این رژیم نیز رسوا و بی اعتبار شده اند. برخی از دست اندکاران و سران رژیم که خود در سرکوبها نقش فعالی داشته، از حاکمیت به بیرون پرتاب شده، و یک طیف وسیع نامگون، همه از مبارزه و سرنوختن جمهوری اسلامی سخن می گویند، در این شرایط خلق عرب نیز همچون دیگر خلقهای ساکن ایران با یاد زو قایس ده سال گذشته و سرکوبهای مکرر درس لازم را آموخته باشد، و مهمترین درس این است که

یک دوران توازن قوا در جنگ ارتجاعی دولتهای ایران و عراق محسوب میگردد، اما در محدوده همین توازن، تا چند ماه پیش هنوز جمهوری اسلامی از این برتری برخوردار بود که بتواند پیروزیهای محدود و مقطعی بدست آورد و رژیم عراق را زیر فشار قرار دهد. این وضعیت اکنون تغییر کرده است. علت آن نیز در این است که برخلاف تصور سران رژیم، جنگ فرسایشی شرایط را به زیان جمهوری اسلامی تغییر داده است. طی این دوران وضعیت اقتصادی رژیم مدام وخیم تر شده است. درآمد های نفتی پیوسته کاهش یافته است. نارضایتی توده های مردم از ادامه جنگ تشدید شده و تضادهای درونی رژیم حادث شده اند. اختلافات میان سپاه و ارتش که مدتی فروکش کرده بود مجدداً بالا گرفته و نارضایتی در میان سربازان گسترش یافته است. در عرصه بین المللی نیز موقعیت رژیم بشدت وخیم و با انفراد روزافزونی رو برو گشته است. اما رژیم عراق که از کمکهای مالی دولتهای عرب برخوردار است، با بهره برداری از شرایط بین المللی و بدست

در نهم خردادماه ۱۳۵۸ که در تاریخ ایران بعنوان "چهارشنبه سیاه" ثبت شده است، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی دست به یکی از هولناکترین جنایات ضد بشری خود علیه خلق عرب زد و در یک روز طی یک سرکوب قهرآمیز، متجاوزان ۲۰۰ تن از توده های زحمتکش خلق عرب را کشتار نمود.

مرجعین جمهوری اسلامی که بلافاصله پس از کسب قدرت، چهره کربه، ضد خلقی و ارتجاعی خود را با سرکوب کارگران ایران، سرکوب خلقهای کرد و ترکمن عربستان نمودند، از همان نخستین روزهای پس از قیام یکی دیگر از اهداف فوری خود را سرکوب خلق عرب و درهم شکستن مبارزه و مقاومت آنها قرار دادند. آنها برای پیشبرد مقاومت سرکوب گران خود از مدتی پیش توطئه سرکوب را سازمان داده بودند و تیمسار مدنی را که پس از قتل عام توده های عرب خوزستان به جلاد خلق عرب معروف گردید، مأمور اجرای آن نمودند. قتل عام "چهارشنبه سیاه" که از نخستین ساعات تابان ماه دهم خرداد با حمله به محله بازار ماهی فروشان خرمشهر آغاز گردید و در محله های نخلستانی جزیره مینو ادامه یافت، اعتراض و مقاومت زحمتکشان عرب را در اهواز و آبادان برانگیخت و در این شهرها

بازنگری به ...

اهالی " که خدمتگزاران مستشاران روشنندگان باشد ایجا دکرده باشد، چگونه طبقه حاکمه ضمن حفظ آن دستگاه عریض و طویل، مجدداً دسته‌های خاصی از افراد مسلح تشکیل میدهد که خدمت - گذاران مستشارکنندگان و حافظ منافع آنان باشد و با لاجرم با لاجرم سی خردا در ضعف کمونیستها، بار دیگر بر جایگاه نیروهای خرده بورژوازی در کنار بورژوازی مهورتا شیدز دونه تنها فقدان یک حزب کمونیست بمثابه اساسی ترین ضعف جنبش کمونیستی ایران را به نمایش گذاشت، بلکه فقدان یک آلترنا تیا و انقلابی و اتحاد پایه‌ای میان نیروهای انقلابی که قادر باشد دفاع از منافع خلق و انقلاب را سازمان دهد و آن را هدایت کند بر ملا ساخت. اکنون با بررسی شرایط حدوث سی خرداد و تحولات بعد از آن، با هدف درس آموزی از تجارب حاصله و کاربست این تجارب در رویه‌های آتی و روند رشدیابنده مبارزه طبقاتی، سی خردا درانه بمثابه یک واقعه خلق الساعه، بلکه بعنوان پدیده‌ای که محمول مجموعه شرایط حاکم بر هر اردوی انقلاب و هم نهاد انقلاب و تغییرات حاصله در تنا سب قوای طرفین بوده از نظرمی گذرانیم. برای دریافت یک درک دقیق تر، ضروری است به موقعیت این دو اردوی متخاصم در جریان انقلاب مختصر اشاره‌ای نیز داشته باشیم. با توفان انقلاب توده‌ها و قیام مسلحانه بیست و دو بهمن سلطنت بر افتاد. کارگران و زحمتکشان با حمله به مراکز ستام و سرکوب و تسخیر آن، اخلاقانه دست به ابتکار زدند، تشکلهای توده‌ای ویژه خود را بر پا داشتند، به اعمال اراده انقلابی پرداختند و قدرت لایزالشان را به نمایش گذاشتند. در کارخانه‌ها، محلات، روستاها، ادارات، مدارس و غیره، عملاً رتق و فتق امور را خود بدست گرفتند. مرتجعین اما در شرایطی که هنوز صف بندیهای روشن طبقاتی و نمایندگسان سیاسی ارگانیک طبقات و اقشار درون خلق شکل نگرفته بود، سوار بر امواج مبارزات توده‌ای در راه جنبش قرار گرفتند. بورژوازی متوسط که توده‌ها را از قیام منع میکرد، حداغلی تلاش خود را بنا ر بست تا تمام دستگاه سرکوب و ستامگری دست نخورده باقی بماند و قدرت را به طور مسالمت آمیز به چنگ آورد. قیام توده‌های انقلابی اما بورژوازی را غافلگیر ساخت و

برنامه انتقال مسالمت آمیز او را بر هم زد. انقلاب رژیم سلطنتی را که بیش از هر چیز از منافع بورژوازی بزرگ و انحصارات امپریالیستی دفاع میکرد در رنگون ساخت، ما در همان حال به یک بلوک ضد انقلابی امکان داد تا قدرت سیاسی را در دست گیرد و آن را علیه انقلاب بکار برد. کارگران و عموم زحمتکشان که بر پایه توهما ت مذهبی و دربی سازمانی و نا آگاهی به رهبری اعتماد دکرده بودند، علیرغم آن، در زندگی و مبارزه روزمره و بخاطر تحقق خواست‌ها و اهداف دمکراتیک و انقلابی خود به اشکال نوینی از مبارزه روی می آوردند و انقلاب را پیش می‌راندند. کلیه اقدامات انقلابی و بلاواسطه توده‌ها پس از قیام حاکی از انگیزه و عزم آنان به ادامه انقلاب و سوق دادن آن به سمت جلو بود. شکل گیری شورا های کارگری، کنترل تولید در واحدهای تولیدی، ایجاد اتحادیه‌ها و شورا های دهقانی، مصادره املاک زمینداران بزرگ و غیره، ممین روحیه مبارزه جوئی و انقلابی توده‌ها جهت کامل کردن انقلابی بود که از ۵۷ آغاز شده بود. خلاصه آنکه انقلاب علیرغم میل طبقه حاکم همچنان پیش میرفت. اما بلوک بورژوازی به قدرت خزیده که بر توده‌های انقلابی و متوهم تکیه داشت، بمحض به قدرت رسیدنش انقلاب را پایان یافته اعلام داشت و بلافاصله ترمیم آسیبهای وارده به پایه‌های نظم خویش را آغاز کرد. شوراها، کمیته‌های انقلابی و دیگر ارگانهای خودجوش توده‌ای، آزادی بورژوازی را در تمام عرصه‌ها زیر سوال میبرد. نظم و امنیت بورژوازی در تعارض آشکار با اقدامات انقلابی و مستقل توده‌ها قرار داشت. سپس بورژوازی در بازسازی نهادهای ضربه خورده و درنگ به خود راه نداد تا انقلاب را به مسلخ بکشد و نظم و امنیت خود را برقرار سازد. این خواست بورژوازی اما بمعنی عملی بودن آن از همان لحظت اول پیروزی قیام نبود. ضد انقلاب حاکم با وجود آنکه از همان روزهای نخستین به قدرت رسیدنش سرکوب توده‌های انقلابی را آغاز کرد، اما انرژی انقلابی توده‌ها که تحت دمکراسی توده‌ای هر روز عرصه تازه‌ای را به نفع خود می‌گشود، به سادگی قابل مهار نبود، تناسب قوای انقلاب و ضد انقلاب هنوز به بورژوازی اجازه نمیداد ضربه اصلی خود را بر انقلاب فرود آورد. بورژوازی در قدرت نه تنها حداقل گامهایی در جهت تحقق خواستهای کارگران، دهقانان و عموم اقشار زحمتکش بر نمیداشت

- و ما هیتا نمی توانست بردارد - بلکه ضرر اقدامات سرکوبگرانه، آنان را به فقر و خانگی خرابی بیشتری می کشانید. در فاصله قیام تا ۱۴ اسفند ۵۹ کلیت بورژوازی حاکم بعنوان یک طبقه، گرچه توانست ارگانهای جور و ستام را به میزان زیادی ترمیم و بازسازی کند و حتی یک لحظه از یکا رگیری آن علیه انقلاب غفلت نوزید اما در عین حال اختلافات و تضادهای درونی اش مداوم به حدت گذاشت. و خاستا و ضاع اقتصاد و ورشکستگی مالی تا بدانجا پیش رفته بود که هر دو جناح بورژوازی بدان اعتراف میکردند کلیه وقایع و شواهد، ناظر بر آن بود که دو جناح اصلی بورژوازی حاکم در عین آنکه انقلاب را با هم می‌کوبند، هر یک در تلاش است تا تمام قدرت را به تنهایی قبضه کند و به شیوه خود بیورش نهایی را علیه انقلاب سازمان دهد. اختلافات میان " لیبرال " ها و جناح مقابل که زمانی به سقوط دولت موقت و برکناری بازگان منجر گردید، زمان دیگری میان همسان " لیبرال " ها به زعامت بنی صدر و جناح حزب جمهوری اسلامی که قدرت بیشتری در هیات حاکمه کسب کرده بود، تداوم یافت. سرانجام بنی صدر در ۱۴ اسفند ۵۹ و حمله آشکار به حزب جمهوری اسلامی حاکی از جدت بی سابقه تضادهای درون ضد انقلاب بود. بنی صدر صحبتا ز فرزندوم عمومی میان می‌آورد و جریان مقابل نیروهای خود را در ۱۵ خرداد ۶۰ به میدان میکشید تا از این طریق به بنی صدر پاسخ گفته باشد. اما خود این تظاهرات بیانگر کاهش حمایت و پیایگاه توده‌ای جناح مسلط و تشدید پیروسیه سلب اعتماد کارگران و اقشار وسیعی از زحمتکشان بود. این طیف کننده شده از جناح حزب، در نبود یک آلترنا تیا و قدرتمند مدافع دمکراسی پی گیر، تحت عوام فریبی و آزادیخواهی دروغین لیبرال بنی صدر به سمت و متمایل گشتند و خمینی که خطر را احساس کرده بود به حمایت از جناح حزب وارد گود میشود. نشریات لیبرال ها غیر قانونی و بنی صدر از فرماندهی کل قوا عزل میگردد. اطلاعاتی ده ماده‌ای دادستان کل در اردیبهشت ۶۰ زمینه خلع سلاح عمومی و سرکوب را فراهم ساخته بود و پاندهای سیاه و حزب الله با آزادی عمل بیشتر و پاشتگر می، در ابعاد وسیعتری به آزادیهای دمکراتیک هجوم میبرد. توده‌ها در زندگی روزمره و به تجربه می آموزند که رژیم حاکم قادر و میا میل به

برآورده ساختن هیچیک از خواسته های آنان نیست. دیوارهای توهم به میزان زیادی فرو میریزند و جامعه بسوی یک خیزش وسیع توده - ی پیش می رود. اگر جناح مسلط ضدانقلاب به آزادیهای دمکراتیک و دستاوردهای توده ای تعرض میکنند و بر بعد سرکوب کارگزاران، دستگیریها، زندان، اعدام و ترور انقلابیون بی افزایش مقاومت خود را استحکام بخشد، - عروض انقلاب علیرغم آنکه هنوز آمادگی قطعی جهت سرنگونی ضدانقلاب را ندارد، موقعیت بورژوازی حاکم را زیرسئوال میبرد و در زیرسئول نریات مداوم، منفی نظام را در چشم انداز نزدیک قرار میدهد. جناح مسلط بورژوازی نیسز بین را خوب درک میکنند و برای حفظ موجودیت خود و نجات نظام در پی فرصت مناسب برای سرکوب قطعی انقلاب نقشه می ریزد. مجاهدین - ۳۰ خرداد این فرصت را که جناح مسلط بورژوازی نیز به حداکثر ممکن از آن سود جست را هم میسازند.

مجاهدین که پس از قیام اساس س سیاست شان را جلب حمایت و تأیید تخمینی تشکیل میداد، زمانی که دیگر مواضع مماشات طلبانه و استمالت جویانه آنان با موضع صریح نکارگرایانه خمینی مواجه گردید، به چانه زنی سازش با جناح "لیبرال" بورژوازی روی آورده و به آغوش بنی صدر خزیدند. مجاهدین عنوان یک جریان خرده بورژوازی در آن مقطع می توانست بطور مستقل حرکت کند و در عدم حضور یک چنین نیرومند، طبیعتاً به دنبال بورژوازی روان میشد. مجاهد، با بازکردن حساب روی ارتش و برخی نهاد های بوروکراتیک دیگر که تا حدودی تحت نفوذ بیبرالها و مشخصاً بنی صدر بود و تکیه بر تیمهای نظامی خود، درست در مقطعی که جناح مسلط بورژوازی در پی فرصت مناسب برای سرکوب انقلاب بود، به حمایت از "رئیس جمهور نانونی" به تظاهرات مسلحانه پرداخت و در یک رویارویی نابرابر و در س لطمات سنگینی به نیروهای انقلاب وارد ساخت. عدم سازماندهی و اتکاء به توده ها، حرکت از بالا به پایین و کودتاگرانه از سرنگونی، توهم نسبت به بورژوازی لیبرال و ارتش، فشرده خصوصیات حرکات مجاهدین را تشکیل میداد.

سوسیال فرمیستهای توده ای کثرتی که مجیز سرما به رامی گفتند و راه حمایت بیدریغ از رژیم را برگزیده بودند،

معامله ایدئولوژیک با پیروان "خط امام" را پیشه کردند، مارکسیسم را معادل الهیات خواندند، اختناق و سرکوب را آزادی جلوه دادند و با تأیید اطلاعیه ده ماده ای دادستان کل از خلع سلاح توده ها استقبال کردند و خود با تحویل سلاحها به سپاه پاسداران نوکمیته - چی ها و دریافت امان نامه پیشقدم خلع سلاح شدند. این مرتدین خیانت پیشه خود را به طور در بست در اختیار سرمایه گذارند، انقلاب را ضد انقلاب خواندند و در سرکوب خونین آن همدست جلادان گشتند تا با تفاق آنها و بر اجساد انقلابیون "سوسیالیسم" خود را بنا کنند. جناح مسلط بورژوازی نیز در جهت مقاصد خویش از آنان سود جست.

راه کارگر که تا مدتی گیج و سرگردان بود، سرانجام انقلاب را شکست خورده و خاتمه یافته اعلام کرد و به "مطالعه عمقی" روی آورد. و با بروز و شاه روحیه یاس و ناامیدی بقاء منفعل را برگزید و سر در لاک خود فرو برد.

سازمان ما علیرغم آنکه شرایط حساس و متلاطم آن مقطع را خوبی در یافته بود، علیرغم آنکه یک لحظه از مبارزات افشاگرانه خود علیه هر دو جناح ضدانقلابی حاکم غفلت نمی ورزید و سرکوب عنقریب آزادیهای سیاسی و تشکلهای انقلابی را هشدار میداد* و بلا افشاء و انتشار اسناد مربوط به توطئه سرکوب سازمانها و گروه های سیاسی پرده از روی اهداف جنایتکارانه ضدانقلاب برمی گرفت و بالاخره علیرغم آنکه در ارگان سراسری اوضاع بسیار متلاطم جامعه را که آبستن حوادث مهم بود به تصویر می کشید و بر حفظ آمادگی و هشجاری انقلابی تأکید می ورزید*، اما در شرایط طوفانی آن زمان عملاً فاقد گیرش و نتوانست نقش خود را در سازماندهی نیروهای انقلاب علیه ضدانقلاب ایفا کند. این فاقدگیری بدون شک، ریشه در ضعفهای متعدد و اساسی سازمان و منجمله ناتوانی اش در بسیج و سازماندهی کارگران و زحمتکشان داشت علاوه بر انشعاب "اکثریت" رفرمیست که بطور مقطعی موجب تضعیف سازمان گردید، فقدان یک برنامه مشخص و مجموعه تاکتیکی مناسب از جمله عوامل اصلی بود که سازمان در آن مقطع نتوانست نقش موثری ایفا کند. و از آنجا که تدارک عملی لازم برای یک چنین شرایط متحولی دیده نشده بود حتی نیروهای هوادار سازمان نیز عملاً از بسیج و سازماندهی محروم و در پراکندگی به زیر ضرب رفتند. تحولات پس

از قیام در رابطه با کشاکش انقلاب و ضدانقلاب از یک سو، و کشمکشهای درونی ضدانقلاب از سوی دیگر بدانجا انجام میداد که در ۳۰ خرداد یک جناح ضدانقلاب حاکم جناح دیگر (لیبرالها) را از قدرت حذف کرد. این جناح که ظاهراً از یکدستی نسبی برخوردار گشته بود، با عزم نابودی انقلاب کشتار و خفقان وسیع سراسری و همه جانبه ای را آغاز کرد تا پایه های قدرت خویش را رامستحکم کرده انقلاب را به شکست قطعی بکشاند و موقعیت خود را تثبیت نماید.

اما واقعیت آن است که امروز هفت سال پس از ۳۰ خرداد، هیات حاکمه به ایمن خواست ضدانقلابی خود دست نیافته است. رژیم جمهوری اسلامی هم اکنون با یک بحران حاد و همه جانبه روبرو است، بحرانی که تمام جنبه های زندگی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را فرا گرفته است. تولید هم در بخش صنایع و هم کشاورزی نسبت به سال ۶۰ به و خاتم بیشتری گراشیده است و ورکود موجود عمیقتر گشته است. روندازم گسیختگی سیستم مالی و ارزی در سایه کاهش درآمدهای نفتی روبه تشدید شده است و بیکاری، افزایش سرسام آور قیمتها و تضییقات بیشمار ناشی از جنگ ارتجاعی اکثریت قاطع توده های زحمتکش را به فقر و تباهی سوق داده است و فشار بحران اقتصادی بر دوش این اکثریت و در راس آن طبقه کارگر قرار گرفته است. تحت تاثیر مجموعه شرایط اقتصادی - اجتماعی و سیاسی موجود تضاد میان اردوی انقلاب و هیات حاکمه به شدت حاد شده است و انعکاس مجموعه تضادها و بحرانهای موجود در درون هیات حاکمه و کلیت دستگاه دولتی الزاماً به تعمیق بیش از این شکاف میان جناحهای مختلف آن نیز منجر شده و خواهد شد. خمینی که بموازا تا تعمیق بحران جامعه و تشدید تضاد های بورژوازی حاکم و اساساً بخاطر حفظ و نجات کلیت سیستم هرا ز چندگاه علناً جانب جناح معینی را گرفته است، این باریا صراحت بیشتری در حمایت از جناح رفسنجانی گامی به پیش نهاد و جناح با زاروشورای نگهبان را عقب راند. این حمایت علنی، خود نشانگر و خاتم بیش از حد اوضاع رژیم است و خمینی که بار دیگر خطر را احساس کرده است، با این خیال که جناح رفسنجانی با انجام یک سری رفرمها میتواند نظام حاکم را ز فروپاشی برهاند به پشتیبانی او وارد گود شده است.



جناب رفسنجانی که به جناح " واقع بین " ها نیز شهرت یافته است، خواهان برخی رفرمهای بوروکراتیک از قبیل کنترل بیشتر دولت بر اقتصاد دوبا زرگانی و راه اندازی بخش تولیدات صنعتی و غیره است رفسنجانی (بهمراه دولت موسوی) بر آنست تا با راه اندازی بخشهای تولیدی و صنایع، این بخش را از حالت رکود خارج سازد و به انجام یکسری رفرمها بپردازد. اما فعال شدن این بخش تولید دوبا ز تولید در بخش صنایع و تداوم آن مستلزم وجود آنچنان زمینه ها و ملزوماتی است که تداوم مستلزم سرمایه های امپریالیستی را متحقق گرداند. اگر چه جهت گیری جمهوری اسلامی بعد از سرکار آمدنش برقراری مناسبات حسنه با دول امپریالیستی بوده و هم اکنون بسیاری از طرحها و پروژه های زمان شاه تجدید حیات یافته اند، اما در اثر بحران انقلابی حاکم برجایه اختلافات و کشمکشهای درونی، این مسئله به نحوی قطعی حل نشده است. جناح " واقع بین " به سردمداری رفسنجانی که امروز توریته ولی فقیه را پشت سر خود دارد، در راستای یکچنین هدفی جناح مقابل را که در پشت حاکم اسلامی سنگر گرفته است محدود کرده است تا با سلطه یکپارچه خودگام های بعدی و جدی تری را در این سمت بردارد. اگر زمانی اختلافات و شکست درون هیات حاکمه در تقابل میان دولت با زرگان و " شورای انقلاب " بروز کرد، و دوباره این تضاد میان حزب جمهوری اسلامی و بنی - صدر ظاهر شد، اکنون مدت ها است که این تضاد میان دولت و جناح رفسنجانی از یک سو و جناح با زا روشورای نگهبان ظاهر گشته است. همانطور که برکناری با زرگان و بعد حذف بنی صدر و سلطه بلا منازع حزب جمهوری اسلامی و سرکوب خونین ده ۳ خرداد و پس از آن، نتوانست به حل بحران و بیا اختلافات منجر شود، بدون تردید امروز نیز محدود ساختن جناح با زا رویا حتی حذف آن به مهار بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه منجر نخواهد شد. نه حذف با زرگان و بنی صدر بمعنی حذف لیبرالها از معادلات سیاسی و اتخاذ روشهای لیبرالی بودن محدود ساختن و یا حذف جناح با زا بمعنی حذف این جریان از معادلات سیاسی است. کنه قضیه در اینجا است که بورژوازی حاکم بنا به ماهیت خود قاطعاً در بحران اجتماعی موجود نیست، هر گام رژیم در

جهت حل بحران، الزاماً به تشدید تضادها و تعمیق با زهم بیشتر بحران و ظهور تناقضات تازه ای منتهی گشته است. گام تازه ای که خمینی در حمایت از جناح رفسنجانی برداشته است خارج از این قاعده نیست. بحران موجود، فقط بر پایه یک راه انقلابی قابل حل است و بس.

اماره انقلابی خلبان بحران، در شرایط حاضر بدون حضور فعال یک آلترنا تيوچپا انقلابی در عرصه اجتماعی مرکب از کمونیستها و دمکراتهای انقلابی ممکن نیست. بدون شک اگر در مقطع ۳۰ خرداد شصت یک آلترنا تيو نیرو مندمرکب از کمونیستها و دمکراتهای انقلابی وجود میداشت و کارگران و اقشار میانی برای مبارزه آشکارا سازماندهی و بسیج میشدند، ضد انقلاب قادر نبود دستاوردهای انقلاب را بدین شکل و تا بدین حد بازستاند. این ضعف اساسی جنبش انقلابی ایران هم اکنون و پس از هفت سال روشن شدن صف بندیهای طبقاتی و نمایندگان سیاسی ارگانیک طبقات و اقشار درون خلق و ضد خلق، خارج گشتن سازمان مجاهدین از صف انقلاب کماکان به قوت خود باقی مانده است. در شرایط کنونی کسسه تضاد های درونی رژیم به شکل کم سابقه ای رو به تشدید نهاده است و همه شواهد ز فرا هم آمدن شرایط عینی برای سرنگونی رژیم حکایت دارد و امر سرنگونی رژیم حاکم و انجام یک رشته تحولات انقلابی و دمکراتیک - بوسیله ای مبرم تبدیل شده است، امری چنانچه بلوک چپا انقلابی دارای اهمیتی جدی و حیاتی است. کمونیستها و نیروهای واقعا انقلابی نمی توانند بطور جدی جهت سرنگونی رژیم حاکم بر ایران مبارزه نمایند در همان حال نسبت به ایجاد این بلوک انقلابی که زمینه های عینی آن بر پایه وحدت مبارزاتی طبقه کارگر و اقشار غیر پرولتری فراهم است، بی تفاوت بمانند. بورژوازی حاکم - و دراپوزیسیون - در مقطع قیام مخالف سرنگونی قهرآمیز رژیم سلطنتی بود و تلاش خود را بکار بست تا قدرت را بطور مسالمت آمیز قبضه نماید این طبقه کوشش فراوانی از خود نشان داد تا نهادهای سرکوب از قبیل ارتش و موسسات بوروکراتیک و دولتی دست نخورده باقی بماند. دیدیم که چگونه این ارگانهای ستم و سرکوب سریعاً توسط بورژوازی ترمیم و بازسازی شد و علیه انقلاب و آزادیهای سیاسی و دمکراتیک بکار گرفته شد تا آزادی برای هر چه بیشتر شروتمند

شدن سرمایه داران و گرسنگی کشیدن کارگران تا پای مرگ تا مین گردد. این تجارب بهتر از هر چیزی محور و خطوط اصلی پلان نفرمی - قطب انقلابی می بایستی بر پایه آن شکل گیرد بدست میدهد. سرنگونی رژیم از طریق قیام مسلحانه، درهم شکستن ماشینی بوروکراتیک نظامی، تسلیح عموم خلق و بقراری یک دمکراسی توده ای. آلترنا تيو - انقلابی می بایستی با افشاء و طرد رفرمیسم لیبرالیسم، به گردچنین پلان نفرمی حلقه زند.

* - شماره ۱۱۴ کار منتشره در ۷ خرداد ۶۰ نوشت: باید در نظر داشت که تعرضات وسیع حزب جهت اشغال تمام مواضع قدرت و بدست گیری یکپارچه حاکم در عین حال که به شکلی بلاواسطه کناره ها د لیبرالها را مورد نظر دارد، اما مقدمه ای است جهت تشدید بورش یکپارچه و سرکوب وسیع جنبش خلق و در راس آن نیروهای مترقی. ** - مراجعه شود به سرمقاله کارشمار ۱۱۲ (پیش از طوفان) مورخ ۱۳ خرداد ده و دیگر کارهای منتشره در فاصله اردیبهشت خرداد همان سال.

از صفحه ۲۵

در شکل است، و در عمل همان تقسیم بندی آ را به دو برنامہ پذیرفته است. آن دسته مطالبات مشخص را هم که از برنامہ سازمان کپی برداری کرده است، تنها با این هند صورت گرفته که ظاهری انقلابی به برنامہ خ دهد، و الا این مطالبات را نیز از مضمون انقلاب تهی کرده است. طرح برنامہ راه کارگر - معجونی از برنامہ بلشویکیها، برنامہ سازمان ما، و برنامہ حزب توده است، بیانگر چیز دیگر نیست، جز تجسم تمام تناقضات، نوسانات، درگمی، گیج سری و اپورتونیسم راه کارگر.

منابع

- ۱ - انتقاد بر طرح برنامہ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) - راه کارگر تئوری شماره ۳
- ۲ - ۸۰۷، ۳، ۲ - طرح برنامہ سازمان کارگران ایران (راه کارگر)
- ۳ - یک پیش نویس برنامہ حزب ما - لنین
- ۴ - تذکراتی چند بر پیش نویس برنامہ د پلخانف - لنین
- ۵ - ارزیابی پیش نویس دوم پلخانف - برنامہ حزب - لنین

یادداشت‌های سیاسی



* هراس " نهضت آزادی "

از وخامت اوضاع رژیم

بن بست جنگ ارتجاعی و بویژه روند چندماه اخیر آن، تراکم نفرت و انزجار توده‌ها از جنگ و جمهوری اسلامی، حکومت جمهوری اسلامی را در شرایط وخامت باری قرار داده. چشم‌انداز گسترش اعتراضات و مبارزات توده‌ها سبب شده " نهضت آزادی " به سردمداری بازرگان نیز به چاره‌جویی بپردازد و پیاپی به میدان بگذارد تا رسالت دیرینه خود را به انجام برساند. این رسالت تلاش برای حفظ سیستم و حکومت موجود است. تعرض توده‌ها و تکیه بر ناراضی‌توده‌ها از وضعیت موجود برای سهیم شدن در قدرت سیاسی است. محصل چاره‌جویی " نهضت آزادی " در مقابل با توده‌های مردمی که خواستار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، از یک سو و سرگردان شدن موج ناراضی‌توده‌ها از طریق طرح شعارهای کاذب و عوام‌فريبانه و تقلیل خواست و شعار توده‌ها در محدوده‌ای که برای جمهوری اسلامی قابل اجرا باشد و از سوی دیگر تلاش برای مجاب کردن سران حکومت به پذیرش آن با گوشزد کردن این مسئله است که در صورتیکه چاره‌ای نیاندیشند، دور نیست روزی که سیل جاری شود و جنبش توده‌ای پایه‌های پوسیده رژیم را از بیخ و بن ویران سازد. از آنجا که جنگ به محور مخالفت و مبارزه توده‌ها علیه رژیم تبدیل شده، " نهضت آزادی " نیز با اتکا به همین مسئله سیاستهای فربکارانه خود را پیش می‌برد.

در اردیبهشت ماه امسال " نهضت آزادی " نامه سرگشاده‌ای خطاب به " رهبر انقلاب " تحت عنوان " هشدار پیرامون تداوم جنگ خانمانسوز " منتشر ساخت. در این نامه سرگشاده " نهضت آزادی " ابتدا توضیح میدهد علت انتشار این نامه، بی‌پاسخ ماندن تقاضاهای مکرر بازرگان و ۲ تن دیگر از رهبران این جمعیت یعنی یزدی و سبحانی بسرای ملاقات با خمینی بوده است. در نامه عنوان شده که سران نهضت آزادی حتی با منتظری نیز دیداری داشته‌اند و پیشنهادهایی برای پایان دادن به جنگ و برون رفت از وضعیت فعلی با وی مطرح ساخته‌اند اما در مقابل پاسخی نشنیده‌اند. نهضت آزادی در این نامه برای

هستند یا دست‌چین شده‌های صدا و سیما می‌باشند، در مجموع از انقلاب و از انحرافها و آثار آن سرخورده‌اند و جنگ را قبول ندارند، نه از ضربات آن استقبال می‌نمایند....

زیر سؤال رفتن مذهب برای توده‌ها جنبه دیگری از نگرانی و هراس نهضت آزادی و راتشکیل میدهد. ۱۰ سال سلطه جابرانه حکومت مذهبی، تلفیق دین و دولت، سلب ابتدائی‌ترین حقوق دمکراتیک توده‌ها و تحمیل اختناق قرون وسطائی بر جامعه، زمینه ساز فروریختن توهمات مذهبی توده‌ها شده است. این واقعیت که مذهب بمثابه یکی از ابزارهای عمده فریب و تحمیل توده‌ها در دست بورژوازی، کارائی خود را از دست داده است نمی‌تواند نگرانی " نهضت آزادی " را در پی نداشته باشد. در بخشی از نامه در این زمینه گفته شده است: " رفته رفته افراد بیشماری از

کلیه طبقات، هم از انقلاب و متولیان و رهبری آن برگشته‌اند و بدمی‌گویند و هم با کمال تاسف نسبت به دیانت و مبانای اعتقادی اسلام و تشیع سست و متزلزل شده‌اند... و حتی در نهادها و حزب‌الهیان کم نیستند کسانیکه در برخورد با واقعیات و حقایق تغییر جهت و مسیر داده‌اند " نهضت آزادی " سپس خمینی را به روند چندماه اخیر جنگ توجه میدهد، شکستهای پی در پی نظامی رژیم، تاثیرات موشکباران و بمباران شهرها و مناطقی مسکونی بر توده‌ها، شکست رژیم در بسیج نیروی انسانی، مقاومت مردم در مقابل اخاذی و چپاول برای تامین هزینه‌های جنگ، مسئله تداوم جنگ را حتی در درون حکومت و نیروهای پیرامونی آن نیز بطور جدی زیر سؤال برده است. به تشنگی در میان حکومتیان دامن زده و روحیه ارتش و سپاهیان را تضعیف نموده است. " نهضت آزادی " از خمینی میخواهد این مسائل را در نظر داشته باشد و میگوید: " آخرین اخطار واقعیات و حقایق تلخ از دست دادن " فسا و " ونیمی از نیروی دریائی ایران است و بسا لا گرفتن اختلافات درونی و بهم ریختگی جناحهای قدرت و پشتیبانان دستگاه... آیا وقت آن نرسیده است که رهبران انقلاب بازگشتی به خود و خدای خود کرده و تجدید نظری در تصمیم و تصورات گذشته بفرمایند....

" نهضت آزادی " در پایان نامه سرگشته طریقه " بازگشت به خود " و " تجدید نظر در تصمیم و تصورات گذشته " را به خمینی

رفع شبهه در توضیح علت انتشار علنی جزوه اشاره میکند برای " احترام از سوی ستفاده‌های احتمالی داخل و خارج و دستاویزندان به تبلیغات دشمن " اصرار جمعیت بر این بوده که مسائل خود را طی دیداری مجرمانه با خمینی طرح کنند. اما بی‌پاسخ گذاردن این خواست از سوی خمینی و وخامت اوضاع ناگزیر به انتشار علنی آن اقدام نموده‌اند. تا کید بروخاست اوضاع و روشد ناراضی توده‌ها محور نامه سرگشته نهضت به خمینی را تشکیل میدهد " مجدداً " ندای خدایان و اوضاع وخیم تر نشده است، برای وجدان و ایمان شما که سرنوشت و جان و مال پنجاه میلیون نفوس ایرانی را در دست دارید، میخوانیم. "

نهضت آزادی طی نامه سرگشته خود با ذکر موارد گوناگون سعی میکند به خمینی نشان دهد که ادامه جنگ به نفع جمهوری اسلامی نیست. این جمعیت که خود از مداخله در جنگ ارتجاعی و کشتار توده‌های مردم بود، امروز که شاهداست ادامه جنگ به ضد خود تبدیل شده و رژیم را در آستانه سقوط قرار داده به بن بست جنگ اشاره می‌کند و می‌نویسد: " اگر پیروزیهای پراکنده و مقطعی داشته‌ایم ولی در مجموع با توجه به مسیر تحول عمومی اوضاع در ایران و جهان، باید گفت که بجای پیشروی به سوی پیروزی، پسروی بسوی نابودی داریم... آنهمه خواسته‌ها و مواهبلندبلا بر نامه پیروزی پله پله در این مدت تنزل یافته است و جمهوری اسلامی برای قبول قطعنامه شورای امنیت به این قانع شده است که صدام محکوم و مجازات گردد... " نامه سرگشته نهضت آزادی سپس به انزوای بین المللی رژیم اشاره میکند و اظهار میدارد که تداوم جنگ تنها رژیم را در برابر تمامی دولت‌ها قرار داده بلکه به پیشبرد سیاستهای پان اسلامیستی رژیم نیز صدمه وارد ساخته و مسلمانان جهان را نسبت به حکومت اسلامی ایران بدبین نموده است. سرانجام سرگشته نهضت آزادی به خمینی مشحون از جین و هراس آن از روشد ناراضی توده‌هاست. نامه به بی اعتباری رژیم در میان توده‌های مردم اشاره میکند و از جمله می‌گوید: " مردم شرافتمند ایران بجز معدود مخصوصی که چشم پرکن‌ها و سیاه‌لشکرهای مجذوب یا مزدوران اجتماعات و نماز جمعه‌ها و تظاهرات



نشان میدهد. پیشنهادهای که بازرگان اصرار داشت در دیدار محرمانه و خصوصی با وی در میان بگذارد. "تجدید نظر در تصمیم و تصورات گذشته" یعنی پائین آمدن از شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" و بندوبست بر سرپایان جنگ، می باید با زمینه سازیهای لازم صورت بگیرد. پیشنهادهای نهضت آزادی در این باره عبارتست از: "اگر برای شخص جنا با عالی ابتکار و رهبری مستقیم جریان پایان بخشی به جنگ دشوار باشد که مسلما هم هست و بزرگترین فداکاری از ناحیه شما می باشد - میتوان نبدیه تزیینی که در موارد دیگر عمل فرموده اید تصمیم گیری و مذاکرات را به مقامات و شورا های قانونی و مسئول واگذار نماید."

واکنش جمهوری اسلامی نسبت به انتشار نامه سرگشاده نهضت آزادی خطاب به "رهبرانقلاب" دستگیری تعدادی از رهبران این جریان بودنیا بد تصور داشت که ایسین دستگیری صرفا به این دلیل صورت گرفت که نهضت آزادی در مقابل اصرار جنون آمیز "رهبرانقلاب" بر ادامه جنگ، خواستار پایان جنگ شده است بلکه انتشار علنی نامه سرگشاده و طرح ضرورت و راه حل پایان بخشیدن به جنگ در مقابل توده های مردم نیز عامل مهمی در واکنش جمهوری اسلامی نسبت به نامه بود. یعنی همان عاملی که "نهضت آزادی" در نامه سرگشاده عنوان میکند با توجه به آن ترجیح میداده مطالب را محرمانه و حضورا با خود خمینی در میان بگذارد. در آن صورت حداکثر واکنش خمینی این میبود که خواست نهضت آزادی را بی پاسخ بگذارد اما با طرح مسئله در سطح جامعه، جمهوری اسلامی الزاما میباید پاسخی برای آن داشته باشد. این پاسخ بنا به ماهیت ارتجاعی و عمیقا ضد مکرراتیک رژیم نمی توانست چیز دیگری جز دستگیری سران این جمعیت و تحت فشار قرار دادن آن باشد چرا که جمهوری اسلامی قادر به پذیرش کوچکتترین مخالفت و انتقادی بر مواضع و سیاستهایش نیست هر چند که از جانب "نهضت آزادی" و سردمداران بازرگان یعنی "نخست وزیر محبوب امام" طرح شده باشد. به ویژه آنکه نهضت آزادی در شرایطی به تبلیغ علیه جنگ دست زده که عموم توده ها از جنگ منزجرند و در درون حکومت نیز مسئله ادامه جنگ بزرگ سوال رفته است. در چنین شرایطی رژیم با هر حرکتی که به این جودا من بزنند،

شدیدا مقابل خواهد کرد. اما آیا این واکنش به معنای بی خبری سران جمهوری اسلامی و خصوصا خمینی از عواقب فشاری بر ادامه جنگ بر و ال ۸ سال گذشته آن است؟ تغییر و تحولات درونی حکومت، انتما برفسنجانی به جانشینی فرمانده کل قوا که پس از شکستهای پی در پی "فاو" و "شلمچه" صورت گرفت حاکی از آن است که جمهوری اسلامی با تمرکز نمودن قدرت دولتی، تلاش دارد کار جنگ را یکسره کند. دیگر حتی در درون حکومت نیز کششی برای ادامه جنگ فرسایشی و به و ال ۸ سال گذشته باقی نمانده است اما این امر بر سران رژیم نیز آشکار شده است که پیروزی نظامی در جنگ برای رژیم متصور نیست از این رو رژیم برای یکسره کردن کار جنگ با ایدرا هه های دیگری را نیز مدنظر داشته باشد. در چنین حالتی نیز جمهوری اسلامی اجازه نخواهد داد "نهضت آزادی" بر سر چگونگی یکسره کردن کار جنگ از راه های سیاسی، برای تعیین تکلیف کند. جمهوری اسلامی در این حالت نیز میخواهد خود را بتکار عمل را در دست داشته باشد. عقوبتی که "نهضت آزادی" یعنی تنها جریان اپوزیسیون قانونی رژیم بخاطر انتشار نامه سرگشاده متحمل شد، ناشی از ارائه شکل مشخصی برای حل مسئله جنگ به "رهبران انقلاب" آنها بطور علنی و در سطح جامعه بود. اما عقوبتی که "نهضت آزادی" در پیشگاه توده های مردم متحمل خواهد شد بسیار سنگین تر است. عقوبت آشاعه شعارهای بورژوازی، عقوبت تهی ساختن شعارهای توده ها از مضمون واقعی شان. توده های مردم ایسران عمیقا خواستار پایان جنگ و برقراری صلح هستند. این صلح اساسا با صلحی که "نهضت آزادی" و امثالهم از آن دم میزنند متفاوت است. صلحی است که متضمن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی و دمکراتیک است. توده های مردم ایران برای دستیابی به این صلح، مبارزات خود را گسترش میدهند. گسترش این مبارزات همانند سیلی بنیان کن در راه است و دور نیست روزی که تمامی مرتجعین را از جای برکنند و به گور بسپارد.

✱ اهداف و منافع واحد

امپریالیستها و دولت های ارتجاعی در تقابل با کارگران و زحمتکشان منافع مشترکی ندارند و اهداف واحدی را دنبال می کنند.

آنها برای دستیابی به اهداف و احداث که همانا کسب سود بیشتر و سهم افزونتری از غارت و چپاول توده ها است، به ننگین ترین بنسند و بستها و سازشها دست میزنند و در مقابل به توده ها همچون یک تن و احد عمل میکنند. این خط زردی است که خود را از روی تمام عوام فریبی ها، مانورها و نمایشات مضحک آنان نمایان میسازد.

در حالیکه در دوران "انتخابات" ریاست جمهوری فرانسه، میتران کاندیدای حزب سوسیالیست جناح تبلیغاتی وسیعی را علیه رقیب انتخاباتی اش ژاک شیراک بر سر برقراری مناسبات با جمهوری اسلامی سازمان داده بود، در حالیکه میتران با بهره گیری از سواستی و بی اعتباری جمهوری اسلامی در اذهان توده های مردم فرانسه، به آنان هشدار میداد در صورتیکه ژاک شیراک به پست ریاست جمهوری دست یابد، مناسبات خود را با رژیم تروریستی حاکم برای گسترش خواهد داد، هنوز چند روزی از پایان "انتخابات" و پیروزی میتران بر شیراک نگذشته بود که دولت فرانسه اعلام نمود مناسبات دیپلماتیک خود را با جمهوری اسلامی - یعنی همان رژیمی که تا چند روز پیش تروریست - پرور، ارتجاعی و ... خوانده میشد - از سر خواهد گرفت.

دولت امپریالیستی انگلیس نیز که طی چند سال گذشته با جمهوری اسلامی مناسبات رسمی نداشت، پس از یک سلسله زد و بندها و پنهانی با حاکمیت اسلامی ایران نمایشات مضحک و عوام فریبانه ای را برای فتح الیاب مجدد مناسبات دیپلماتیک با جمهوری اسلامی آغاز کرد. دولت انگلستان برای آماده سازی اذهان عمومی ابتدا اعلام نمود که در ازای صدمات وارده به ساختمان سفارتخانه ایسین کشور در تهران از جمهوری اسلامی طلب یک میلیون دلار خسارت نموده است. در مقابل جمهوری اسلامی نیز طلب ۲ میلیون دلار خسارت از امپریالیسم انگلیس نمود. پس از این زمینه سازیها هیئتی از سوی جمهوری اسلامی ظاهرا برای مذاکره درباره دعاوی خسارت راهی لندن شد. سپس دولت انگلستان تصمیم گرفت هیئتی مرکب از چهار نماینده پارلمان این کشور به ایران اعزام نماید تا بر سر بهبود مناسبات با جمهوری اسلامی و آزادی گروگانهای انگلیسی در لبنان، به

ازمیان نشریات

* پاسخ به نامه ها، یا ...

آیا راه کارگران انقلاب ایران راسته مرحله ای میدانند؟ این سئوالی است که راه کارگر شماره ۴۸ تحت عنوان پاسخ به نامه های خواهان پاسخ منفی بدهد، اما توضیحاتی که در نفی این مسئله ارائه میشود هیچ نکته تازه و یا متفاوتی با آنچه که راه کارگر تا کنون گفته است در بر ندارد. و همگی ناظر بر اعتقاد به همان انقلاب سه مرحله ای است. راه کارگر با مطرح ساختن انقلاب مداوم و ذکر اینکه انقلاب ایران در چارچوب سرمایه داری به پیروزی نمیرسد، میخواهد ثابت نماید انقلاب ایران به مراحل جداگانه تقسیم نمی شود و برای اثبات مدعای خود طرح برنامه اش را نیز شاهد مثال می آورد که در آنجا برنامه حد اقل و درخواستهای فوری پرولتاریا را از یکدیگر تفکیک نمی کند و آنها را در برنامه خود "یکجا" ذکر میکند. اما راه کارگر در همان حال اعتقاد حقیقی خود را مبنی بر اینکه تحقق این دومی مشروط به طی یک مرحله انقلاب دمکراتیک (بخوان بورژوا دمکراتیک) است و نمیتوان ایستادن درخواستهای فوری را، فوراً عملی کرد بیان میدارد و این فرمول بندی را ارائه میدهد که در گام نخست با یستی جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. بعداً تحت "دمکراسی نامحدودی" که ایجاد شده است درخواستهای فوری را عملی ساختن شرایط برای گذار به سوسیالیسم نیز فراهم گردد. از این رو تا کید لفظی راه کارگر بر عدم تفکیک برنامه حد اقل و درخواستهای فوری، نافی اعتقاد حقیقی او و جدا کردن این دو در عمل نمی گردد. مبنای اعتقادی و متدولوژی راه کارگر همان است که بود. راه کارگر بر مبنای اعتقاد سه مرحله و سه برنامه برای انقلاب ایران، میخواهد دیدگاه سه مرحله ای خود از انقلاب رانفی وانکار نماید. واضح است که چنین انکاری، هیچکس حتی خود راه کارگر را نیز متقاعد نمی کند. بدین خاطر است که تا کیدات مکرراً و بر انقلاب مداوم، هیچگونه تغییری در اصل قضیه ایجاد نمی کند و فرمول بندی راه کارگر گمان بدین صورت درمی آید: نخست انقلاب دمکراتیک (بورژوا دمکراتیک) طراز کهن) و تحقق برنامه حد اقل، سپس جمهوری دمکراتیک خلق و عملی ساختن

درخواستهای انتقالی و پس از آن برقراری سوسیالیسم و اجرای برنامه حداکثر سه مرحله "بهم پیوسته"!

پاسخ راه کارگر را قدری از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم. راه کارگر ضمن یادآوری این نکته که از آغاز حیات خود بر ضرورت انقلاب مداوم تا کید داشته است، تا آنجا که این مسئله بصورت یکی از مشخصه های اصلی این سازمان در آمده است می نویسد: "از نظر ما انقلاب ایران به دو یا چند مرحله جدا از هم تقسیم نمی شود، بلکه جریان واحدی است که با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی آغاز میگرد و دوبار گذار به سوسیالیسم و ایجاد دولت کارگران و زحمتکشان به پیروزی قطعی دست می یابد" چند سطر پایین تر اضافه میکند "اما تردیدی نیست که ما با تا کید بر نظریه انقلاب مداوم و ضرورت گذار بی وقفه به سوسیالیسم منکر وظایف دمکراتیک انقلاب ایران نیستیم... بدون سرنگونی جمهوری اسلامی و متلاشی شدن استبداد فقهی سازماندهی انقلابی طبقه کارگر و همچنین تهیدستان شهر و روستا در مقیاس توده ای و واقعاً سراسری امکان ناپذیر است." سازمان ما با طرح شعار جبهه متحد کارگری و با اهمیت که برای آن قائل است، بیش از هر سازمان دیگری به ارتقاء آگاهی طبقه کارگر و ارتقاء آگاهی طبقاتی آن که مسلمان بدون آن هیچ شعار انتقالی نمی تواند معنای عملی جدی داشته باشد می پردازد. سپس راه کارگر اضافه میکند که آیا طرح پلاتفرم جبهه که "خواستهای حد اقل را از خواستهای انتقالی جدا می کند و خود را صرفاً در چارچوب خواستهای حد اقل محصور می نماید ناقض نظریه انقلاب مداوم نیست؟" و خود با گشاده دستی بدان جواب منفی میدهد. با این استدلال بسیار محکم که راه کارگر طرح خواستهای انتقالی را به بعد از سرنگونی رژیم موقوف نکرده است بلکه از همین امروز به طرح آنها پرداخته است! می گوید: "برنامه فوری پرولتاریا، برنامه ای که هم اکنون برای آن مبارزه می کنیم در برگیرنده خواستهای حد اقل (یعنی دمکراتیک) با اضافه خواستهای انتقالی است. این خواستها در بخش عملی طرح برنامه سازمان ما یکجا به عنوان خواستهای فوری بیان شده اند." البته تردیدی نیست که طرح مجموع این خواستها در یکجا بمعنی این نیست که ما تصور

می کنیم همه آنها یکجا و به نحوی خلق الساء عملی خواهند شد، شکی نیست که شکل گیر دولت طراز نوین شورائی که بنا به تعریف فوق بر پایه درهم شکستن ماشین دولت بورژوازی قابل تحقق است بعداً از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و بوجود آمدن دمکراسی وسیع نامحدود انقلابی قابل تصور است" (نقش قولها از راه کارگر شماره ۴۸ - تا کیدها از است) این مجموعه استدلالها بی استک گویا مخاطبین راه کارگر با یستی از طریق آ پاسخ منفی سئوالی را که در ابتدا مطرح گردید دریا بند و همطور که خواننده خود نیز ملاحظه میکند راه کارگر علیرغم تا کید بر انقلاب مداوم علیرغم آنکه مطالبات فوری و حد اقل را در برنامه خود "یکجا" طرح کرده است، خواستهای فوری و حد اقل را از یکدیگر جدا میکند، مطالبات فوری پرولتاریا را در چارچوب انقلابات بورژوازی دمکراتیک طراز کهن محصور میسازد. حقیقت آن است که از نظر راه کارگر بدون سرنگونی رژیم ولایت فقیه و ایجاد "دمکراسی وسیع و نامحدود که طی آن سازماندهی طبقه کارگر گسترش یافته و آگاهی کارگران ارتقاء یابد، شعارها اثر که در برگیرنده مطالبات فوری پرولتاریا هستند (فی المثل درهم شکستن ماشین دولتی فاقد اهمیت عملی اند و اساساً تحقق چنین مطالباتی را بدون آنکه یک دوره "دمکراسی وسیع" ایجاد شده باشد غیر قابل تصور میدانند. از این رو است که شعار راه کارگر نقضاً پیش به سوی سرنگونی استبداد فقهی و برقراری یک "دمکراسی (یعنی مطالباتی که مجموعاً در چارچوب یک جمهوری بورژوازی می گنجند) درمی آید. (راه کارگر - شماره ۴۷)

می بینیم که طرح یکجای مطالبات فوری و حد اقل در برنامه پیش از سرنگونی جمهوری اسلامی، هیچ مانعی بر سر راه راه کارگر ایجاد نمیکند که در عمل این مطالبات به بعد از سرنگونی رژیم محول نشود.

راه کارگر با آوردن عبارت "خلیق الساعه" و بازی با کلمات از قبیل اینکه یک خواست حد اقل از لحاظ منطقی (و نه صرفاً زمانی) مقدم بر تحقق خواست انتقالی است اما این تقدم منطقی نافی همزمانی دو خواست و یا حتی تقدم پاره ای از خواستهای دسته دوم بر دسته اول نیست و غیره سعی کرده است تا

از میان نشریات

مستقر ساخته و به حفظ دست‌آورد های انقلابی خود بپردازند. مارکس پرولتاریا را به اعمال مقاومت و زور در قبال خلع سلاح خود تشویع میکرد. راه کارگرا ما میخواستیم هدیرنا مه حداقل پرولتاریا را در چارچوب خواستهای عمومی انقلاب بورژوا دمکراتیک کهن، محدود سازد، در هم شکستن ماشین دولتی را از برنامه حداقل حذف میکنند و فوریت آن را در عمل منتفی می شمرد، اگر هم این مقوله را در برنامه خود مینویسد (و این حداکثر ادیکالیسم راه کارگر بحساب می آید) در همان حال غیر عملی بودن آن را نیز تبلیغ میکند، اما در عوض از انقلاب مداوم حرف میزند. تا کید بر انقلاب مداوم یک چیز است و سر و ته شعارهای مارکسیستی را زدن چیز دیگر. راه کارگر " در این باره که مارکس وانگلس پس از تجربه کمون لازم دانستند که ما نیفتیم کمونیست را که تا اندازه ای کهنه شده بود تکمیل نمایند و این حقیقت را روشن سازند که طبقه کارگر نمی تواند مانند ماشین دولتی حاضر و آماده ای را بطور ساده تصاحب کند و باید آن را درهم شکند " (انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد) یک کلمه هم نمی گوید. راه - کارگران این تجربه کمون را از خاطرمی برد و این درست همان نکته ای است که یک انقلاب واقعا خلقی را از یک فرم بورژوا لیبرالی متمایز می سازد.

مشکل راه کارگران است که هم بعضی اوقات از انقلاب واقعا خلقی صحبت میکنند و هم آنکه این خلقی را (کارگران و زحمتکشان) برای به زیر ضرب بردن و داغان کردن دستگاه دولتی و ارگان سرکوب و ستم، مقید به گرفتن جوازی به اسم " مرحله دمکراتیک " و " دمکراسی سیاسی " می گردانند. جالب تر آنکه این توجیهات دنیا له روانه زمانه ای از جانب راه کارگر صورت میگیرد که کارگران و زحمتکشان ایران انقلاب ۵۷ را پشت سر گذارده اند. هر کس که قیام بهمین تحولات بعدی را از خاطرنبیده باشد بدون شک نمی تواند حمله به نهادهای ستم و سرکوب و زیر ضرب گرفتن دستگاه دولتی توسط عموم توده های انقلابی، ایجاد تشکلهای توده ای و اعمال کنترل کارگری از طریق شوراهای درواحد های تولید و مثالهم را انکار نماید. کارگران و عموم زحمتکشان ایران در مبارزات خود علیه رژیم سلطنتی به تجربه دریافته بودند که طبقه حاکم سلطه ستمگرانه خود را از طریق ارتش، شهر بانی، ساواک و

میشود، عملی کردن آن موقوف به یک دوره و مرحله دیگر منما بیزا مرحله فعلی انقلاب سپرده میشود. در جنبش انقلابی روسیه نیز بودند چریک هایی که در پس پرده ای از الفاظ شبه مارکسیستی این حقیقت را که فوراً نمیتوان سوسیالیسم را معمول داشت و وسیله توجیه سیاسی، قرار میدادند که موجب تعویق آن اقدامات فوری انقلاب میشد، اقداماتی که از لحاظ عملی موجباتش فراهم شده بود و بیا آنطور که لنین مطرح میساخت اقداماتی که " غالباً هنگام جنگ بوسیله یک سلسله از دولت های بورژوازی عملی گردیده " است. (وظائف پرولتاریا در انقلاب)

لنین همچنین در پاسخ به همین دسته از نیروهای سیاسی می گفت: " در مورد اقداماتی از قبیل ملی کردن زمین و تمام بانکها سندیکا های سرمایه داران و یا بهر حال برقراری کنترل فوری شوراهای نمایندگان کارگران بر آنها و قس علیهذا، که بهیچوجه معنایش معمول داشتن سوسیالیسم نیست. بایدی چون و چرا یا فشاری بعمل آید و این اقدامات تحتی الامکان از طریق انقلابی به وقوع اجرا گذارده شود " (همانجا - تاکید از ما است)

بدون شک راه کارگر نمی تواند ادعا نکند که لنین نیز به انقلاب مداوم اعتقاد داشت! و نه تنها اعتقاد داشت بلکه بدان عمل میکرد، ما لنین انقلاب بی وقفه را و آنچه المصالحه مطالبات فوری و قابل اجرای لحظه فعلی نمیکرد.

مارکس وانگلس نیز در مانیفست حزب کمونیست و خطابه مارس ۸۵۰ اجزایین نکردند. مارکس بر انقلاب مداوم پای می فشرد و در همان حال روش پرولتاریا در قبال طبقات ارتجاعی و نهادهای بورژوازی را روشن میساخت. مارکس نیز بهانه انقلاب بی وقفه و وظائف پرولتاریا را به طاق نسبیان نمی سپرد و بیا به سبک راه کارگر فقط به طرح آن در برنامه اکتفا نمی کرد. مارکس چگونگی تحقق مطالبات فوری را واضحاً بیان میکرد. مارکس در همان خطابه که راه کارگر بدان استناد جسته است، کارگران را در قیامی که پیش روی داشتند به تسلیح فرامیخواند و از آنان میخواست تا با تشکل در شورا های محلی، مجامع کارگری و غیره ارگانهای اقتدار خود را

ضمن انتقال آشفته فکری خود به خواننده، در ذهن او ایجاد انحراف نماید. اما این تلاش عبث و ناموفقی است. هیچکس صحبت از " خلق الساعه " بودن و یا نبودن مطالبات طبقه کارگر نگرده است. اگر مطالبات فوری بمعنی آن خواسته های است که در مرحله فعلی قابل اجرا است، در این صورت نمی توان فقط آن را ترویج نمود و عجالتاً در این مرحله انقلاب این خواسته ها را فقط بر روی کاغذ در صفحات برنامه با خطوط درشت نوشت و اجرای آن را به یک مرحله دیگر موقوف نمود. حقیقت آن است که راه کارگر در چارچوب سوسیالیسم است. در حداقل یک درک عقب مانده و مغشوش است. در دستگای فکری راه کارگر برنامه حداقل پرولتاریا نه بر طبق شرایط عینی لحظه تاریخی فعلی، بلکه بر طبق وظائف انقلاب بورژوا دمکراتیک طراز کهن تنظیم میشود. راه کارگر نمیخواهد درک کند که برنامه حداقل پرولتاریای ایران مشتمل بر یک سری خواسته های فوری سیاسی و اقتصادی است که با عطف توجه به مجموعه شرایط جامعه ایران تنظیم میشود بگونه ای که اولاً این خواسته ها قابل اجرا است و در ثانی برای گذار به سوسیالیسم عملی کردن این خواسته ها ضروری است. لنین می گوید: " برنامه حداقل حزب ما یعنی اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجرا است و از طرف دیگر برای برداشتن گام بعدی به جلو و عملی کردن سوسیالیسم ضروری است " (دوتا کتیک - تاکید از ما است)

راه کارگر نه تنها مطالبات فوری و برنامه حداقل پرولتاریا را از یکدیگر تفکیک میکند، بلکه علاوه بر آن برخی از اهداف فوری و در خواسته های عاجل پرولتاریا را - مثل درهم شکستن ماشین دولتی و کنترل کارگری - در ردیف مطالبات سوسیالیستی قرار میدهد و آنجا که انقلاب ایران، یک انقلاب سوسیالیستی نیست و کمونیست های ایران بعقل عینی و ذهنی نمی توانند معمول داشتن فوری سوسیالیسم را هدف خود قرار دهند. طبیعی است که مطالبات مربوطه نه در مرحله فعلی، که در مرحله بعدی و سوسیالیستی قابل تحقق گردد. بدین ترتیب نخست برخی از مطالبات فوری طبقه کارگر، مطالبات سوسیالیستی قلمداد میشوند و دوم که ناگزیر از اولی نتیجه



تجمیع دستگای ادارای خود بر مردم اعمال میکند آنان دریافتی بودند که با یستی ایمن ابزارهای اعمال دیکتاتوریه طبقه حاکم را در هم بشکنند و ارگانهای اقتدار خود را جایگزین آن نمایند. کارگران و زحمتکشان ایران در انقلاب بهمین به عینه نشان دادند که چنیسن مطالباتی در حکم درخواستهای فوری آنهاست و آنها خود این سلسله درخواستها را در هر کارخانه و محله و خیابان، حتی پیش از آنکه سر و کله شان در برنامه نیروهای سیاسی پیدا شود بطور نسبی عملی کردند.

اگر ما رکس با تاکید بر شیوه های انقلابی، مطالبات کارگران را همه جا فراتر از مطالبات دمکراتها مطرح میساخته و فی المثل متذکر میشد که در آغاز جنبش و تحت شرایطی که کارگران هنوز نمی توانند اقدامات بلاواسطه کمونیستی را پیشنهاد نمایند" باید پیشنهادهای دمکراتها را (دمکراتها بهر حال به نحوی رفرمیستی و نه انقلابی عمل میکنند) به حدود منطقی اش برسانند و آن پیشنهادات را تبدیل به حملات مستقیم علیه مالکیت خصوصی کنند. مثلا اگر خرده بورژوازی خریدار آهن و کارخانجات را پیشنهاد کند، کارگران باید درخواست کنند که اینها بجا به املاک مرتجعین، بدون غرامت مصادره شود، اگر مالکیت نسبی از طرف دمکراتها پیشنهاد شود، آنگاه کارگران باید مالکیت تصاعدی را خواستار شوند. . . . بنا بر این تقاضای کارگران باید طبقه بندی اقدامات و امتیازاتی که دمکراتها پیشنهاد می کنند تنظیم شود" (خطابیه ما رکس)

در عرض راه کارگر مطالبات فوری کارگران را که عموم توده های انقلابی در انقلاب بهمین ظرفیت های بالفعل خود را برای عملی کردن آن نشان دادند، از دستور خارج ساخته و این درخواستها را غیر عملی قلمداد میکند. با این حساب کارگران و زحمتکشان ایران، هم به لحاظ اینکه در انقلاب بهمین منتظر نماندند تا یک مرحله ای سپری شود و در صفت بندی نیروهای طبقاتی تغییراتی موافق میل راه کارگر حاصل آید و دست به چنین اعمالی زدند، و هم به لحاظ فقدان استعداد برای درک "دمکراسی سیاسی"، با یستی مورد سرزنش راه کارگری قرار بگیرند.

کارگر که بطور جدی نمی خواهد توده ها از قبیل نفوذ بورژوازی آزاد گردند، بدون توجه به ایراد حقایق و تمایل به کتمان ما هیت ارتجاعی ضد دمکراتیک تما میست بورژوازی ایران، بر نحو بورژوا دمکراتیک نوع کهن لجاج و اصرار میورزد دچار آنچنان آیین پرستی خشک مغزانه است که قادر به دیدن مضامین نوین نیست همه مساعی خود را وقف مطلوب و مقبول جلو دادن آنچه که دیگر منسوخ گشته است می نماید. از اینرو راه کارگر عملا به القای موهومات خرده بورژوازی مشغول میگردد و چه خواهد، چه نخواهد، موجب تیره ساختن ذهن کارگران میگردد.

در همین رابطه است که "اقلیت" اینک هم بورژوازی لیبرال و هم جناح بازار در نشریات خود مورد حمله قرار داده است در معرض شما تواقعی میشود، که چرا دمکرات منشی دسته اول را ندیده است و چرا از خود "ولایت فقیه" بسوی بورژوازی لیبرال خیب برداشته است. اگر حزب توده "دمکراسی اجتماعی" مورد نظر خود را در استقرار رژیم جمهوری اسلامی یافت، راه کارگر بر آن است تا با نفی این رژیم به "دمکراسی سیاسی (بورژوازی) دست یابد. راه کارگر (اپورتونیسیم، خیانت و دنباله روی حزب توده اکثریت و توجیحات آنها در دفاع از یکی از ضد دمکراتیک ترین رژیم های عصر حاضر، مستمسک میسازد تا دنباله روی و دفاع خود از دمکراسی بورژوازی را توجیه کرده و به هدف اصلی که همانا فراموش کردن و در سایه قرارداد دمکراسی توده ای است برسد. بیهوده نیست که راه کارگر ما هیت طبقاتی حکومت جایگزین جمهوری اسلامی را مکتوم میدارد. اگر شما راه کارگر با زهم بپرسید که در فردای روزیک حکومت فعلی به زیر کشیده میشود قدرت دولت با یستی در دست چه طبقاتی قرار گیرد؟ اداره امور مملکت توسط چه کسانی انجام میشود

نقش کارگران و زحمتکشان در این زمین چیست؟ رابطه قوای مقلنه و مجریه چگونه است؟ آیا پرولتاریا و متحدین او در انقلاب خرابکاری و مفاومتی از جانب طبقات ارتجاع و ضد انقلابی مواجه خواهد شد یا نه و ایی مفاومت ضد انقلابی را چگونه درم خواهد

اما راه کارگر نه تنها تجارب تاریخی را نادیده میگیرد. نه تنها میدان فعالیت کمونیستها و نقش پرولتاریا را محدود تصویر میکند، بلکه در انتظار "دمکراسی سیاسی" و "سازماندهی وسیع" پرولتاریا و دیگر زحمتکشان را از عمل مستقیم باز میدارد. راه کارگر به صراحت نمی گوید که این "سازماندهی وسیع" را تحت چه شرایطی انجام پذیر می شمارد. و در شرایط مشخص ایران ایی کدام دمکراسی است که مضمون "متضمن سازماندهی و بسیج طبقه است؟ البته تمامی شواهد دال بر آن است که منظور راه کارگر از دمکراسی، همان دمکراسی بورژوازی نهضت آزادی و امثالهم است که کارگران و زحمتکشان شهر و روستا فعلا با یستی آن را پذیرا شوند و بدان قناعت ورزند، تا بعدا وزیر سایه ایی دمکراسی جنبش روبه تکامل نهد و پرولتاریا مبارزه مستقیم تر خود را با بورژوازی پیش برد. خوشبختانه در سطح جنبش بحثهای مفصلی حول مسئله دمکراسی انجام یافته است و امروز نمیتوان با ذکر کلیاتی از قبیل اینک "دمکراسی ابزار قدرت مندی در دست پرولتاریا است" و اینکه "دمکراسی مکتب آموزش پرولتاریا است" سرتوته قضیه را هم آورد و پیرامون بورژوا لیبرالهای "دمکرات" به توهم پراکنی پرداخت. "دمکراسی بورژوازی خود را به تعمیم ظاهری حقوق سیاسی و آزادی های همچون حق اجتماع، حق تشکل اتحادیه ها، آزادی مطبوعه و تبه نحوی مساوی به همه شهروندان محدود ساخته است. در حالیکه در عمل و بویژه با توجه به بردگی اقتصادی توده های کارگر، استفاده وسیع از این حقوق و آزادیها برای کارگران در دمکراسی بورژوازی ناممکن است"

(برنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) تا کیدا زمان است)

اگر کسی بخواد به مسئله دمکراسی برخوردی جدی و عمقی نداشته باشد میتواند در خصوص ما هیت این دمکراسی تلویحا سکوت کند و به یک سلسله تممیات ظاهری در باب حقوق سیاسی و استفاده وسیع از این حقوق و غیره و ذالک قناعت و رز و شرایط واقعی زندگی توده های استعمار شونده را فراموش کند. راه

* اکثریت (جناح کشتگر) و...

شماره ۴۶ نشریه "فدائی" ارگان اکثریت جناح کشتگر، مقاله ای درج کرده است با عنوان "مبانی دیدگاه توده ای درمباحث اکثریت" (منظور اکثریت جناح نگهدار است). نویسنده مقاله با ذکر حضور برخی مبانی دیدگاه توده ای درون بحثهای اکثریت (ج-ن) توصیه میکند جهت آنکه "بیشترین امکان برای تقویت دیدگاه اصولی" درون اکثریت (ج-ن) فراهم گردد و "امکانات رهبری راست" آن برای مصون نگاه داشتن این مبانی به حداقل برسد، با یستی مباحث داخلی برسر "مبانی دیدگاه توده ای" و "ضرورت گسست از این مبانی" متمرکز شود. از جمله این مبانی دیدگاه توده ای اعتقاد به "راه رشد غیر سرمایه داری"، "انکار رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک" و دنباله روی از نیروهای غیر پرولتری و همچنین "دنباله روی از مصالح سیاست خارجی اتحاد شوروی و کلیشه برداری از نظرات و سیاستهای رایج آن" ذکر میشود.

اکثریت (ج-ک) قطع نظر از اینکه از این طریق میخواهد "دیدگاه اصولی" درون جناح برادر (ج-ن) و از آنجا رهبری "چپ" آن را نسبت به "رهبری راست" آن تقویت کند تا به کمک آن یک بلوک فرمیست جدید بنا کند، همچنین میخواهد با یک تیر دو نشان بزند. بدین معنی که هم میان اکثریت (ج-ن) و حزب توده تفاوت و تمایز قائل شود و هم میان خود و جناح برادر تمنا خط و مرز بکشد. ما پیش از این درباره یکسانی مبانی دیدگاه های اکثریت (هر دو جناح) و حزب توده بارها سخن گفته ایم. هر کس ولواندکی با ما رکسیسم - لنینیسم آشنائی داشته باشد، با مطالعه نشریات این جریان قطعاً به این حقیقت پی برده است که هیچ حدود مرزی پایه های ایدئولوژیک سیاسی و کهنه ایده ها و افکار حزب توده و اکثریت (هر دو جناح) که سازش طبقاتی و فرقرم را جایگزین مبارزه طبقاتی و انقلاب میکند از یکدیگر جدا نمیسازد. اگر تفاوتی میان این جریانات اپورتونیستی وجود داشته باشد، تفاوت در شکل و در ظاهر است و تلون ظاهری

شکست؟ و... راه کارگر با زهم بطور فلاکت باری از پاسخ صریح طفره خواهد رفت و بجای دو کلمه حرف حسابی، چندین صفحه را در توجیه گیج سری های خود و ذکر ملاحظاتی کلی که مسئله اصلی را توضیح ندهد و در خدمت کتمان سردرگمی سیاسی قرار میگیرد سیاه خواهد کرد. از اینجا میتوان پی برد که چرا راه کارگر اصرار میورزد توجه خواننده را بر تان کیدات خود نسبت به انقلاب مداوم جلب کند و آن را بیاوراند. ما دیدیم که تا کیدت تو خالی بر انقلاب مداوم حتی چنانچه یکی از مشخصه های اصلی سازمان راه کارگر هم باشد، بخودی خود فاقد "معنای عملی جدی" است.

کمونیستها هم از روی ثنوری و هم از تجارب عملی انقلاب بهمن ماهیت ارتجاعی و ضد دمکراتیک تمامیت بورژوازی ایران را دریافته اند. تجربه قیام بهمن به کارگران و زحمتکشان می آموزد که برقراری یک دمکراسی واقعی و پایداری مستلزم خرد کردن سرتاپای ماشین دولتی، درهم شکستن تمام ارگانهای سرکوب نظامی رژیم به عنوان ابزارهای ستگیری و دیکتاتوریه طبقه سرمایه دار و ایجاد ارگانهای اقتدار توده ای است. فقط تحت یک چنین دمکراسی توده ای است که شرایط برای گذار به سوسیالیسم تسهیل میشود. جمهوری دمکراتیک خلق که یک دمکراسی توده ای است و توده ها بطور مستقیم و بلاواسطه به اعمال حاکمیت خود می پردازند و مستمراً از جانب سازمان ما تبلیغ و ترویج گشته است، یگانه شکل حکومت انقلابی جانشین است.

راه کارگر نیز که در نشریات خود به طرح جمهوری دمکراتیک خلق پرداخته است، اگر بخواد سد سخنانش در مورد جمهوری دمکراتیک خلق چیزی فراتر از ستایش زبانی باشد، با یستی صراحتاً این شکل حکومتی را به عنوان حکومت جایگزین بپذیرد. اما واقعیتها نشان میدهد که راه کارگر هنوز فاقد تهو لازم در برداشتن این گام به جلو است. راه کارگر یک پای خود را به سمت جلواز زمین بلند کرده است، اما هنوز مردد است که آن را به سمت جلو روی زمین بگذارد، یا آنکه سر جای اولش.

هما نظور که لنین می گوید نافی یکسانی در پای و ماهیت نیست.

ما همچنین در مورد مبانی دیدگاه توده ای آقایان کشتگری در زمینه مرحله انقلاب، رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک "راه رشد غیر سرمایه داری" یا "راه ترقی اجتماعی" صحبت کرده ایم و با تمایزات مصنوعی این جریان و حزب توده در این زمینه ها آشنائی یافته ایم. اکنون ببینیم که ادعای تمایز اکثریت (ج-ک) و دیدگاه اپورتونیستها در عرصه دنیا له روی از مصالح و سیاستهای رایج اتحاد شوروی تا چه اندازه واقعی است.

یکی از عرصه های مهمی که از طریق آن میتوان این ادعا را از نزدیک واری کرد، تحولات اخیر جامعه شوروی، جهت گیری نشر، "فدائی" و مباحثی است که تا کنون در این باره درج کرده است. صفحات زیادی از این نشریه در خدمت تبلیغ و اشاعه ایده ها و نظرات است که از جانب گورباچف و آندسته از افراد یا جریاناتی که در سمت راست او ایستاده اند مطرح گردیده است. نشریه "فدائی" بی آنکه ذره ای انتقاد بر سیاستها و تحولات مربوط ببیند، بی چون و چرا به دفاع از آن برخاسته. ضمن تأیید تام و تمام آن به آشکارترین شکل نه تنها دنباله روی خود از سیاستهای رهبری حزب کمونیست شوروی را عرضه میدارد، بلکه به گشت به عقب، لیبیرالیزه کردن اقتصاد دوسیا در جامعه شوروی را نیز تجویز میکند.

حقیقت آن است که نا هنجاریها متعدد جامعه شوروی که مدتها تلاش میشد پنهان نگاه داشته شود، به آنچنان مرحله گام نهاده است که پرده پوشی آن ممکن نیست. گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که دو سال پیش توسط گورباچف بیست و هفتمین کنگره حزب را نه گردید، پر از از روی انحرافات و نارسائی های "اقتصاد اجتماعی" برداشت. به صراحتاً از "تحرک ناپویائی شیوه های اداره"، کاهش تحرک در کارها، "رشد دیوان سالاری" و حضور پدید هائی چون "رشو خواری"، "دزدی"، "مال اندوزی"، "لاقیدی" و مهمتر از آن عدم تحقق برنامه های پنج ساله نهم و دهم و گرایش به رکود در اقتصاد شوروی صحبت بمیان آورده:

این عوارض نا هنجار که سالهاست با شدت وضعف در جامعه شوروی عمل میکند و اساسا ریشه در انحرافات ریزیونیستی - سوسیالیستی شوروی دارد، امروزه آن درجه حدت یافته است که از سویی بر سر راه تکامل اقتصاد سوسیالیستی نخستین کشورشوراها مانع جدی ایجاد ساخته است و از سوی دیگر، همین موانع رهبران حزب کمونیست شوروی را بفرک تغییر و "بهبود" اوضاع جامعه انداخته است. اما اینکه بر عمق و دامنه نا هنجاریهای اقتصادی - اجتماعی شوروی افزوده خواهد شد و یا آنکه جامعه شوروی از این وضعیت بیرون خواهد رفت و راه تکامل اقتصاد سوسیالیستی را فراروی خود خواهد گشود، به ما هیت سیاستها و تحولاتی که پیش روی این جامعه گذاشته میشود منوط میگردد. واضح است که هرگونه تحول و سیاست جدیدی که بخواد با حفظ اصول و مبانی ریزیونیستی کنگره های بیست و بیست و دو حزب کمونیست شوروی انجام پذیرد و از انگشت گذاشتن بر ریشه ها امتناع ورزد، به تغییر اساسی مثبتی منجر نخواهد گشت. هم اکنون تحولات و سیاستهای عملی جدیدی که در اتحاد شوروی در شرف انجام است و چارچوبهای اصلی آن به تصویب کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نیز رسیده است، توجه عموم کمونیستهای سراسر جهان را بخود جلب کرده است. اساس این اصلاحات بر دو محور سیاستهای جدید اقتصادی و تغییر روشهای اداره کشورها نهاده شده است. آن دسته از پیشنهاداتی که جهت "بهبود" وضع اقتصادی مطرح گشته است و در چگونگی مسیر آتی اقتصاد سوسیالیستی و حیات اجتماعی امری تعیین کننده نیز محسوب میشود و از قضا تا ما مورد استقبال آقایان کشتگری نیز واقع شده است، همگی مبتنی بر استفاده و رواج مکانیزمهای سرمایه داری و در دراز مدت کنار نهاده شدن معیارهای آگاهانه - الویتها، به نفع قوانین بازار است. بسط مناسبات کالائی - پولی در اقتصاد جامعه، بکارگیری اصل مشوقهای مادی در واحدهای تولید، ارتباط بلاواسطه دستمزد کارگران با میزان درآمدها و موسسات مربوطه، نه تنها بهبودی در اوضاع اقتصادی کشور و حل مشکلاتی که امروزه جامعه شوروی بدان دچار است ایجاد نخواهد کرد، بلکه به یک سلسله تناقضات و عوارض جدید دیگری که در تالیان

اکثریت (جناح کشتگری) و...

آشکارا با تکامل اقتصاد سوسیالیستی است منجر خواهد گشت. کار بست و تقویت اصل " بهره وری بنگاه های مستقل " بمعنی آن است که هر بنگاه تولیدی خواهان قیمت های بالاتری برای فروش محصولات خود، و قیمت نازل تری برای محصولات دیگر بنگاه ها میگردد!

نیازی به توضیح نیست که چنین سیاستهایی در امر برنامه ریزی و اختلال ایجاد میکنند و بدون هیچگونه تردیدی، بر نابرابری درآمدها افزوده و تشدید و تعمیق نا هنجاریهای اقتصادی - اجتماعی را در پی خواهد داشت. سیاستهایی که نه در جهت شکوفائی و تکامل اقتصاد سوسیالیستی به پیش، بلکه بازگشتی است به عقب، و جملگی این سیاستها که توسط برخی از مسئولین حزب کمونیست شوروی از لحاظ ماهوی به " نپ " نیز تشبیه شده است با استقبال بی شائبه آقایان اکثریتی مواجه گشته است. اپورتونیستها، فرصت را مغتنم شمرده و با سواستفاده از برخی انحرافات حزب کمونیست شوروی پس از مرگ لنین و دستاویز قرارداد اشتباهات شخص استالین، زیر لوای انتقاد از بوروکراتیزم، به کنترل، تمرکز و برنامه ریزی دولتی حمله میبرند. تمرکز تولید و برنامه ریزی متمرکز زانفی می کنند، آن را " بوروکراتیزم " و " استقلال موسسات تولیدی " را دمکراتیسم میخوانند و در اینها هو، هیچ فرصتی را جهت طرح دمکراسی ناب و برابر از جناح راست دیکتاتوری پرولتاریا از کف نمی دهند! لنین در گزارش سیاسی کمیته مرکزی به یازدهمین کنگره حزب در مورد " نپ " نوشت: " ما یکسال عقب نشینی کردیم، حال باید بنام حزب بگوئیم: کافیت! آن هدفی که عقب نشینی تعقیب مینمود حاصل آمده است این دوران به پایان میرسد و به پایان رسیده است. اکنون هدف دیگری به میان کشیده میشود که عبارت است از تجدید آرایش قوا

اگر لنین در آن مقطع و در رابطه با تعرض انقلابی علیه بورژوازی و کسب پیروزیهای متعدد، تحکیم تعرض و فتوحاتی که طبقه کارگر بدان نائل گشته بود عقب نشینی را (" نپ ") ضروری شمرد و یکسال بعد کفایت آن را اعلام داشت، اما اکثریت هم از این بابت، و هم از بابت اینکه استالین " نپ " را تشریح نمود و تمرکز ایجاد کرد، سخت بر آشفته میشود و

این سیاست را مورد حمله و انتقاد قرار میدهد و در پوشش حمله به استالین، لنین را تخطئه میکند. مبلغین آشتی طبقاتی و اقتصاد لیبرالی با اظهار آشکارا خشنودی از توقف " نپ " و در دفاع از تحولی مشابه آن برای شرایط امروز جامعه شوروی می نویسند: " امروزه در اتحاد شوروی بر سر مسائلی نظیر این بحث میشود که چرا برنامه سیاست اقتصادی نوین (" نپ ") لنین که برنامه صلح داخلی و ساختن صلح آمیز سوسیالیسم بود... به عرصه سیاسی گسترش پیدا نکرد. چرا فقط در عرصه اقتصادی محدودماند و در این عرصه نیز پس از مدت کوتاهی ترک شد " چرا نظرات و سیاستهایی که حداکثر بیانی از راه های دوره ای خاص از تکامل تاریخ سوسیالیسم بودند... با خصوصیات اصلی نظام اقتصادی سوسیالیسم یکسان قلمداد گردیدند " (فدائی " شماره ۴۵ تاکیداز ما است)

اکثریت (ج-ک) به جانبداری از کسانی که امروز در شوروی به انتقاد از کوتاه روی دوران نپ میپردازند، نظرات و سیاستهای ر که بر آن اساس سوسیالیسم در شوروی استقرار یافت آشکارا زیر سؤال میبرند، آنرا از خصوصیات نظام اقتصادی سوسیالیسم متمایز می شمارند و " انحراف از تئوری لنینی ساختن سوسیالیسم " ارزیابی میکنند اکثریت ختم " نپ " را توسط لنین، غیر لنینی و ظهور " نپ " جدید پس از آنکه چندین ده سال از سرنگونی بورژوازی در اتحاد شوروی میگذرد، لنینی قلمداد میکند. نفی سیاستها و لنینی در همان حال کوشش جهت آنکه سیاستهای نوین رهبری حزب کمونیست شوروی در عرصه مسائل اقتصادی لنینی و نامود گردد، فشرده و مضمون تلاشهای ردیالانه مقال نویس نشریه " فدائی " را تشکیل میدهد. همانطور که ملاحظه می کنید نوک حمله آقایان - به تبع رهبری حزب کمونیست شوروی اقتصاد برنامه ریزی شده و تمرکز دولتی، و آلتر ناتیوانان، لیبرالیزه کردن اقتصاد جامعه است. جامعه ای که در آن شیوه های تولید به پایه توسعه روابط کالائی - پولی، جایگزیر روشهای تاکنونی شود، درآمد موسسات به نتایج نهائی فروش محصولات و دستمزد کارگران به این درآمد بسته شود، هر موسسه تولیدی محصولات خود را مستقلا به موسسات منفرد

دیگری فرود شد و با زارگسترش دهد و غیره و غیره .
اپورتونیستهای اکثریتی ، با وقاحت کم نظیری
تغییراتی را که بر مبنای آن قیمت کالاها بر
اساس عرضه و تقاضای واحدهای تولیدی
مستقل در بازار تعیین شود ، به فال نیسک
میگیرند و آن را " بازاری مکانیسم اقتصادی "
و جزو خصوصیات اساسی نظام اقتصادی
سوسیالیستی قلمداد می کنند .
" امروز در شوروی تنها در سطح دولت
مرکزی قیمت پانصد هزار کالا توسط برنامه -
ریزی مرکزی تعیین میشود ، هدف با زسازی
مکانیسم اقتصادی اینست که تا سال ۱۹۹۰
تعداد این کالاها به هزار کالا کاهش یابد و
بقیه قیمتها را عرضه و تقاضای واحدهای تولیدی
در بخش تولید کالاها سرمایه ای و بخش
تولید کالاها مصرفی تعیین کند . " (فدائی "
شماره ۴۳)

چنین است استقبال بی شائبه
اکثریت ، از رواج کارکردها و معیارهای اقتصادی
سرمایه داری و تأییدی کم و کاست سیاستهای
رهبری حزب کمونیست شوروی . اگر ما رکسیسم -
لنینیسم در روند تکامل سوسیالیسم بر محدود
گشتن حقوق بورژوازی و سرانجام نابودی آن
تا کیده یورژود و براندازی نابرابری اجتماعی
را مدنظر دارد ، سوسیال - رفرمیسم که خود را به
لباس مارکسیسم - لنینیسم می آراید ، در
خلاف این جهت و برای تحکیم و تقویت این
حقوق گام میزند .

اما هنرا اکثریت (ج - ک) به همین جا
ختم نمی شود . اکثریت به همان سیاق که
طرفدار لیبرالیزه کردن اقتصاد است جاندار
لیبرالیسم در عرصه سیاسی نیز هست و به پیشواز
اقدامات گورباچف در این زمینه نیز می شتابد .
حقیقت آن است که نا هنجاریهای جامعه
شوروی به عرصه اقتصاد محدود نمی شود .
گورباچف در گزارش خود به کنگره ۲۷ ، از
" بوروکراتیزم " و " بی مسئولیتی " ... نیز
سخن رانند و یکی از علل آن را " کاهش نظارت
بر فعالیت دستگاه شوراها از سوی زحمتکشان "
خواند و برای سالم سازی جامعه " علنیست " و
" دمکراسی سوسیالیستی " را بمیان کشید .
واضح است که اقدامات و پیشنهادات اصلاحی
چنانچه تقویت و افزایش نقش نهاد های
نماینده شوراها و اعمال مستقیم اراده این
نهادهای در اداره امور کشور را مدنظر داشته
باشد ، بوروکراتیزم را به انزوا خواهد راند . در

اکثریت (جناح کشتگر) و ...

آن صورت چنین اقداماتی برفوق روشهای
لنینی کنترل از پائین است و نمی تواند مورد
حمایت طبقه کارگر نباشد . در این مورد لنین
مینویسد : " برای تکامل سازمان شوراها و
حکومت شوروی باید بی اندک سستی کار کرد .
برای تبدیل اعضا شوراها به " پارلمان نشین "
و یا از طرف دیگر به بوروکراتیک تبدیل خرده -
بورژوازی وجود دارد . علیه این تمایل باید
از طریق جلب تمام اعضا شوراها به شرکت عملی
در اداره امور مبارزه نمود . شعب شوراها در
نقاط زیادی به ارگانهای تبدیل میشوند که
متدرجاً با کمیسارها آمیخته میگردند . هدف ما
جلب همگانی تهیدستان به شرکت عملی در
اداره امور است ... هدف ما اجرای مجانی
وظایف دولتی به توسط هر زحمتکشی پس از
پایان " درس " هشت ساعت کار تولیدی
است . انتقال به این مرحله کاری است بس
دشوار ولی وثیقه استحکام قطعی سوسیالیسم
فقط در همین انتقال است " (وظایف نوبتی
حکومت شوروی)
اما گورباچف نه از کنترل تسوده ای
سازمانهای کارگری و ایفای نقش اعضا
شوراها در اداره امور کشور ، بلکه حداکثر از
" مشارکت بیشتر مردم " صحبت میکند .
دمکراسی سوسیالیستی رنگ می بازد ، تغییر
چهره میدهد ، نقش کارگران در اداره امور از
خاطر می رود و سرانجام آنچه که از این " دمکراسی "
در عمل به اجرا در می آید ، بازگشایی و رونق
کلیساها ، رواج مذهب و غیره و ذالک است .
دمکراسی سوسیالیستی ، شکل شورائی
حکومت و دمکراسی برای اکثریت عظیم زحمت -
کشان است . دمکراسی سوسیالیستی
(کارگری) از هر گونه افکار لیبرالیستی و
ایده های خرافی در مورد دمکراسی عمومی و
امثالهم مبراست و در یک کلام دمکراسی
سوسیالیستی چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا
نیست . اما حزب کمونیست شوروی که مدت ها
است مارکسیسم - لنینیسم را به تحریفات
رویزیونیستی آلوده است ، اصل مارکسیستی
ضرورت بی چون و چرای دیکتاتور پرولتاریا
در تمام طول پروسه انتقال از جامعه سرمایه -
داری به کمونیسم را زیر پا نهاده است . مارکس
این ضرورت را چنین بیان میکند ، " بین
جامعه سرمایه داری و کمونیستی دوران
تبدیل انقلابی جامعه اول به جامعه دوم قرار

دارد . متناسب با این دوران یک دور
انتقال سیاسی نیز وجود دارد و دولت ای
دوران نیز چیزی دیگری جز دیکتاتور
پرولتاریا نیست " (انقلاب پرولتری و کائوتسک
مرتد)
لنین نیز با تا کید مکرر بر این مسئله
و خاطر نشان ساختن دشواریهای این
انتقال بخاطر نفوذ بورژوازی و نوسانات خرده -
بورژوازی که در روحیات توده ها ایجاد تزلزل
می نماید ، بر ضرورت دیکتاتور پرولتاریا
تا کید ورزیده و میگوید : " ما دام که طبقات برج
هستند و بورژوازی سرنگون شده در یک کشور
حملات خود را علیه سوسیالیسم در مقیاس بین
المللی ده برابر فزون تر میسازد این دیکتاتور
ضروری است " (تزه های گزارش مربوط به
تا کتیک حزب کمونیست روسیه در سومین کنگره
انترناسیونال کمونیستی)
حزب کمونیست شوروی در سایه عدو
از این اصل و تحریف اصول دیگر (م - ل)
زمینه های دشواریهای امروز جامعه شوروی
فراهم ساخت . امروز علیرغم آنکه رهبری حزب
کمونیست شوروی پیشنهادهای گورباچف را
پذیرفته است ، اما هنوز نتوانسته است اساسی
ترین این اصلاحات را در عرصه اجتماعی -
اجرا در آورد . مباحثات جاری میان طرفداران
و مخالفین اصلاحات اقتصاد در هر روز به اشک
حادتری تحول می یابد . گرایش تدریجی حزب
کمونیست شوروی ، گورباچف را به برداشتن
گامهای جدی و قاطع در جهت پررنگ کردن
انگیزه های اقتصادی سرمایه داری تشویق
ترغیب می کنند و با استقبال از سوی جناحها
مختلف بورژوازی جهانی نیز مواجهند . ام
کارگران و عموم طرفداران اقتصاد سوسیالیست
در رهنمودهای اقتصادی یا دشمنانها
از تمایل به بازگشت به اقتصاد سرمایه دار
می بینند و این موضوع را هشدار می دهند . ه
اکنون مباحثات داغی بر سر مسائل فوق هم
سطح نیروهای حزبی و هم خارج از آن در جریان
است و کنفرانس حزب کمونیست شوروی که
عنقریب تشکیل میشود مهمترین وظیفه اش
ارزیابی دقیقتر این اصلاحات است .
اما همه این مسائل برای آقایان
اکثریتی ، این شیفتگان دمکراسی ناب فاق
اهمیت است . اینان خواهان آنند که همگام
به یک زندگی مسالمت آمیز در جوار هم مشغول
گردند . دستدار فعالیت آزادانه همه احزاب
در صفحه ۱۵

اعتصاب كوره پزخانه ها...

روز بيست و سوم خرداد ماه سال ۱۳۳۸ كارگران كوره پزخانه هاى تهران، اعتصاب شكوه مندى را عليه سرمايه داران سازمان دادند. در اين روزسى هزار كارگر كوره پزخانه هاى تهران، كوره هاى آجرپزى را خاموش كردند، كار را در كوره ها متوقف نمودند و به كار فرمايان اعلام كردند تا تحقق خواستهاى خود به سر كار بازنخواهندگشت. اين اعتصاب در اعتراض به شرايط طاقت فرساى كار در كوره پزخانه ها و با خواست ۲۵٪ افزايش دستمزد صورت گرفت. اين اعتصاب كه عظيم ترين حركت كارگرى پس از كودتاى ننگين شاه در مرداد ۱۳۳۲ بود، لرزه بر اندام سرمايه داران انداخت و در دستگاه حكومتى ولوله اى بپا كرد. تمامى ارگانهاى سر كورگر رژيم عليه كارگران اعتصابى بسيج شدند. مزدوران ساواك، پليس، ارتش و ژاندرمى شبانه به كوره ها يورش بردند، كارگران اعتصابى و همسران و فرزندانشان را به گلوله بستند، پنجاه تن از كارگران را به جرم پافشارى براى ابتداى ترين حقوقشان - شهادت رساندند، دهها تن را زخمى ساختند و تعدادى از كارگران را دستگير نمودند.

اعتصاب شكوه مندى كارگران كوره پزخانه هاى تهران به لحاظ هماهنگى حركت كارگران در كوره هاى مختلف و اعتصاب يكپارچه سى هزار كارگر آنهم در شرايطى كه رژيم شاه ديكتاتورى عربى را بر جاى حاكم نموده بود، از اهميت و برجستگى خاصى در مبارزات كارگران كوره پزخانه ها برخوردار است، اما اين نه اولين و نه آخرين بار بود كه كارگران كوره پزخانه ها عليه شرايط توافرساى كه در محيط كار و زندگى بر آنان تحميل شده، دست به اعتصاب و اعتراض زده اند. كارگران كوره پزخانه ها بمتابه بخشى از طبقه كارگرايران در معرض وحشيانه ترين شيوه هاى بهره كشى قرار دارند. صاحبان كوره ها با بهره گيرى از پراكندگى كارگران در كوره هاى مختلف و ضعف تشكلى و آگاهى شان، آنان را به شديد ترين نحوى استثمار ميكنند و در مقابل كارشاق و توان فرسا، حداقل دستمزد را به آنان مى پردازند. دستمزد كارگران در كوره ها عموماً به شيوه كارمزدى پرداخت ميشود، كارگران نه از حق بازنشستگى برخوردارند، نه در مقابل حوادث و سوانح ناشى از كار ربيمه هستند و از حداقل امكانات ايمنى، رفاهى و بهداشتى

نيز محرومند. در كوره پزخانه ها نه تنها خودكارگران كه همسران و فرزندانشان خردسال آنان نيز در فضاى گردآلود و پوشيده از دود كوره ها در مقابل دريافت حداقل دستمزد به كار كشيده ميشوند. آلونكهاى كه در جوار كوره ها براى سكونت كارگران ساخته شده، فاقد كوچكترين امكانات زيستى است و به همه چيز شهادت دارد. جزمسكن، اين شرايط وحشيانه استثمارى سبب شده است كه كارگران كوره پزخانه ها بطور مداوم براى كسب ابتداى ترين حقوق خود با سرمايه داران درگشاكش باشند. طى سالهاى اخير بارها اعتراض و اعتصاب كارگران كوره پزخانه ها براى افزايش دستمزد و بهبود شرايط كار توسط سرمايه داران و دولت حامى آنان سر كوب شده است. سر كوب اعتصاب كارگران كوره پزخانه هاى خاتون آبا در تهران و قرچك و رامين در سال ۶۰، مقابل رژيم با كارگران كوره پزخانه هاى بروجرد كه براى ۷۰٪ اضافه دستمزد اعتصاب کرده بودند و مقابل اعتصاب كارگران كوره پزخانه هاى همدان از جمله مواردى است كه رژيم به رودروى با كارگران برخاسته است. اما پيگيرى كارگران كوره پزخانه ها در مبارزاتشان نشان ميدهد كه آنان در مقابل سر كوب و اعمال فشار سرمايه داران تسليم نشده اند و در تمام اين مبارزات در سال ۶۶، شاهداى عتلاى مبارزات كارگران كوره پزخانه ها هستيم. اعتصاب با متعدد كارگران كوره پزخانه ها كه در سال ۶۶ در شهرهاى مختلف صورت گرفت، بيانگر اين امر است. اعتصابات سال گذشته كارگران حدود دو بيست كوره پزخانه در همدان، ۵۰ كوره پزخانه در يوكان و اعتصاب كارگران كوره پزخانه هاى تبريز، ملير، اروميه، كرمانشاه، مريوان و... از جمله اعتصابات هستند كه كارگران كوره پزخانه ها طى آن موفق شدند بخشى از خواستهاى خود در مواردى تمامى خواستهايشان را به صاحبان كوره ها تحميل نمايند. كارگران تعدادى از اين كوره پزخانه ها در مبارزات سال گذشته خود علاوه بر اينكه موفق شدند خواست افزايش دستمزد را به سرمايه داران بقبولانند، به پيروى ديگرى نيز دست يافتند و آن تحميل پرداخت حقوق دوران اعتصاب بود. در اين رابطه ميتوان به اعتصاب موفق كارگران كوره پزخانه هاى تبريز اشاره كرد. كارگران كوره پزخانه ها در مبارزات سال گذشته خود در سايه اتحاد و حفظ هشيارى در مقابل سرمايه داران، سياست ايجاد تفرقه در ميان كارگران،

وعده و وعيدهاى فريبكارانه و تهديد و سر كوب را بي اثر نمودند و بار ديگر اين حقيقت را به اثبات رساندند كه كارگران در سايه اتحاد و با آگاهى به منافع خود، سرمايه داران را به زانو در خواهند آورد. طبقه كارگرايران يا شهادى اعتصاب كوره پزخانه هاى تهران در سال ۱۳۳۸ و با دهزاران كارگرى را كه در مبارزه عليه سرمايه داران جان باختند، با گسترش مبارزه عليه طبقه سرمايه داران و نييل به رهائى طبقاتى خود گرامى ميآورد.

از صفحه ۱۴

دسته جات در كنار ريكدگرند. مبلغ " دولت عموم خلقى " اندوا زديكتا توري پرولتاريا منجزند و خلاصه جهت يك پلورا ليزم سياسى سينه ميزند. مسئله اكثريت نه سوسيا ليزم است و نه دمكراسى متناظر با آن، بلكه تكرر طوطى و ارآن چيزهاى است كه رهبرى حزب كمونيست شوروى بيان ميكند. مع هذا! اين آقا يان در نشر به خود در مورد ميانى تفكر توده - اى اكثريت جناح نگهدار قلم فرساى ميكنند و خود را از دنباله روى مبرى مى شمارند و براى ردگ كردن سخت در تلاش اختراع تمايزات مصنوعى با حزب توده اند!

اكنون خود خواننده قطعا بر بيهودگى اين تلاشها واقف گشته است. دنباله روى از " مصالح و سياست خارجى اتحاد شوروى و كليشه بردارى از نظرات و سياست هاى رايج آن " در انحصار حزب توده و اكثريت جناح نگهدار نيست. خود اين آقا يان كشتگرى بر مبنائى همان ديده گاه توده اى، نشان داده اند كه نسبت به دنباله روى از مسائل جارى اتحاد شوروى، نه تنها دست كمى از ديگر - اپورتونيست - رفرميستها ندارند، بلكه بر آنان پيشى نيز گرفته اند. از آنجا كه مبانى نظرى كلييه رفرميستها يكسان است و جملگى تبليغات آنان از حد لزوم يك سلسله اصلاحاتى كه پايه هاى اساسى نظام موجود را حفظ و تحكيم ميكند و با منافع طبقه حاكم همساز است فرا تر نميرود، از اينرو هيچ تفاوتى در دستگاه فكرى و روش عملى آنان نسبت به مرحله انقلاب ايران، نقش طبقه كارگر در انقلاب دمكراتيك و غيره وجود ندارد و تلاش اكثريت (ج-ك) نيز بر قائل گشتن تمايز ميان خود و اين دسته جات در امر دنباله روى از سياست هاى رايج اتحاد شوروى نيز آب درهاون كويدن است!

طرح برنامه راه کارگر تجسم اپورتونیسیم و گنج سری

امروزه کمتر زمانی را در ایران میتوان سراغ گرفته که "راه کارگر" را بمثابه مظهر مجسم تردید و نوسان، تناقضات بی انتها، گنج سری، تزلزل و ابهام نشناسد.

کمتر نمونه ای را میتوان مثال آورد که این سازمان در قبال یک مسئله معین، موضعی اصولی، صریح، روشن و بدون ابهام اتخاذ نکند و به آن پای بند باشد. همه چیز می گوید که در حقیقت چیزی نگفته باشد. مواضع متعددی بر سر یک مسئله معین اتخاذ نمیکنند. مدام بحسب شرایط موضع خود را تغییر میدهند و مدام بیین نظرات ناسخ و منسوخ بخود می پیچد. یک روز شعار تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی را مترادف شعار "مرگ بر صلح" میدانند، روز دیگر همان شعار را بمثابه یک شعار اصولی می پذیرد. یک روز مدعی میشود که درهم شکستن ماشین دولتی "اقدامی ضد در ضد سوسیالیستی" است، روز دیگر از این ادعای خود عدول میکند. مدت ها از پذیرش شعار "برقرار با دجمه و جمهوری دمکراتیک خلق" سرباز میزند، اما یک روز اعلام میکند که بخاطر "شفافیت" بخشیدن به شعارهای خود، این شعار را نیز پذیرفته است. یک روز شعار آزادی و دمکراسی بی قید و شرط و نامحدود را سر میدهد، روز دیگری اطلاعیه ای با چند پیرانتز و آکولاد و کروش، هم قید و شرط و هم محدودیت را می پذیرد. و البته نا گفته نماند که این همه مواضع ضد و نقیض، نوسان و تردید نیز در زیر پوشش مبارزه با "پوپولیسم" "رفرمیسم" "سوسیال دمکراسی" صورت می گیرد و همراه است با بکار گرفتن، زشت ترین و ناهنجارترین کلمات و عبارات علیه مخالفین خود که بحسب مقایسه با ادبیات و شیوه برخورد مجاهدین مشابهاست.

راه کارگر خود را مارکسیست-لنینیست و مدافع منافع طبقه کارگر نیز معرفی میکند، معهذاتما می نوسان و تردید، مواضع ضد و نقیض، نظرات ناسخ و منسوخ و شیوه برخورد این سازمان حاکی از چیز دیگری جز تفکرات عموم خلقی و خرده بورژوازی این جریان نیست. اکنون مدتی است که راه کارگر به تکاپو افتاده تا به این مواضع خود جنبه برنامه ای

نیز بدهد و این مواضع را به شکل یک برنامه تدوین شده عرضه نماید. در همین راستا است که طرح برنامه "راه کارگر" نیز انتشار یافته که حقیقتا تجسم تمام تناقضات و نوسانات و اپورتونیسیم این سازمان محسوب میگردد.

این طرح برنامه، معجون درهم آمیخته ایست از برنامه حزب سوسیال دمکرات روسیه (بلشویک) برنامه سازمان ما، برنامه حزب توده، بخشهایی از دوبرنامه نخست عینا کپی برداری شده و در طرح برنامه راه کارگر گنجانده شده است، در این زمینه کافی است که هر کس مایل است، طرح برنامه راه کارگر را با دوبرنامه فوق مقایسه کند تا این کپی برداری را که اغلب بشکل ناهنجاری صورت گرفته است، ببیند، اما بعلا مختلف که توضیح آن در اینجا زائد است، از برنامه حزب توده کپی برداری نشده بلکه اقتباسی به چنان شیوه ظریف و "استادانه" صورت گرفته که در نظر سراسر اول بسادگی میتوان ندخواننده را گمراه کند، اما با بررسی نتیجه گیریهای طرح برنامه میتوان بخوبی آنرا دریافت و نشان داد. حال مقدماتا بیدان مسئله بررسی گردد که آیا کپی برداری راه کارگر از برنامه بلشویکها و یا برنامه سازمان ما به طرح برنامه حصلتی پرولتری و کمونیستی داده است؟ لازم نیست که بندهند طرح برنامه راه کارگر بررسی گردد تا حقیقتا آشکار شود، پرداختن به کلیات این طرح برنامه، مسئله را بقدر کافی روشن میسازد.

کمونیستها اهداف نهائی و فوری و مشخص خود را طی دوبرنامه اهداف دراز مدت و کوتاه مدت، برنامه حد اکثر و حد اقل بیان میدارند. برنامه حد اکثر هدف نهائی کمونیستها را نشان میدهد و برنامه حد اقل آن دسته از وظایف و اهدافی که بلاواسطه و فوری قابل اجرا و عملی هستند. راه کارگر پس از بحث و مجادلاتی که در گذشته با سازمان ما بر سر چگونگی ساخت برنامه و جایگاه مطالبات مشخص و فوری داشت و از جمله معتقد بود که "برخی مطالبات انتقالی مطروحه در برنامه سچفا میانگینی از "برنامه حد اقل" و "برنامه حد اکثر" به شمار می آیند که مبین اغتشاش

کامل سچفا در تمام مطالبات حد اقل و حد اکثر و منسوخ و تحریف معنای مطالبات انتقالی است." (۱)

اکنون ظاهرا ساخت برنامه سازمان چگونگی روال منطقی موضوعات برنامه ای را بشکلی که در برنامه سازمان آمده است پذیرفته و حتی مطالباتی را که سابق برای مدعی بود " میانگینی از " برنامه حد اقل " برنامه حد اکثر " به شمار می آیند " عینا وارد طرح برنامه خود نموده است. راه کارگر همچنان در ظاهر، از ارائه سه برنامه برای سه مرحله انقلاب خودداری نموده و در مقدمه طرح برنامه خودی از شکا هکارها پیش را که تاکنون در "پوپولیستی" محسوب میشد، چنین نک میکند: " یکی دیگر از ویژگیهای مهم طرح برنامه حاضر، گنجاندن مطالبات انتقالی در بخش هدفهای فوری است. اینکار بر پایه اعتقاد صورت گرفته است که انقلاب ایران در چارچوب سرمایه داری و در حدیک رشته اقدامات بورژوا - دمکراتیک محدود نمی ماند بلکه تداوم بی وقفه انقلاب و فراتر رفتن آن از سرمایه داری و انتقال به سوسیالیسم تنها شرط بازگشتناپذیری و پیروزی قطعی آنست... با بین ترتیب بخش عملی طرح برنامه با آوردن مطالبات حد اقل و انتقالی در یکجا و بدون تفکیک اعتقاد قاطع ما را به انقلاب بی وقف بیان کرده... (۲)

این حقیقت را بعدا نشان خواهیم داد که گفتار راه کارگر در این مورد صرفا یک ادعاست و آوردن همه مطالبات مشخص، عملی و فوری در یک برنامه، تنها یک تصدیق لفظی است که با تئوری سه مرحله ای یا منشویکی انقلاب که راه کارگر در عمل مدافع آنست، سازگار نیست، اما عجلالتا بر مبنای ادعای راه کارگر به بررسی طرح برنامه آن میپردازیم در بخش نخست این طرح، که بخش تئوریک و عمومی است، راه کارگر نظرات و وظایف اساسی خود را توضیح میدهد، ده بند نخستین این بخش تقریبا یک کپی برداری کامل از برنامه بلشویکهاست. از همینجا نخستین سئوالی که پیش می آید اینست که آیا راه کارگر با این کپی برداری اعتقاد خود را به مارکسیسم-لنینیسم نشان داده است و به برنامه خود خصلت پرولتری بخشیده است؟ راه کارگر در مقدمه طرح برنامه خود توضیح میدهد: " در تنظیم طرح برنامه حاضر کمیسیون برنامه ضمن استفاده

الهام از سنت غنی برنامه نویسی جنبش کمونیستی، طرح برنامه تهیه شده توسط لنین (در سال ۱۹۱۷) را راهنمای خود قرار داده است و در این کار از تقلید نهرا سیده است" (۳) راه کارگر شنیده است که کمونیستها می گویند که باید در تدوین یک برنامه تا آنجا که مابینتی با شرایط مشخص یک کشور مشخص مثل ایران وجود نداشته باشد، از برنامه های معتبر استفاده کرد و حتی بندهای از این برنامه ها را عینا در یک برنامه نقل نمود و بقول لنین از تقلید نهرا سید، کاری که سازمان ما در تدوین برنامه خود کرده است، اما، وی تقلید را با کپی برداری یکی گرفته و دقیقا خلاف "سنت غنی برنامه نویسی جنبش کمونیستی" عمل کرده است. لنین در زمینه تفاهت و تقلید و کپی برداری در تدوین یک برنامه می گفت: "ما از این باب که بگوئیم خواهان تقلید از برنامه های ارفورت هستیم کوچکترین ترسی نداریم. در تقلید از امری خوب ضرر نمی کنیم. اما تقلید تحت هیچ شرایطی نباید منجر به کپی برداری صرف شود. تقلید بیهوده عاریت گرفتن تا بدان جا که ما در روسیه، شاهد همان روند های اساسی رشد سرمایه داری، همان وظایف اساسی برای سوسیالیستها و طبقه کارگر هستیم که ما بجا و برحق است. اما این شباهتهای اساسی تحت هیچ شرایطی نباید ما را به غفلت از نمودهای خاص روسیه بکشاند. نمودهای که با یستی در ویژگی های خاص برنامه کاملاً نمایان گردد." (۴) از همین روست که در برنامه بلشویکها، در بندهای بخش تئوریک و عمومی برنامه، این دستور العمل ورهنمود بکار گرفته میشود و سرمایه داری بطور عام بلکه سرمایه داری روسیه با مشخصات اساسی آن ذکر میگرد و تضادهای و مصادیقی که این سرمایه داری ببار آورده است بر ملا میگرد. از همین زاویه بود که لنین بهنگام تدوین یک برنامه برای حزب سوسیال - دمکرات کارگری روسیه به مخالفت با پیش نویس برنامه - پلخانف برخاسته بود. لنین ضمن انتقاد به پیش نویس برنامه پلخانف که از سرمایه داری بطور عام سخن گفته بود نوشت: "این برنامه حزبی که عملاً مبارزه می کند نبوده بلکه توضیح اصول است و بیشتر حکم برنامه ای بسرای دانشجویان را دارد (مخصوصاً قسمت اصلی آن که مشخصات سرمایه داری را بیان میکند) و در واقع (برنامه ایست) برای دانشجویان

سال اول، آنجا که بطور عام از سرمایه داری سخن در میان است و نه از سرمایه داری روسیه. . . . برنامه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه باید با ذکر مشخصات سرمایه داری روسیه (و ادعا علیه آن) آغاز گردد و تا آن وقت خصالت سرمایه داری بین المللی ذکر گردد." (۵) او با زدر همین زمینه می گوید: "۱- نوع و نحوه فرمول بندی مهمترین قسمت طرح - که مربوط به مشخصات سرمایه داری می باشد - برنامه پرولتاریائی که علیه پدیده های کاملاً حقیقی یک سرمایه داری کاملاً مشخص مبارزه میکند، نبوده بلکه برنامه یک کتاب درسی اقتصادی است که بطور عام به توصیف سرمایه داری پرداخته است. ۲- این برنامه بویژه به در حزب پرولتاریای روسیه نمی خورد، زیرا در نتیجه این سیستم (فرمول بندی) سرمایه داری بطور عام معرفی شده و تکامل تدریجی سرمایه داری روسیه و تضادهای آن و مصیبت های اجتماعی که بوسیله سرمایه داری روسیه بوجود آمده اند، کاملاً نادیده گرفته شده و پنهان نگاه داشته میشود. حزب پرولتاریای روسیه باید در برنامه خود سرمایه داری روسیه را به محاکمه بکشد و اعلان جنگ خود علیه سرمایه داری روسیه را با صراحت کامل بیان نماید، این ضرورت بیشتر از آن جهت وجود دارد که در این رابطه برنامه روسیه نمیتواند مشابهاً به برنامه های اروپائی باشد." (۶) توضیحات لنین بقدر کافی روشنگر مسئله است، و تصریح میکند که برنامه کمونیستهای روسیه "باید با ذکر مشخصات سرمایه داری روسیه (و ادعا علیه آن) آغاز گردد" تا "تکامل تدریجی سرمایه داری روسیه و تضادهای آن و مصیبت های اجتماعی که بوسیله سرمایه داری روسیه بوجود آمده اند" نشان داده شوند، و الا این تضادهای و مصادیق اجتماعی که "سرمایه داری روسیه" بسیار آورده نادیده گرفته میشود و پوشیده می ماند. اما راه کارگر که گویا "تقلید" را با "کپی برداری" اشتباه گرفته است، به بند نخستین طرح برنامه خود را تا جایکه ضرورت انقلاب سوسیالیستی نتیجه گیری میشود، عیناً از برنامه حزب بلشویک کپی برداری نموده (بطور حاشیه ای متذکر میشویم، که چیزی که راه کارگر اضافه نموده است، در بند دوم خود را ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران معرفی نموده که آنها را اقتباسی است از برنامه سازمان ما) و اسم آنرا گذاشته است "الهام از سنت غنی برنامه نویسی جنبش کمونیستی" راه کارگر در

حقیقت سرمایه داری ایران بلکه سرمایه داری روسیه را "بمحا کمه" کشیده است؟ چرا که برنامه "حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه" با "ذکر مشخصات سرمایه داری روسیه (و ادعا علیه آن) آغاز" شده است و نه سرمایه داری ایران. این در حقیقت چیزی نیست جز خودداری از محاکمه سرمایه داری ایران "ادعا علیه آن" و پیرده پوشی تضادهای و مصادیقی که سرمایه داری ایران ببار آورده است. ممکن است که راه کارگر مدعی شود که در بخش دیگری از طرح برنامه خود "شرایط مبارزه طبقاتی پرولتاریا در ایران" نه سرمایه داری روسیه بلکه سرمایه داری ایران را مورد بررسی قرار داده است. درست است که در این بخش راه کارگر به بحث پیرامون سرمایه داری ایران پرداخته است، اما از آنجا که در حقیقت، این بحث بصورت یک بند جداگانه عنوان شده است که ربطی به بخش عمومی و تئوریک برنامه ندارد، لذا نتیجه گیریهای بعدی نیز که بلافاصله خود را در وظایف فوری سیاسی نشان داده است، نه منتج از بررسی سرمایه داری ایران بلکه نتیجه گیری از بخشی است که سرمایه داری روسیه مورد بحث قرار گرفته است، یعنی انقلاب بورژوا دمکراتیک نتیجه گیری میشود.

در حالیکه در یک برنامه کمونیستی همانگونه که در برنامه سازمان ما نیز آمده است، می باید پس از آنکه یک بندهای سرمایه داری بطور عام اختصاص می یابد، سرمایه داری ایران بطور مشخص بررسی گردد، و جوجه مشخصه اساسی نظام اقتصادی کنونی ایران ذکر گردد، و تکامل تدریجی سرمایه داری ایران و وابستگی آن، بهمراه تضادهای و مصادیقی که از آن ناشی شده است، بیان گردد. راه کارگر در طرح برنامه خود در دستاورد مهم ترین مسئله را نادیده انگاشته است، بنا بر این کپی برداری راه کارگر از برنامه بلشویکها درست بعکس نتیجه ای میرسد که در روسیه زسیده بود یعنی توسط راه کارگر از مضمون انقلابی اش تهی میگردد. از این مسئله که بگذریم در همین بخش تئوریک و عمومی برنامه، آنجا که راه کارگر خود مستقلاً به اتخاذ موضع پرداخته است، یعنی فرمول بندیهای مربوط به بخش "انحرافات در جنبش بین المللی کارگری و کمونیستی" موضوع اپورتونیستی این سازمان عریان و آشکار میگردد. در این محبت راه کارگر چندین صفحه در باره انواع و اقسام انحرافات از سوسیال -

دمکراسی و اورکمونیسم گرفته تا ترسکیسم، پوپولیسم، ماژونیسم و غیره و نلکسیا که کرده است. دمورد هر یک نیز توضیحات مفصلی داده است. اما "ایجاز" برنامه نویسی راه کارگر هنگامی بروز میکند که بیکی از مهمترین معضلات جنبش کمونیستی و کارگری جهان یعنی مسئله انحرافات رویزیونیستی، اردوگاه سوسیالیسم و رویزیونیسم خروشچفی میرسد. راه کارگرتنها چهارسطرا طرح برنامه خود را به انحرافات رویزیونیستی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و پاره ای از کشورهای سوسیالیستی اختصاص داده و چنین مینویسد:

"در حزب کمونیست پاره ای کشورهای سوسیالیستی از جمله حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، انحرافات رویزیونیستی ناسیونالیستی و بوروکراتیک مبنی بر دفاع از امکان ساختن کمونیسم در یک کشور و تقدم قائل شدن نسبت به منافع بازرگانی و دیپلماسی شوروی نسبت به مصالح رشد انقلاب جهانی وجود دارد." همین ویس. گویا که قصد راه کارگرفرا این بوده است که حرفی بزند و ظاهرا با حزب توده نیز یک مرز بندی داشته باشد و الا این سازمان با انحرافات رویزیونیستی اردوگاه مرز بندی نکرده است. راه کارگراگر تصور میکند که کارگران ایران را به بازی گرفته است، اشتباه میکند، و در حقیقت خود را بازی داده است. چرا که امروزه آگاهترین و پیشروترین کارگران ایران به این حقیقت واقف اند که انحرافات اردوگاه سوسیالیسم تا چه حد تا شیرات زیانباری بر کل جنبش طبقه کارگراورد آورده است. خلاصه کلام راه کارگرایین است که اردوگاه سوسیالیسم انحرافی ندارد مگر دو انحراف اول اینکه تزامنان ساختن کمونیسم در یک کشور را پذیرفته اند، و دیگر اینکه نسبت به منافع بازرگانی و دیپلماسی شوروی تقدم قائل شده است.

اکنون دیگر حتی در خود اتحاد جماهیر شوروی نیز کسی تزامنان ساختن کمونیسم را در یک کشور جدی نمی گیرد، بنا بر این اولین مشکل راه کارگرتقریباً در حال حل شدن است. می مانده مسئله تقدم قائل شدن نسبت به منافع بازرگانی و دیپلماسی سوسیالیستی که آنهم آنقدر کلی است که هر کسی میتواند برداشت خود را از آن داشته باشد، راه کارگرایین مرز بندی خود میتواند با طیف وسیعی از منقدین شوروی، از توده ای منفصل گرفته تا اکثریتی -

های جناح کشتگر، ترسکیستها و غیره و نلک هم عقیده باشد. راه کارگرا در طرح برنامه خود یک کلمه نیز از رویزیونیسم خروشچفی نمی گوید، گویا که خروشچفیسم و تداوم آن در حزب کمونیست شوروی تا با مرز اصلا موجودیت خارجی نداشته است، گویا که اساسا کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به عدول از خط مشی انقلابی پرولتری منجر نشده است. گویا که خروشچفیسم به خط مشی رسمی "احزاب برادر" تبدیل نگردیده است. راه کارگربدین طریق کوشیده است، از پاسخ دادن به اساسی ترین انحرافات اردوگاه سربا ززند، و با بیسن مسائل پاسخ نگوید که آیا مسئله محوری عصر ما انقلاب است یا صلح و مصالحه دوار دوگاه، آیا مبارزه انقلابی مهمترین عرصه مبارزه است، یا رقابت اقتصادی، آیا حزب عموم خلق، دولت عموم خلق و عموم خلقی های دیگر چگونه باید تبیین کرد. راه کارگرایین کلمه هم در این باره نمی گوید، البته اگر راه کارگرایین میخواست با این انحرافات مرز بندی کند، در آن صورت دیگر موجودیت خود را بعنوان راه کارگرازدست میداد. داشتن چنین توقعاتی از راه کارگربیهوده است، چرا که این مرز بندیها مختص سازمانی است که بخواهد کارگران را با روح انقلابی مارکسیسم - لنینیسم پرورش دهد. راه کارگرا در این بند طرح برنامه تنها گنج سری و تزلزل خود را نشان نداده بلکه اپورتونیسم خود را بنمایش گذاشته است. از این مبحث یعنی بخش تئوریک و عمومی برنامه راه کارگرا که بگذریم، به بخش وظائف سیاسی فوری و مطالبات مشخص طرح برنامه راه کارگرمیرسیم و این حقیقت که ملاحظه روشن میگردد که اولاً کپی برداری راه کارگرا از بخش تئوریک و عمومی برنامه بلشویکیها، به انقلاب بورژوا - دمکراتیک در ایران می انجامد. ثانیاً این حقیقت روشن میگردد که علیرغم اینکه راه کارگرمدعی بوده که تبعیت از برنامه سازمان ما همه مطالبات مشخص را یکجا آورده، اما در واقع امر مجدداً آنها را تفکیک می کند، و ثالثاً هر چند برخی از مطالبات مشخص و فوری برنامه سازمان ما را کپی برداری نموده و آنها را در طرح برنامه خود گنجانده است، اما در حقیقت آنها را نیز با اقتباس نظریه سه مرحله ای انقلاب حزب توده، از مضمون انقلابی شان تهی نموده است. راه کارگرایین بخش را چنان استادانه تنظیم نموده که بتوانند همه گرایشها را در سطح جنبش قانع کند، اما در حقیقت مرچنین التقاطی گنج -

توضیح و تشریح برنامه سازمان

درینددوازدهم برنامه سازمان خصا ص ساسی امپریالیسم، جایگاه آن در تاریخ، فرا سیدن عصر انقلابات پرولتری و آمادگی شرایط ینی برای انقلاب سوسیالیستی درمقیاس هانی بیان گردیده و گفته شده است:

" سرمایه داری جهانی تقریباً از آغاز رن بیستم به امپریالیسم که بالاترین مرحله در کامل سرمایه داریست تبدیل شده است که در آن تحادیه های انحصاری سرمایه داران، کارتلها تراستها نقش تعیین کننده ای یافته اند . - در این مرحله از تکامل سرمایه داری، بر پایه بانکی با سرمایه صنعتی ادغام شده ، دور سرمایه به کشورهای خارجی ابعاد وسیعی ه خود گرفته ، جهان از نظراضی بین کشورهای مپریالیست تقسیم گشته و تقسیم اقتصادی بهان بین تراستهای بین المللی آغاز شده ست . در این مرحله از تکامل سرمایه داری ، ننگهای امپریالیستی که بارزترین آنها جنگ نهانی اول و دوم بوده است برای تسلط بر نهان، کسب بازارهای جدید و انقیاد ملل وچک و خلقهای عقب مانده اجتنابنا پذیر نده است .

امروز سرکردگی امپریالیسم جهانی را مپریالیسم آمریکا به مثابه سنگر اصلی ارتجاع جهانی و ژاندارم بین المللی برعهده گرفته ست که سابقه تسلیحاتی امپریالیستهای جنگ طلب را رهبری میکند . بلوکهای متجاوز ظامی را تحکیم می بخشد، دست به ماجراجو نی نظامی میزند و خطر بروز یک جنگ هسته ای را شدید میکند .

- امپریالیسم آمریکا اصلی ترین دشمن مشترک کلیه نیروهای است که در راه ستقلال ، دموکراسی و سوسیالیسم پیکار میکنند . - سطح فوق العاده بالای تکامل

سرمایه داری جهانی ، جایگزینی رقابت آزاد با سرمایه داری انحصاری ، افزایش هزینه های زندگی ، رشد میلیتاریسم و هزینه های ناشی از آن ، موانع بزرگی که امپریالیسم بر سر راه مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر پدید آورده است ، فقر ، خانه خرابی و عدم اعتماد به آینده ، همه این عوامل مرحله کنونی تکامل سرمایه داری را به عصر انقلابات سوسیالیستی پرولتاریائی تبدیل نموده است . این عصر مدتهاست که آغاز شده و شکوه مندترین نمود آن

انقلاب پیروز مند کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه ، انقلابات شرق اروپا ، جنوب شرقی آسیا ، آمریکای لاتین و تشکیل یک اردوگاه از کشورهای سوسیالیستی در مقابل اردوگاه امپریالیسم است .

- تنها انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی میتواند بشریت را از شر جنگها و تمام مصائبی که امپریالیسم به بار آورده است رهایی بخشد . " امپریالیسم بعنوان مرحله انحصاری در تکامل سرمایه داری که در عین حال بالاترین و آخرین مرحله در تکامل این نظام محسوب میگردد ، حدوداً در اوائل قرن بیستم شکل نهائی بخود گرفت ، روند پیدایش و شکل گیری این مرحله انحصاری ، محمول تحول و تکامل نظام سرمایه داری در مرحله رقابت آزاد و مکانیسم های این سیستم در جهت تمرکز روز افزون تولید ، و تمرکز و تجمع سرمایه است که در مباحث گذشته توضیح داده شد . پیش از آنکه سرمایه داری بمرحله انحصار وارد گردد ، رقابت آزاد سرمایه داری حاکم بود که در اوائل دهه ۷۰ قرن نوزدهم به نقطه کمال خود رسید . بود . در مرحله رقابت آزاد ، موسسات متعددی سرمایه داری آزادانه بایکدیگر در حال رقابت و مبارزه بودند . مکانیسم های اقتصادی رقابت آزاد منجر به از پای درآمدن موسسات کوچکتر ، پیروزی موسسات بزرگتر و تمرکز و تجمع روز افزون سرمایه ها در دست تعداد محدودتری سرمایه دار گردید . بحرانهای اقتصادی اوایل قرن نوزدهم ، پیشرفتهای علمی و فنی ، تکامل صنعت ماشینی و پیدایش صنایع جدید ، روند تمرکز تولید و سرمایه ها را شدت بخشید . نیاز به ایجاد موسسات بزرگ ، و تولید در مقیاس کلان که خود نیازمند سرمایه های بسیار کلان بود به پیدایش شرکت های سهامی انجامید که با زهم تمرکز سرمایه ها را افزایش داد . در پی این تحولات بود که موسسات انحصاری بسیار بزرگ نخست در صنایع سنگین و سپس در مهمترین رشته ها پدید آمدند . بخش بسیار کلانی از تولید محصولات در دست تعداد معدودی از موسسات انحصاری متمرکز گردید که با توجه به تمرکز عظیم سرمایه در دست آنها ، دیگر موسسات کوچکتر توانائی برابری ورقابت با آنها را نداشتند . موسسات بزرگ از طریق اتحادیه های انحصاری بخش قابل ملاحظه ای از تولید

و فروش را در دست خود متمرکز ساخته ، رقابت را محدود نمودند و با توجه با انحصاری که در بازار به دست آوردند ، قیمتهای انحصاری برای کالاها خود تعیین نمودند و سودهای انحصاری کسب نمودند . اتحادیه انحصاری نظیر کارتلها ، تراستها و سندیکاها ، بر مقدرات زندگی اقتصادی جامعه حاکم شدند و در مهمترین رشته های تولید تنها چند انحصار که گاه تعداد آنها از انگلستان یک دست نیز فرا تر تمرکز بخش اعظم تولید را در اختیار خود گرفتند همین روند تمرکز و انحصار در زمینه سرمایه پولی و بانکها نیز پدید آمد . با تکامل نظام سرمایه داری و تمرکز و تجمع سرمایه ها ، مقادیر کلانی پول در دست بانکها متمرکز گردید . بانکهای بزرگتر با ننگهای کوچکتر از پای در آوردند . بانکهای بسیار بزرگی پدید آمدند که حجم بسیار عظیمی از سرمایه پولی را در دست خود متمرکز ساخته بودند .

در سال ۱۸۹۰ ، ۱۰۴ بانک بزرگ در انگلستان وجود داشت که تعداد آنها در سال ۱۹۱۰ به ۴۵ بانک کاهش یافت . از درون این بانکهای بزرگ ، اتحادیه های انحصاری بانکی نیز پدید آمدند . لنین روند شکل گیری انحصاری بانکی را در عبارت زیر توضیح میدهد : " بتدریج که معاملات بانکی توسعه می پذیرد و در دست عده قلیلی از موسسات متمرکزی یا بد ، بانکها نیز نقش ساده میانجیگری را رها کرده به صاحبان انحصار را تیر قدرتی مبدل میشوند که تقریباً تمام سرمایه پولی جمیع سرمایه داران و کارفرمایان کوچک و نیز قسمت اعظمی از وسائل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یک سلسله از کشورها در اختیار آنان قرار میگیرد . این جریان تبدیل عده کثیری از میانجیان ساده به مشتری صاحبان انحصار - یکی از پروسه های اساسی رشد سرمایه داری و رسیدن آن به مرحله امپریالیسم سرمایه داری است . " (۱)

بنابراین روند عینی تحول نظام سرمایه داری ورقابت آزاد ضرورتاً به تمرکز تولید و سرمایه می انجامد و در مرحله معینی از این تمرکز ، انحصار پدید می آید که نقش قطعی را در زندگی اقتصادی ایفا می کند و مرحله جدیدی را در تکامل نظام سرمایه داری می گشاید . هر چند فرا رسیدن مرحله انحصاری در تکامل سرمایه داری ، نفی کننده دوران رقابت آزاد است ، اما این بدان معنا نیست که رقابت بطور کلی از میان میرود ، بلکه انحصار و رقابت بیکدیگر گره میخورند و رقابت اشکال جدید و خشنی بخود می گیرد . لنین نتایج



اساسی تاریخ انحصارها " را بقرار زیر جمع - بندی می کند:

" ۱- سالهای شصت و هفتاد - ۸۰ - آخرین مرحله تکامل رقابت آزاد است. انحصارها فقط در حالت جنینی تقریباً - مشهودی هستند. ۲۰) پس از بحران سال ۱۸۷۲ دامنه تکامل کارتلها وسعت می گیرد ولی هنوز در حکم استثنا هستند و هنوز استوار نشده و پدیده گذرائی را تشکیل میدهند. ۳۰) اعتلای پایان قرن نوزدهم و بحران سالهای ۱۹۰۰ - ۱۹۰۳: کارتلها به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی تبدیل میشوند. سرمایه داری - امپریالیسم تبدیل میگردد. (۲)

تمرکز تولید و تشکیل انحصارات صنعتی و بانکی در عین حال همراه است با درهم آمیختگی و جوش خوردن سرمایه بانکی و صنعتی و پیدایش سرمایه مالی. تمرکز سرمایه های بسیار کلان در دست تعداد معدودی از بانکهای بزرگ در اوایل قرن نوزدهم، برحیطه نفوذ و قدرت بانکها در اقتصاد سرمایه داری افزود. بانکها از طریق اعطاء اعتبارات بلند مدت به موسسات صنعتی، نفوذ روزافزونی در صنایع کسب نمودند، به کنترل سرمایه صنعتی پرداختند، بخش عظیمی از سهام موسسات صنعتی را خریداری نموده و یا به سرمایه گذاری مستقیم در صنایع مبادرت ورزیدند. این روند باعث گره خوردن منافع بانکها با صنایع بیکدیگر گردید. از سوی دیگر صاحبان موسسات بزرگ صنعتی نیز متقابلاً سهام موسسات بانکی را بدست آوردند. نتیجتاً سرمایه بانکی و صنعتی درهم می آمیزند، جوش میخورند، و سرمایه مالی پدید می آید. با شکل گیری سرمایه مالی، تعداد قلیلی سرمایه دار بسیار بزرگ، صاحبان سرمایه مالی یعنی الیگارشی مالی، که سلاطین مالی نام گرفته اند، مقدر - ات اقتصادی و سیاسی را در کشورهای سرمایه - داری در دست می گیرند. الیگارشی مالی، قشری را تشکیل میدهد که بطور کلی از رونید تولید جدا میگردد، که تنها با تکا سرمایه مالی، درآمدهای حاصل از آن زندگی میکنند و نقش تنزیل بگیر را بخود می گیرد. همزمان با تسلط قطعی انحصارات و پیدایش سرمایه مالی، صدور سرمایه نیز اهمیت ویژه ای کسب میکند. اگر صدور کالا صفت مشخصه سرمایه داری دوران رقابت آزاد بود، در مرحله تسلط انحصارات بین صفت مشخصه را صدور سرمایه کسب میکند و سرمایه

" اضافی " که " عرصه بکار انداختن سود آور " در داخل بر آن تنگ شده است به کشورهای دیگر بویژه کشورهای عقب مانده که قیمت زمین در سطح نازلی قرارداد دارد، مواد خام به وفور و ارزان در دسترس است، نیروی کار بسیار ارزان می باشد و بالنتیجه نرخ سود بالاست. صادر میگردد. ضرورتاً این صدور سرمایه ناشی از تمرکز فوق العاده بالای سرمایه و محدودیت بازار داخلی است. امکان این صدور سرمایه نیز از طریق گسترش بازرگانی سرمایه، رشد و توسعه سرمایه داری در مقیاس جهانی و کشیده شدن " یک سلسله از کشورهای عقب مانده " به " دایره سرمایه داری جهانی " فراهم گشته است. در آستانه قرن بیستم و با ورود سرمایه داری به مرحله انحصار، صدور سرمایه به چند برابر افزایش یافت. مطابق آماري که لنین در این زمینه ارائه میدهد، در فاصله سالهای ۱۸۷۲ تا ۱۹۱۴ صدور سرمایه های انگلیسی و فرانسوی به ۶ برابر افزایش یافت. صدور سرمایه های انگلیسی از ۱۵ میلیارد فرانک به ۱۰۰ - ۷۵ میلیارد فرانک و صدور سرمایه های فرانسوی از ۱۰ میلیارد فرانک به ۶۰ میلیارد فرانک افزایش یافت. در فاصله سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۰۲ صدور سرمایه های آلمانی نیز از ۲/۵ میلیارد فرانک به ۴۴ میلیارد فرانک افزایش یافت. صدور سرمایه وسیله ای گردید برای به انقیاد آوردن ملل کوچک و ضعیف توسط یک مشت ملل ثروتمند و امپریالیست. این صدور سرمایه رقابت و مبارزه میان انحصارات و دول امپریالیست را برای بدست آوردن مساعدترین زمینه ها و کسب بازار برای سرمایه گذاری تشدید نمود. صدور سرمایه مالی به تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه های سرمایه داران یا انحصارات بین المللی انجامید.

لنین توضیح میدهد: " اتحادیه های انحصاری سرمایه داران، کارتلها، سندیکاها و تراستها قبل از هر چیز با زار داخلی را بین خود تقسیم می کنند و تولید کشور معین را بطور کم یا بیش کامل به تصاحب خود درمی آورند، ولی در دوران سرمایه داری با زار داخلی ناگزیر با بازار خارجی مربوط است. سرمایه داری مدت ها است که با زاری در مقیاس جهانی بوجود آورده است و به میزانی که صدور سرمایه افزایش می یابد و روابط خارجی و مستعمراتی و " منطقه نفوذ " بزرگترین اتحادیه های انحصاری به انواع و اقسام توسعه می پذیرفت،

به همان نسبت هم " طبیعتاً " کار به ساز جهانی بین آنها و تشکیل کارتلهای جهان کشیده میشود. (۳) با صدور روزافزون سرمایه به کشورهای دیگر و گسترش مناطق تحت نفوذ انحصارات بزرگ، بزرگترین انحصارات جهان بر سر تقسیم بازرگانی بتوافق می رسند. انحصارات بین المللی شکل میگیرند که جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم می کنند. انحصار بین المللی توافق است میان چند انحصار بزرگ کشورهای مختلف برای تقسیم بازرگانی جهان، سیاست انحصاری قیمت تعیین حجم تولید. یک نمونه از این انحصار بین المللی که کارگران ایران با آن آشنا هستند، کارتل بین المللی نفت است که چند غول انحصاری آمریکائی، انگلیسی، هلند فرانسوی آنرا تشکیل داده و با زار جهانی نفوذ را در اختیار خود دارند. تقسیم اقتصادی جهان میان انحصارات بین المللی قدرت و نفوذ انحصارات و نقش سرمایه مالی را بخوبی آشکار میکند. و بوضوح نشان میدهد که بقول لنین اگر کشورهای صادرکننده سرمایه، چه را بمعنای مجازی آن میان خود تقسیم کرد، " سرمایه مالی، بمعنای حقیقی کلمه جهان تقسیم نموده است. " لنین توضیح میدهد که هنگام جنگ جهانی اول " بیش از یکصد کارتل بین المللی وجود دارند که تمام بازرگانی تحت کنترل دارند و آنرا بین خود تقسیم میکنند (۴) شکل گیری انحصارات بین المللی مرحله امپریالیستی تکامل سرمایه داری تقسیم اقتصادی جهان میان انحصارات بین المللی نه فقط تضاد منافع انحصارات را بر طرف نساخت بلکه بالعکس این تضاد منافع رقابت را بشکل سبب آن تشدید نمود. چرتقسیم اقتصادی جهان که بحسب سرمایه و تعیین شده است امری ثابت و پایدار نیست بعلت تکامل ناموزون اقتصادی و سیاست تغییراتی در توازن قوای انحصارات کشور مختلف امپریالیستی صورت می گیرد. هر یک انحصارات برای بدست آوردن با زار وسیع سهم و سود بیشتر، بنا به قدرت اقتصادی و سرمایه و نیروی خود در جهت برهم زدن توازن نفع خود مبارزه می کنند. این امر تضاد میان انحصارات را تشدید میکند. در همان حیطه پیروزی قطعی انحصارات بر رقبا، تضمین آن مبارزه برای بدست آوردن اراده هر چه بیشتر و کسب مستعمرات را تشدید میکند



امپریالیسم عالی ترین و آخرین مرحله در تکامل سرمایه داری و آستان انقلاب سوسیالیستی است.

طفیلیگری و گندیگری سرمایه داری و تمایل به رکود که جزء خواص ذاتی امپریالیسم محسوب میشوند، زوال سرمایه داری را در بالا ترین مرحله تکاملی آن نشان میدهند. اینکه انحصار شالوده اقتصادی امپریالیسم است، خود تمایل به رکود و گندیگری را در این نظام بیان میکند. انحصار را که در پی کسب سودهای انحصاری هستند و از طریق کسب با زارها و مناطق نفوذ انحصاری قیمت های انحصاری بر محصولات تعیین می کنند، راه رشد نیروهای مولده را سدمی کنند. انحصار را که از ترقیات تکنیکی جلوگیری می کنند، مگر ردیته شده است که انحصار را تبیین المللی برای حفظ سودهای کلان خود مانع از بسط یا بکارگیری تکنیک های جدید و اختراعات نوین در رشته های معین تولید شده اند. این امر بیا نگر چیز دیگری جز طفیلی گری و گندیگری نظام سرمایه داری در مرحله انحصاری آن نیست. البته این بدان معنا نیست که هر گونه ترقی فنی و تکنیکی و اصلاحات را انکار کنیم. انحصار نمی تواند رقابت را بطور کلی در با زار جهانی از بین ببرد. کاهش هزینه ها، تلاش برای افزایش سود، و ضرورت نوآوری ها تا آنجا که حتی از جنبه نظامی برای امپریالیسم حائز اهمیت است، یک رشته تغییرات و ابداعات را ضروری می سازد، اما گرایش به رکود همچنان بقوت خود باقی است. جنبه دیگری از این طفیلی گری و گندیگری سرمایه داری را در این حقیقت میتوان یافت که سرمایه داران بیش از پیش رابطه خود را با پروسه تولید می گسلسند و از روند تولید جدا می گردند. الیکارشی مالی که مالک مهمترین موسسات اقتصادی هستند، اداره این موسسات را به مدیران و تکنیسین ها واگذار می کنند، و خود تنها با تکیه مالکیت موسسات، در دست داشتن سهام آنها و اوراق بهادار، بدون اینکه کمترین فعالیتی انجام دهند، سودهای هنگفتی به جیب میزنند یعنی در واقع به نزول خوار تبدیل میگردند. یگانه کار آنها خوش گذرانی، ریخت و پاش و در ناز و نعمت زندگی کردن است.

در مرحله امپریالیستی تکامل سرمایه -

رقابت آزاد به انحصار در عرصه های اجتماعی و سیاسی مورد بررسی قرار داد و جایگاه امپریالیسم را در تاریخ مشخص نمود.

اینکه امپریالیسم از حیث ماهیت اقتصادی اش سرمایه داری انحصاریست، خود مهمترین مسئله در تعیین جایگاه امپریالیسم در تاریخ است. در مرحله انحصار تمام تضادهای نظام سرمایه داری به انتها درجه تشدید شده است. تمرکز فوق العاده بالای تولید و تسلط انحصار را به بارزترین شکل ممکن پروسه اجتماعی شدن تولید را تشدید نموده است. در حالیکه خصلت اجتماعی تولید بنحوی بسیار بارز نمودار شده است، هنوز مالکیت خصوصی بر وسائل تولید وجود دارد، بنا بر این تسلط انحصار را تا ساسی ترین تضاد جامعه سرمایه داری را که عبارت از تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تسلط خصوصی است به نهایت حدت خود رسانده است. در این مرحله بحرانهای اقتصادی که بیا نگر تضادهای علاج نا پذیر ذاتی این نظام است، با بعد بسیار وخیمی بخود گرفته و ضرورت انتقال به نظامی عالی تر را هر چه بیشتر آشکار نموده است. واقعیت این رشد عظیم اجتماعی شدن تولید، و بحرانهای مداوم و مخربی که بیا نگر حدت بی سابقه تضادهای این نظام محسوب میشوند، خود را در مداخله دولت در امر اقتصادی بنظر ملاحظه رو کنترل تضادهای موجود و پیدایش سرمایه داری انحصاری - دولتی نشان میدهد. لنین در دوران نخستین جنگ امپریالیستی خاطر نشان ساخت: " سرمایه داری جهانی که در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ قرن گذشته یک نیروی پیشرفته و مترقی رقابت آزاد بود در آغاز قرن بیستم به سرمایه داری انحصاری یعنی امپریالیسم تکامل یافت، در حین جنگ گام عظیمی به پیش برداشت، نه فقط بسوی تمرکز عظیم تر سرمایه مالی بلکه همچنین بسوی تغییر شکل به سرمایه داری دولتی." (۶) او در جای دیگر نتیجه می گیرد: " سرمایه داری انحصاری دولتی کا ملترین تدارک مادی سوسیالیسم است. درگاه آنست. پله ای از نردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله ای که سوسیالیسم نامیده میشود، هیچ پله واسطی وجود ندارد." (۷) بنا بر این شکل گیری سرمایه داری انحصاری - دولتی در مرحله امپریالیسم خود گویا ترین دلیل برای حقیقت است که

در حالیکه بزرگترین انحصارات، جهان را از نظراً اقتصادی میان خود تقسیم می کنند، دولتهای امپریالیست برای تقسیم اراضی جهان و تبدیل کشورهای دیگر به مستعمره و نیمه مستعمره خود، با یکدیگر به رقابت و مبارزه برمی خیزند. با ورود سرمایه داری به مرحله امپریالیسم، تقسیم اراضی جهان از طرف بزرگترین دولتهای سرمایه داری پایان یافته و مبارزه برای تقسیم مجدد جهان آغاز میگردد. تا این زمان دیگر تقسیم جهان کامل شده بود و سرزمین آزاد برای تصرف وجود نداشت. بنا بر این بعد از این مسئله تجدید تقسیم در دستور کار قرار می گیرد.

" سیاست ستعمار در کشورهای سرمایه داری تصرف اراضی اشغال نشده را در سیاره ما بپایان رسانده است، جهان برای نخستین بار کاملاً تقسیم شده است و بعد از این باید فقط تجدید تقسیم شود یعنی از دست یک " صاحب " بدست دیگری برسد." (۵) تلاش برای این تجدید تقسیم از سوی قدرتهای امپریالیستی و انحصار تبیین المللی منای بروز جنگهای امپریالیستی است که برجسته ترین نمونه آن جنگهای جهانی اول و دوم است که بقصد تسلط بر جهان و تقسیم مجدد آن صورت گرفت. در هر یک از این جنگها قدرتهای امپریالیستی کوشیدند، با یک تجدید تقسیم، کشورهای عقب مانده را بعنوان کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و وابسته تحت تسلط خود در آورند و مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را گسترش دهند. با فرارسیدن مرحله انحصاری در تکامل سرمایه داری نظام مستعمراتی امپریالیسم بعنوان جزئی لاینفک از سیستم جهانی امپریالیسم درآمد. یک مشت دول امپریالیست، اکثریت عظیم مردم جهان را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تحت انقیاد خود درمی آوردند و مورد چپاول و غارت بیرحمانه قرار میدهند.

بنا بر این بر مبنای آنچه که فوق ذکر شد می بینیم که سرمایه داری جهانی چگونه تا اوائل قرن بیستم، به امپریالیسم یا مرحله انحصاری که بالاترین مرحله در تکامل سرمایه داریست وارد گردید. حال میتوان نتایج این تحول اقتصادی سرمایه داری را از مرحله

داری، دول امپریالیست نیز که درآمدهای هنگفتی از غارت و چپاول مردم کشورهای مستعمره و وابسته بدست می آورند، تبدیل به دول تنزیل بگیروربا خوار شده اند که جهان را غارت می کنند.

رشد عظیم دستگاه نظامی و بوروکراتیک، افزایش روزافزون افرادی که در فعالیت های غیرمولد مشغولند، میلیتاریزه کردن اقتصاد کشورهای امپریالیستی، هزینه های هنگفت نظامی، برپائی جنگ های امپریالیستی، نابودی بخش عظیمی از دست آوردها و ارزشهای مادی بشریت و وخامت روزافزون شرایط مادی توده های کارگر، همگی تجلیات دیگر گندیدگی، فساد و طفیلی گری نظام سرمایه داری هستند. مرحله انحصاری در تکامل سرمایه داری از نظر سیاسی با تمایل به اعمال زور و ارتجاع در تمام عرصه های سیاست داخلی و خارجی مشخص می گردد. بقول لنین: "امپریالیسم عبارتست از عصر سرمایه مالی و انحصاری که در همه جا با کوشش هائی توأم است که هدف آن آزادی نبوده بلکه احراز سیادت می باشد. نتیجه این تمایلات در اینجا هم عبارتست از بسط ارتجاع در همه جهات، علیرغم وجود هرگونه نظمام سیاسی و نیز منتهای حدت تضادها. ستمگری ملی و کوشش برای الحاق اراضی دیگران یعنی کوشش برای نقض استقلال ملی دیگران....." (۸) او همچنین توضیح میدهد: "روبنای سیاسی این اقتصاد جدید، سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم سرمایه داری انحصاریست) تغییر از دموکراسی به ارتجاع سیاسی است. دموکراسی با رقابت آزاد انطباق دارد، ارتجاع سیاسی با انحصار منطبق است." "امپریالیسم هم در سیاست داخلی و هم خارجی به پایداری نمودن دموکراسی و بسوی ارتجاع متمایل است. بدین معنا امپریالیسم قطعاً نفی "دموکراسی بطور کلی و هرگونه دموکراسی است." (۹) در این مرحله از تکامل سرمایه داری، دموکراسی بورژوازی دوان رقابت آزاد بهنگامیکه بورژوازی مترقی بود جای خود را به ارتجاع سیاسی میدهد. بسیاری از حقوق دموکراتیک و آزادیهای سیاسی توده ها پایمال میگردد. بیش از پیش از مشارکت توده ها در امور سیاسی جامعه کاسته میشود. سلاطین مالی خود را ساپستهای حساس سیاسی را در دستگاه دولتی در اختیار می گیرند. دیکتاتوریهای عریان و عنان گسیخته همچون فاشیسم در

برخی از کشورهای و در مقاطعی حاکم میگردند. ستمگری نسبت به ملیتها، مستعمره گردن کشورهای کوچک و ضعیف، به بند کشیدن میلیونها تن از مردم کشورهای دیگر، همگی تجلیات طفیلی گری، فساد و گندیدگی نظام سرمایه داری در مرحله انحصاری آنست. یکی دیگر از این تجلیات، فساد قشر فوقانی پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی است. امپریالیسم با تکا غارت و چپاول کشورهای عقب مانده، تحصیل سودهای انحصاری و تشدید استثمار توده های کارگر در کشورهای امپریالیست، این امکان اقتصادی را یافت که قشر فوقانی کارگران را بخرد و از طریق این اشرافیست کارگری اپورتونیسم را در جنبش طبقه کارگر تقویت کند، آگاهی طبقاتی کارگران را زایل سازد و توهمات بورژوازی را در میان کارگران دامن بزند.

"این قشر کارگران بورژوا شده یا "قشرا شراف کارگری" که از لحاظ شیوه زندگی و میزان دستمزدها بطور کلی جهان بینی خود کاملاً خرده بورژوا هستند. تکیه گاه عمده انترناسیونال دوم و در این ایام ما تکیه گاه عمده اجتماعی (نه جنگی) بورژوازی را تشکیل میدهند. زیرا اینها علمین واقعی بورژوازی در جنبش کارگری و مپا شرین کارگری طبقه سرمایه داران و مجریان حقیقی رفرمیسم و شوینیسم هستند." (۱۰)

همه حقایقی که فوقاً ذکر شد بیانگر طفیلیگری و گندیدگی نظام سرمایه داری در مرحله انحصاری آن است که نشان میدهند، امپریالیسم سرمایه داری در حال احتضار، سرمایه داری در حال انتقال به یک نظام عالی - تری یعنی نظام کمونیستی است. بنا بر این سرمایه داری با ورود به مرحله امپریالیستی خود در اوائل قرن بیستم، وبا تشدید بی سابقه تضاد میان کار و سرمایه، تضادهای درونی امپریالیستها و تضاد امپریالیسم و ملت های تحت ستم، همه شرایط عینی لازم را برای انقلاب اجتماعی سوسیالیستی فراهم ساخت. این حقیقت که عصر امپریالیسم، عصر انقلابات پرولتاریائی، و عصر انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم است، با پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در ۱۹۱۷ عملاً با ثبات رسید.

پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه که در سست ترین حلقه زنجیره جبهه امپریالیستی شکاف انداخت و جهان را

به دو اردوگاه متخاصم تقسیم نمود امپریالیسم را با یک بحران عمومی و همه جانبه در تمام سطوح زندگی اجتماعی روبرو ساخت و روند فزاینده پاشیدگی آنرا تسریع نمود. بحران اقتصاد بسیار شدید سالهای ۳۳-۱۹۲۹ که برپایه بحران عمومی امپریالیسم و پوسیدگی نظام سرمایه داری از حدت بی سابقه ای برخوردار بود و در پی آن استقرار فاشیسم در تعدادی از کشورهای سرمایه داری و با لآخره جنگ جهانی دوم که بقصد تقسیم مجدد جهان آغاز گردید، ادامه خود فروپاشی نظام امپریالیستی شدت بخشید. انقلابات پیروز مندی که در بیکر از کشورهای اروپای شرقی و شرق آسیا صورت گرفت، منجر به شکل گیری یک سیستم جهانی سوسیالیستی گردید، که بزرگترین ضربه پس انقلاب کتبر به نظام جهان امپریالیستی بود. قدرت امپریالیسم بیش از پیش تضعیف گردید و مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی آن محدود شد. در ادامه این تحولات و قدرت گیری نظام جهانی سوسیالیستی، جنبشهای رها بخش در تمام کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره اعتلاء کم نظیری یافت و سیستم مستعمراتی امپریالیسم نیز با فروپاشی روبرو گردید. تمام این تحولات ضربات خرد کننده بر پیکر امپریالیسم وارد آوردند، و بحران عمومی امپریالیسم به مرحله جدید و حادتری وارد گردید. پس از جنگ جهانی دوم امپریالیسم آمریکا نقش فائقه ای در اردوگاه امپریالیسم کس نمود و سرکردگی امپریالیسم جهانی را برعه گرفت. امپریالیستهای آلمانی، ژاپنی، ایتالیائی با شکست سنگین روبرو شده بودن امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی نیز به شدت تضعیف شده بودند. اما امپریالیسم آمریکا که طی جنگ کمترین صدمات را متحمل شده بود و از سرمایه و نیروی قابل ملاحظه برخوردار بود، بخش عظیمی از بازارها امپریالیستهای دیگر، حتی بازار داخل آنها را به تصرف خود درآورد. با زارتعدادی از کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق روی سرمایه ها و کالاهای امپریالیسم آمریکا گشوده شد. امپریالیسم آمریکا از طریق طمارشال و با تکیه بر سرمایه های کلان و پیشروهای عظیم علمی و فنی خود، دست به سرمایه های کلان به کشورهای اروپای زد بخش عظیمی از بازار داخلی دول امپریالیسم اروپا نیز چنگ انداخت. همچنین از طریق

انقلاب سوسیالیستی است و میرم تربودن هر چه بیشتر سرنگونی انقلابی نظام سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم را نشان میدهد. طی دوران پس از جنگ سرمایه ها تمرکز بیشتری یافته و تعداد محدودتری از انحصارات در کشورهای امپریالیستی، مقدرات اقتصاد را در دست گرفته اند. در آمریکا "بزرگترین چهار اتحادیه انحصاری ایالات متحده در ۴۳ رشته از صنایع بیش از ۷۵ درصد در ۱۰۲ رشته صنعتی بین ۵۰ تا ۷۴ درصد تولید محصول را در خود متمرکز کرده اند." (۱۲) و سه انحصار بزرگ جنرال موتورز، فورد و کرایسلر متجاوز از ۹۰ درصد کل تولیدات تومبیل را در دست دارند. در ژاپن پنج انحصار بسیار بزرگ میتسوبیسی، هیتاچی، نیسان، توکیوشی با او را، یاواتا - سی تت سودر هر رشته صنعتی متجاوز از ۷۰، ۸۰ و حتی ۹۰ درصد تولید را در اختیار دارند. در آلمان، فرانسه، انگلیس و دیگر کشورهای امپریالیستی نیز وضع بزهمین منوال است. در این کشورها تعداد هر چه محدودتری از بانک های متعلق به بزرگترین انحصارات ۸۰ تا ۹۰ درصد کل دارائی ها و سرمایه ها را در اختیار خود گرفته اند. در انگلستان بانک های نشنال وست مینستر، میدلند، لویڈز، بارکلیز و در آمریکا چیس مانهاتان بانک، مورگان گارانتی تراست و بانک آمریکا مهمترین نقش را بر عهده دارند. طی سالهای اخیر در نتیجه تمرکز و تجمع فوق العاده تولید و سرمایه و بین المللی شدن هر چه بیشتر سرمایه ها، بر نقش کورپوراسیون های چند ملیتی که تولید و توزیع بخش عظیمی از محصولات را در اختیار گرفته و از طریق شبکه های مالی گسترده حرکت سرمایه بین المللی را کنترل می کنند، افزوده شده است. در ۱۹۸۰ ۷۰۰ کورپوراسیون فراملیتی ۶۰ درصد تولید جهان سرمایه داری را تحت کنترل خود گرفته بودند. این درصدها اکنون بمراتب افزایش یافته است. در سال ۱۹۷۱ مجموع سرمایه - گذاریهای این غولهای انحصاری بالغ بر ۱۵۸ میلیارد دلار بود، که در سال ۱۹۷۶ به ۲۸۷ و در ۱۹۸۰ به بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت. " سرمایه گذاری مستقیم انباشت شده چند ملیتیهای آمریکائی در سال ۱۹۷۹ ۱۹۲/۶۴۸ میلیارد دلار رسید که بیانگر ۴۸ درصد مجموعه جهانی است." (۱۳) علیرغم اینکه بنا به یک رشته علل اقتصادی و سیاسی از جمله رشد انقلابات در کشورهای تحت

جذب سرمایه داشتند نظیر ایران، کسره، فلیپین، تایوان، آرژانتین، برزیل و غیره شدت گرفت. در همان حال صدور سرمایه استقراری با بهره های کلان نیز افزایش یافت که در نتیجه آن امروزه قروض کشورهای عقب مانده، از مرز ۱۰۰۰ میلیارد دلار نیز گذاشته است. توام با افزایش صدور سرمایه مالی به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، نه فقط بر غارت و چپاول خلقهای کشورهای تحت سلطه توسط یک مشت انحصارات بین المللی افزوده شد، بلکه وابستگی اقتصادی این کشورها و ادغام هر چه بیشتر آنها در بازار جهانی، تشدید شده است. این وابستگی اقتصادی، وابستگی سیاسی این کشورها را نیز در پی داشته است. چرا که بقول لنین "سرمایه مالی در کلیه مناسبات اقتصادی و کلیه مناسبات بین المللی آنچنان نیروی بزرگ و میتوان گفت قاطعی است که حتی قادر است دولتها را راکه از کاملترین استقلال سیاسی برخوردارند، تابع خود سازد و واقعاً تابع میسازد." (۱۱)

پس از جنگ جهانی دوم تغییراتی که از دوران جنگ جهانی اول در جهت تقویت پیوند قدرت اقتصادی و قدرت دولتی و پیدایش سرمایه داری انحصاری - دولتی آغاز شده بود، تشدید گردید و شکل بارزتری بخود گرفت. از یکسو تمرکز فوق العاده بالای سرمایه ها در دست تعداد بسیار معدودی از انحصارات که قدرت اقتصادی آنها بمراتب بیش از گذشته است، این امکان را هر چه بیشتر برای آنها فراهم ساخت که نفوذ قطعی تری بردستگاه دولتی اعمال کنند و سیاستهای خود را مستقیماً به دولت های امپریالیست دیکته کنند و از سوی دیگر اجتماعی شدن با زهم بیشتر تولید، گنبدیدگی روز افزون نظام سرمایه داری، تشدید بی سابقه بحرانها، حدت تضادها، پیدایش و رشد آن رشته های صنایع که سرمایه گذار - بیهای بسیار کلانی را میطلبند، هزینه های هنگفت پژوهشی که در نتیجه انقلاب علمی و فنی الزام آور شده است و نیز رشد میلیتاریسم، ضرورت دخالت هر چه بیشتر دولت را در امور اقتصادی و امر تولید و توزیع سبب گشته است. بالنتیجه سرمایه داری انحصاری - دولتی نقش بسیار مهمی یافته است. اما تقویت نقش سرمایه داری انحصاری دولتی، برخلاف ادعای توجیه گران نظام سرمایه داری نه فقط تضادهای این نظام را تخفیف نداده بلکه بالعکس هر چه بیشتر این حقیقت را با ثبات رسانده است که سرمایه داری انحصاری - دولتی آستان

داد بر تون وودز دلار را به ذخیره ارزی جهان تبدیل نمود و با تکاء صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تمام اقتصاد جهان سرمایه داری را تحت کنترل و نفوذ خود گرفت. امپریالیسم آمریکا با ایجا دبلوک بندیهای نظامی امپریالیستی، بویژه پیمان نظامی ناتون فقط نقش ژاندارم بین المللی را در دفاع از نظام پیوسیده سرمایه داری جهانی و مقابله با اردوگاه سوسیالیسم و جنبشهای رهایی بخش خلقها و ملل تحت ستم بر عهده گرفت بلکه این سرکردگی خود را از نظر نظامی و سیاسی در اردوگاه امپریالیسم مستحکم نمود. هر چند طی سالهای اخیر در نتیجه رشدنا موزون اقتصادی و سیاسی که از خصوصیات بارز امپریالیسم محسوب میشود، تغییراتی در قدرت اقتصادی دول امپریالیست صورت گرفته، امپریالیسم ژاپن و آلمان مداوماً موقعیت اقتصادی بهتری را نسبت به امپریالیستهای دیگر بدست آورده اند، و امپریالیستهای اروپائی به مقابله با قدرت امپریالیسم آمریکا و تلاش برای کسب بازارهای جدید برخاسته اند، اما هنوز هیچیک نتوانسته اند، چنان قدرتی را کسب کنند که سرکردگی امپریالیسم آمریکا را در اردوگاه کشورهای امپریالیستی مورد تهدید جدی قرار دهند. امپریالیسم آمریکا همچنان بخش وسیعی از بازارهای جهانی را در دست دارد، و سرکردگی خود را در اردوگاه امپریالیسم حفظ نموده است. پس از جنگ جهانی دوم و فروپاشی نظام مستعمراتی امپریالیسم تغییراتی در شکل انقیاد کشورهای تحت سلطه امپریالیسم صورت گرفت. با توجه به تغییراتی که در مقیاس جهانی بزیان امپریالیسم انجام گرفت دیگر امکان پذیر نبود که روشهای کهنه استعماری را حفظ نمود. استعمار نوین جای استعمار کهنه را گرفت. در حالی که به مستعمرات سابق ظاهراً استقلال سیاسی داده شد، امپریالیسم تلاش نمود که از طریق یک تقسیم نوین بین المللی کار در بازار جهانی، کشانندن هر چه بیشتر کشورهای عقب مانده به دایره سرمایه داری جهانی آنها را بطور کامل در بازار جهانی سرمایه - ادغام کند، و با تکاء وابستگی اقتصادی ایمنی کشورها، وابستگی سیاسی، نظامی و فرهنگی را نیز تا مین کند.

بنا بر این صدور سرمایه در شکل مولد آن و بویژه ایجا دصنایع تولید کننده کالاهای مصرفی در کشورهای که آمادگی بیشتری برای

سلطه که اکنون کانون انقلاب جهانی وضعیف - ترین حلقه زنجیره امپریالیستی محسوب می گردند و نیز در نتیجه انقلاب علمی و فنی و نیاز به سرمایه گذاریهای بسیار کلان در برخی از رشته های طی سالهای اخیر بر نسبت صدور سرمایه بویژه سرمایه های آمریکائی و ژاپنی به کشور - های امپریالیست دیگر افزوده شده است اما انحصارات چندملیتی بر حجم صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه نیز افزوده اند و همچنان سودهای بسیار کلانی از صدور سرمایه به این کشورها بدست می آورند. " در فاصله ۷۸ - ۱۹۷۰ سرمایه گذاریهای مستقیم در کشورهای توسعه نیافته مجموعاً به ۴۲ میلیارد دلار بالغ گردید. در حالیکه سودی که از این سرمایه گذار - یها به کشورهای سرمایه گذار بازگشت، بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار گردید. این بدان معناست که رویهمرفته برای هر دلاری که در کشورهای توسعه نیافته سرمایه گذاری شده است، چند ملیتی ها در این دوره ۲/۴ دلار به کشور خود بازگردانده اند. " (۱۴) در فاصله میان سالهای ۸۴ - ۱۹۷۵ امپریالیستها جمعاً مبلغ ۵۰۰ میلیارد دلار نیز از با بهره صدور سرمایه - استقراضی به جیب زده اند. این چپاول و غارت خلقهای کشورهای تحت سلطه توسط انحصارات امپریالیستی بنحوروز افزونی منجر به تشدید تضاد میان خلقهای کشورهای تحت سلطه و وابسته با دولت های امپریالیست شده است. نه فقط در این عرصه بلکه در عرصه های دیگر نیز تضادهای که امپریالیسم با آنها روبروست بشدت حاد شده اند. امپریالیسم آمریکا که زمانی قدرت بی چون و چرای اردوگاه امپریالیسم محسوب میشد، امروز با رقبای نیرومند ژاپنی و اروپائی روبرو گشته است. تضاد میان گروه بندیهای انحصاری بین المللی برای کسب سهم بیشتری از بازار جهانی و بالنتیجه سودهای کلان تر، تضاد میان دولت های امپریالیست را بشدت حاد نموده است. تضاد میان امپریالیست های اروپائی، آمریکائی و ژاپنی به درجه ای حاد شده است که آنها اکنون آشکاراً از یک جنگ بازرگانی سخن می گویند. هر چند در نتیجه تشدید تضاد میان اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم و تغییراتی که در مقیاس جهانی بزیان امپریالیسم صورت گرفته در شکل مبارزه امپریالیستها برای تقسیم مجدد بازارها و مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی

تغییراتی را پدید آورده و علاوه بر این علیرغم تغییراتی که در قدرت اقتصادی برخی از دول امپریالیست اروپائی و ژاپنی صورت گرفته، هنوز به آنچنان قدرت و نیروی دست نیافته اند که بتوانند با توسل به نیرو در راه تجدید تقسیم بازار مبارزه کنند، و مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آمریکا را مورد تهدید جدی قرار دهند، با این وجود برخی از جنگهای منطقه ای و نیز کودتاهایی که در کشورهای تحت سلطه صورت می گیرد، نشانه ای از حدت این تضادها و تلاش برای تقسیم مجدد بازارهاست علاوه بر تشدید تضاد میان کشورهای تحت سلطه و دول امپریالیست، و نیز تضادهای درونی انحصارات بین المللی و کشورهای امپریالیست، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی از حدت قابل ملاحظه ای برخوردار شده است. تشدید بحرانهای اقتصادی، رکود تورم مداوم، افزایش روز افزون تعداد بیکاران، اختصای هزینه کلان به امور نظامی و تسلیحاتی، همگی شرایط زندگی توده های کارگر در این کشورها و وخیم تر نموده و به مبارزه پرولتاریا اعتلا نوینی بخشیده است.

طی دودهمه اخیر، بحرانهای اقتصادی کشورهای امپریالیستی پس از یک دوران ثبات کوتاه مدت مجدداً تشدید شده اند. بحرانهای صنعتی، رکود تورم با تورم، بحرانهای پولی و مالی، و بحرانهای بازرگانی، همگی بیانگر ژرفای فتن بحرانهای اقتصادی و حدت تضادهای لاینحل نظام سرمایه داری است. در نتیجه این بحرانها و رکود و گندیدگی سیستم سرمایه داری، بشدت از شدت تولید ناخالص ملی در کشورهای امپریالیستی کاسته شده است. در حالیکه طی سالهای ۷۶ - ۱۹۶۷ متوسط رشد تولید ناخالص ملی در این کشورها بطور متوسط ۳/۷ درصد بود، طی سالهای ۸۶ - ۱۹۷۶ به کمتر از ۳ درصد کاهش یافت. در این میان متوسط نرخ رشد تولید ناخالص ملی در آمریکا که در فاصله سالهای ۷۹ - ۱۹۷۴، ۲/۶ درصد بود، در فاصله سالهای ۸۵ - ۱۹۸۰ به ۱/۸ درصد کاهش یافت. در نتیجه تشدید بحران و رکود مداوم، مداوماً بر تعداد بیکاران افزوده شده است. در حالیکه تعداد بیکاران کشورهای امپریالیست در سال ۱۹۸۱، ۲۴ میلیون نفر بود، در پایان سال ۱۹۸۶ این رقم به حدود ۳۶ میلیون افزایش یافت.

گندیدگی بیش از حد نظام سرمایه -

داری، تشدید بحرانهای آن ورشد و اعتلا مبارزه طبقاتی، میلیتاریسم و تمایل به نقض و انکار روز افزون دمکراسی و روی آوردن به ارتجاع سیاسی عیان و آشکارا در کشورهای امپریالیست تشدید نموده است. ریگان نیسم و تا چریسم در آمریکا و انگلیس و قدرت گیری فاشیسم لویپر - ایسم در فرانسه، خود با رزترین نشانه های این فساد و گندیدگی و طفیلیگری روز افزون سیستم امپریالیستی است. امپریالیسم که در جنبه تضادها و تناقضات لاینحل گرفتار است برای رهایی خود از شر بحرانهای که با آن روبرو است بیش از پیش به میلیتاریسم و ارتجاع سیاسی پناه برده و بر حجم هزینه های نظامی و تسلیحاتی، ماجراییها و نظامی و فضا و مسم بر کشورهای تحت سلطه افزوده است امپریالیسم آمریکا، بعنوان سرکشی امپریالیستها به تهدید نظامی آشکار علیه اردوگاه سوسیالیسم متوسل گشته و با روی آوردن به طرح جنگ ستارگان بر تهدیدات نظامی خود و خطر بروز یک جنگ هسته ای که تمام بشریت را تهدید به نابودی میکند، افزوده است. جنگ طلبانه امپریالیستها منجر به افزایش روز افزون هزینه های نظامی بلوکها امپریالیستی در ابعاد بی سابقه شده است. " هزینه های نظامی اعضای پیمان سنتوکه در ۱۹۴۹ معادل ۸۴ میلیارد دلار بود در سال ۱۹۸۵ به ۳۶۷/۴ میلیارد دلار و هزینه های نظامی امپریالیسم آمریکا که در ۱۹۸۵ معادل ۱۸۷/۹ میلیارد دلار بود در ۱۹۸۵، ۲۶۶ میلیارد دلار و اکنون به حدود ۵۰۰ میلیارد دلار رسیده است. " (۱۵) همه این حقایق بیانگر رشد تضادهای امپریالیسم تشدید بحرانهای آن، انگل صفتی، فساد زوال و احتضار قطعی آن است.

فروپاشی نظام امپریالیستی که دوران پیروزی انقلاب اکثر عملاً آغاز گشته است در مرحله کنونی بحران عمومی و همه جانبه امپریالیسم، به مرحله فروپاشی تام و تمام نهائی نزدیک میگردد. همانگونه که تجرب - پرولتاریای پیروزمند کشورهای سوسیالیست در عمل نشان داده است، یگانه راه نجات بشریت از شر جنگها و همه مصائبی که امپریالیست بپا آورده است، انقلاب سوسیالیستی است.

۱ و ۲ - امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری - لنین
۳ - امپریالیسم و انشعاب در - سوسیالیسم - لنین - در صفحه ۶

ایجاد یک جمهوری پارلمانی برآورده شود . تجربه جهانی این حقیقت را کاملاً به اثبات رسانده است که جمهوری پارلمانی صرفاً نظام سیاسی مناسبی برای دفاع از سیاست بورژوازی و حفظ ابزارهای قدرت دولتی در دست این طبقه است . سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) برای براندازی رژیم جمهوری - اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک - خلق جهت گذار به وقفه به سوسیالیسم مبارزه میکند . جمهوری دمکراتیک خلق ، محصول قیام مسلحانه کارگران و توده های ستم کشیده و یک دمکراسی توده ای است که در آن شورا های کارگران و زحمت کشان یعنی اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه کارگران و زحمت کشان متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی ، جایگزین نهاد های نمایندگی پارلمانی خواهد شد . (۸) تاکید از ماست . منظور راه کارگزارانیکه " مبارزه در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برای حقوق و آزادی های دمکراتیک ، حلقه اصلی مبارزه ما را در لحظه کنونی تشکیل میدهد . " و " مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برای دمکراسی ، تنها نقطه آغاز یک انقلاب حقیقی خلقی را تشکیل میدهد . " روشن میگردد ، استقرار جمهوری - پارلمانی بورژوازی ، چرا که مرحله جمهوری - دمکراتیک خلق و دمکراسی توده ای هنگامی فرا خواهد رسید که اعمال حاکمیت توده ها از طریق شورا ها " متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی ، جایگزین نهاد های نمایندگی پارلمانی خواهد شد . " اینجا دیگر راه کارگر نمی تواند نادانکار کند و بگوید که به سه مرحله انقلاب ، سه برنامه ، و در وهله نخست استقرار جمهوری پارلمانی معتقد نیست . چرا که بر همه و هر کس کاملاً روشن است که امروزه در ایران نهاد های نمایندگی پارلمانی وجود ندارند و اگر راه کارگر باین مسئله اشاره میکند که استقرار جمهوری دمکراتیک خلق و دمکراسی توده ای " متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی ، جایگزینی نهاد های نمایندگی پارلمانی خواهد شد . " لاجرم باید بتوسط جمهوری پارلمانی و نهاد های نمایندگی پارلمانی پدید آمده باشد که آنوقت " متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی ، جایگزین نهاد های نمایندگی پارلمانی " گردد . در اینجا راه کارگر مدافع همان نظامی از کار و درمی آید که به گفته خودش : " نظام سیاسی مناسبی برای دفاع از سیاست بورژوازی و حفظ ابزارهای

قدرت دولتی در دست این طبقه است . " راه کارگر برای آنکه صراحت و قطعیت بیشتری به این نظر خود بدهد ، در پایان طرح برنامه خود به دفاع از مجلس موسسان برمیخیزد و می نویسد : " سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) به سهم خود عمیقاً اعتقاد دارد که نخستین گام برای تحقق کامل ، همه جانبه و قطعی تمام این اصلاحات اجتماعی و سیاسی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری مجلس موسسانی است که آزادانه توسط تمام مردم انتخاب شده باشد . " برای استی کسی که در عصر شورا ها بیه دفاع از نهاد های پارلمانی برخیزد ، لاجرم باید مجلس موسسان را نیز عالیترین شکل دمکراتیک معرفی نماید ، اما حقیقتاً ما این است که دفاع از نهاد های پارلمانی ، در عصر انقلابات پرولتاری و نهاد های شورائی اقدامی ارتجاعی است . اکنون سالهاست که در مقیاس تاریخی - جهانی ، عصر نهاد های پارلمانی بسر آمده و این نهادها از لحاظ تاریخی ، کهنه ، سپری شده و ارتجاعی اند . مجلس موسسان نیز که بر تارک عصر نهاد های پارلمانی بورژوازی قرار داشت و عالی ترین شکل دمکراتیک بورژوازی محسوب میشد ، همچون تمام نهاد های پارلمانی بورژوازی ، تبدیل به نهادی عقب مانده ، کهنه و ارتجاعی شده است ، عصر کنونی ، عصر نهاد های شورائی ، دمکراسی شورائی است . این مسئله در ایران نه فقط از این بعد تاریخی ، بلکه به لحاظ سیاسی و بطور مشخص نیز مطرح است . مردم ایران تجربه انقلاب اخیر را با خود دارند ، این انقلاب ، این حقیقت را بعینه آشکار نموده توده های مردم نه در پی مجلس موسسان ، بلکه در پی ایجاد شورا ها این ارگان های اقتدار توده ای و دمکراسی شورائی بودند . کارگران و زحمت کشان ایران نه توهمی نسبت به مجلس موسسان دارند و نه آنرا طلب می کنند . امروزه نه توده های مردم ایران بلکه بورژوازیبیرالها و اپورتونیست - رفرمیست ها هستند ، که خود را مدافع مجلس موسسان معرفی می کنند . بنا بر این کمونیست های ایران نه فقط از این زاویه که مجلس موسسان از نظر تاریخی کهنه و ارتجاعی است ، بلکه به لحاظ سیاسی و شرایط مشخص ایران ، مجلس موسسان را نه فقط در برنامه خود نمی گنجانند ، و از آن دفاع نمیکنند ، بلکه بیرحمانه علیه کسانی که بعنوان مدافعین پارلمانتاریسم بورژوازی ، در مورد مجلس موسسان توهم پراکنی می کنند ، مبارزه

می نمایند . کمونیست ها از اعمال حاکمیت مستقیم توده ها از طریق شورا ها ، و از شورا های نمایندگان کارگران ، دهقانان ، سربازان و کنگره نمایندگان شورا ها بمثابه عالی ترین ارگان حکومتی دفاع می کنند . که در همان حال که در مرحله انقلاب دمکراتیک توده ای یک دمکراسی حقیقتاً پایدار و راستین را برای عموم توده های مردم تا میسر خواهد کرد ، بی در دسترترین و بهترین شکل ممکن ، امکان گذار به سوسیالیسم و استقرار دیکتاتور پرولتاریا را نیز فراهم خواهد ساخت . اما راه کارگر که اسیر توهمات خرده بورژوازی و عموم خلقی است و در رویای برقراری " دمکراسی نامحدود " خواستار استقرار یک جمهوری - بورژوازی و نهاد های پارلمانی است ، لاجرم مجلس موسسان را عالیترین شکل دمکراسی معرفی میکند ، راه کارگر تصور میکند که اگر بندها - شی از برنامه حزب بلشویکها را کپی برداری کرده باشد ، و حتی مجلس موسسان را از برنامه بلشویکها اقتباس کرده باشد ، به او حقانیت می بخشد ، در حالیکه بهترین نظرات ، بدون توجه به شرایط تاریخی مشخص ، ندره ای اعتبار نخواهد داشت . اگر راه کارگر که خیلی علاقمند است ، مدام از لنین نقل قول بیاورد و بگوید استناد کند ، اندکی به آنچه که می گوید اعتقاد داشت ، الا نقل این درس را از لنین می آموخت که او تا چه حد با نظریه منشویکی یا سه مرحله ای انقلاب مخالف بود ، و علیه آن مبارزه نمود . در این زمینه کافی است که راه کارگر به نوشته لنین تحت عنوان " درباره اشاره پلخانف به تاریخ " رجوع کند ، و نه اینکه خود نقش پلخانف را در استناد به خطا بیه ماکس ایفا کند . اگر راه کارگر اندکی به آنچه که می گوید اعتقاد داشت ، به اثر لنین " وظائف و شورا های نمایندگان کارگران " مراجعه میکرد که در سال ۱۹۰۵ لنین تاکید میکند " من فکرمی کنم شورا هر چه زودتر باید خود را حکومت انقلابی را موقت تمام روسیه اعلام کند ، یا حکومت انقلابی را ایجاد کند . " و این گفتار لنین بهنگامی است که هنوز مسئله کنگره نمایندگان شورا ها بلکه مسئله مجلس موسسان در میان بود ، اما راه کارگر ۸۰ سال بعد ، از مجلس موسسان و نهاد های پارلمانی دفاع میکند ، و استقرار جمهوری - دمکراتیک خلق را منوط به استقرار نهاد های پارلمانی میداند . بنا بر این روشن میگردد که ادعای راه کارگر مبنی بر اینکه همه مطالبات مشخص و فوری را در یک برنامه واحد آورده تنها

از صفحه ۲۷

با آن را نشان میدهد.

از سوی دیگر این شعرا اعتقاد عمیق ما را به این حقیقت نیز نشان میدهد که امپریالیسم در ایران یک عامل خارجی نیست، و مبارزه علیه امپریالیسم از پیگاه اجتماعی آن یعنی بورژوازی ایران جدا نیست. بورژوازی ایران که در حقیقت شریک بورژوازی انحصاری بین المللی و کارگزار آن محسوب میشود، تکیه - گاه اصلی و پیگاه اجتماعی امپریالیسم است. بورژوازی عامل پیشبرنده سیاستهای امپریالیستی در ایران، وابسته کردن اقتصاد ایران به بازار جهانی و ادغام آن در این بازار است. نمیتوان علیه امپریالیسم جهانی مبارزه کرد مگر آنکه علیه بورژوازی ایران مبارزه کرد. نمی توان علیه بورژوازی ایران مبارزه کرد مگر آنکه علیه مناسبات سرمایه داری حاکم بر ایران مبارزه کرد. بنا بر این در ایران مبارزه علیه امپریالیسم و بجا طر بر انداختن سلطه آن قطع و ابستگی، مستلزم بر انداختن نظام سرمایه داری حاکم بر ایران است. بدین جهت بخش دوم این شعاریا نگر در کمالات مسئله مبارزه علیه امپریالیسم، بر انداختن سلطه آن، قطع و ابستگی اقتصادی است. روشن است که این شعار، یک شعار استراتژیک و اساسی است که بیانگر خط مشی سازمان ما محسوب میگردد. ما با یدبه شکل های مختلف در مورد این شعار تبلیغ و ترویج کنیم. مضمون آن را روشن نمائیم و در جهت عملی کردن آن تلاش کنیم. این شعار را نه میتوان حذف کرد و نه میتوان شعار دیگری را جایگزین آن کرد. اما از اینجا چنین نتیجه نمی شود که ما در همه جا باید عمل این شعار را زیرا علامیه های خود بنویسیم. مثلا در اطلاعیه تبلیغی و تهییجی، ما میتوانیم شعاری را عنوان کنیم که مضمون این شعار ما را در برداشته باشد، و در عین حال برای توده مردم نیز مفهوم باشد، از این زاویه، در موارد مشخصی که ایجاب میکند، میتوان شعار مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر جمهوری اسلامی را عنوان کرد که از یکسوی ناگر هر دو وجه شعار ما است و امپریالیسم را از پیگاه داخلی آن جدا نکرده ایم و از سوی دیگر شعاری را مطرح کرده ایم که برای توده مردم نیز محسوس و ملموس است، میتوانند آنرا سریعاً بفهمند و درک کنند و برای عملی کردن آن مبارزه نمایند. در اینجا ما شعار استراتژیک خود را که بسیار کلی است، حفظ کرده ایم، آنرا تغییر ندادیم، اما در عین

حال شکل مشخصی به آن داده ایم.

اینکه مطرح میشود که در چنین مواردی ممکن است، خط و مرزهای سازمان ما با جریانات اپورتونیست مخدوش شود، صحبت ندارد، چرا که مواضع ما بشکل برنامه ای و تاکتیکی تدوین شده و از کلیه این جریانات جداست. امروز تقریباً همه سازمانهای سیاسی شعار آزادی زندانی سیاسی و دمکراسی را میدهند، حتی برخی از سازمانهای اپورتونیست شعار جمهوری دمکراتیک خلق را نیز سر داده اند، آیا این بدان معناست که خط و مرز ما با این جریانات مخدوش شده است؟ خیر. درک ما از دمکراسی و جمهوری دمکراتیک خلق اساساً از همه این جریانات متمایز است. و ما این دیدگاه خود را نیز تبلیغ و ترویج کرده ایم، تا هر چه بیشتر روشن سازیم که دمکراسی توده ای اساساً از دمکراسی بورژوائی متمایز است و جمهوری دمکراتیک خلق، دولتی است از طراز نوین نه از نوع جمهوریهای پارلمانی بورژوائی. بنا بر این ما دام که ما به برنامه ای که داریم و تاکتیکی که ما اتخاذ کرده ایم معتقد باشیم، و مواضع خود را پیگیرانه در میان توده های مردم تبلیغ و ترویج میکنیم، اجازه نخواهیم داد، خط و مرز ما با اپورتونیسم را ستی اپورتونیسم چپ مخدوش شود، هر چند که آنها از نظر شکل همان شعاری را عنوان کنند، که ما عنوان کرده ایم. بر اساس آنچه که فوقاً گفته شد، نتیجه می گیریم، اولاً شعار " مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر جمهوری اسلامی " که در اطلاعیه مورد بحث آمده است، شعاریست که موضوع مشخص ما را در قبالی یک مسئله مشخص بیان میکند. ثانیاً - در اطلاعیه ها و اعلامیه های تبلیغی و تهییجی، در مواردی که ضروریست ما شعار ما هم تری را عنوان کنیم، میتوانیم تغییراتی در شکل شعارهای خود بدیم، آنچه برای ما حائز اهمیت است، این است که توده های مردم آسانتر و سریعتر تربتوانند، مواضع ما را بشناسند و درک کنند و در جهت تحقق آنها مبارزه نمایند.

توضیح و تصحیح:

در کار شماره ۲۲۱ صفحه ۱۳ ستون سوم سطر ۲۵ پس از کلمه " زندگی "، این سطر " و مبارزه میکند، سازمان انقلابیون حرفه ای " جا افتاده است که بدینوسیله اصلاح می گردد.

از صفحه ۸

مقامات حکومت اسلامی به مذاکره و بندوبست بنشینند.

اقدامات دولتهای امپریالیست انگلستان و فرانسه در گسترش مناسبات با جمهوری اسلامی یکبار دیگر بر این حقیقت صحت گذاشت که عامل اصلی تنظیم کننده روابط میان امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی وحدت منافع مادی آنان و اهداف مشترکشان، در سرکوب کارگران و زحمتکشان است. این دولتها در شرایطی به گسترش مناسبات با جمهوری اسلامی اقدام نموده اند که رژیم جمهوری اسلامی در بحران عمیقی دست و پا میزند و خامتاً و از رژیم روزافزون است. چنین شرایطی که چشم انداز گسترش مبارزه توده ای حیات رژیم را تهدید میکند امپریالیست به یاری رژیم شتافته اند تا موضع حکومت را در مقابل کارگران و زحمتکشان تقویت نمایند. مانع و خامت بیشتراً و ضاع بشوند چرا که منافع مادی آنان نرتدا و ما استثماً رکارگران و زحمتکشان ایران نهفته است. آنها خواهان کسب بازارهای جدید برای صدور کالاها امپریالیستی و زمینه مساعد برای سرمایه های انحصاری هستند، امپریالیست انگلیس و امپریالیسم فرانسه میخواهند سهم بیشتری از غارت و چپاول منابع طبیعی ایران از جمله نفت داشته باشند. آنها نیز خواهانند که بخش بیشتری از دلارهای نفتی - جیب انحصارات تسلیحاتی فرانسوی و انگلیس سر آریز شود. آنها نیز در صدد هستند با تکیه حاصل دسترنج کارگران و منابع طبیعی ایران بحران اقتصادی گریبانگیرشان را تخفیف بخشند. از اینروست که در صدد آمده اند مناسبات خود را با جمهوری اسلامی گسترش دهند.

از صفحه ۲۴

- ۵- امپریالیسم بمثابه ...
- ۶- چرخش در سیاستهای جهانی - لنین
- ۷- خطر فلاکت و راه مبارزه با آن - لنین
- ۸- امپریالیسم بمثابه ...
- ۹- کاریکاتور از مارکسیسم و اکونوم امپریالیستی - لنین
- ۱۰- امپریالیسم بمثابه ...
- ۱۱- اقتصاد سیاسی: سرمایه داری - کوز
- ۱۲ و ۱۳- سوشیال ساینیتست - شماره ۱۰۶، امپریالیسم معاصر و صدور سرمایه
- ۱۵- نشریه کار شماره ۲۱۵

پاسخ به سوالات

بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پاپیگناه
داخلیش" نشده، بلکه بیانگریک موضع مشخص
برسریک مسئله مشخص است.

این مسئله مشخص، درگیری نظامی
امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی درخلیج
فارس است که موضعگیری مشخصی رامی طلبید.
ما می بایستی برسرایین رویداد مشخص چنان
موضعی اتخاذکنیم که ازیکسویا گرایش طیف
" توده ای" که مستقیم و غیرمستقیم می کوشد،
این دیدگاه و نظریه را تبلیغ کند که
امپریالیسم بخاک " میهن" تجاوز کرده و بنا بر
این باید عمدتاً یا اساساً امپریالیسم آمریکا
را محکوم کرد، و البته اگر کمی هم مسئله کشدار
میشد، شاید صریحاً جانبداری از جمهوری اسلامی
را مطرح میکرد و از سوی دیگر در برابر
موضعگیریهای امثال مجاهدین خلق که
اساساً جمهوری اسلامی را محکوم می کنند و
مستقیم و غیرمستقیم از ما جراحیه های
امپریالیسم آمریکا جانبداری می کنند، مرز-
بندی صریح و روشن داشته باشیم. موضعگیری
سازمان از این تحلیل ناشی میشد که درگیری
نظامی امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی،
نتیجه و ادامه سیاستهای ارتجاعی این دولت
ارتجاعی است و بنا بر این باید در آن واحد هر دو
را محکوم نمود و جنگ آنها را نیز ارتجاعی معرفی
نمود. این مضمون اطلاعیه سازمان بود و شعار
" مرگ برای امپریالیسم آمریکا، مرگ بر جمهوری -
اسلامی" به روشن ترین شکل ممکن، ایمن
موضع اصولی سازمان را بیان میکرد و نه شعار
" نابودبا دامپریالیسم جهانی بسرکردگی
امپریالیسم آمریکا و پاپیگناه داخلیش" که یک
شعار کلی است و ربطی به مسئله مشخص مورد
بحث ندارد.

ثانیاً - اکنون که این سؤال مطرح
شده است، لازم است که اندکی روی مسئله
شعارها و نحوه طرح آنها مکت کنیم. واقعیت این
است که برخی شعارهای سازمان که که دارای
اهمیت استراتژیک نیز هستند، در اطلاعیه های
تبلیغی و تهییجی، نمی توانند بهمان شکل
اصلی شان بکار برده شوند، چرا که درک آنها
برای توده مردم بسیار ثقیل و حتی کاملاً
نامفهوم است. بعبارت دیگر عامه فهم نیستند.
در این موارد لزومی نیست که در همه جا درست
و بعینه همان شعار را تکرار کنیم، بلکه میتوانیم

پیشرو و آگاه روشن کنیم، حال چگونه میتوان
انتظار داشت که توده ها این شعار را در همین
شکل آن بفهمند و مضمون آن را درک کنند.

شعار " نابودبا دامپریالیسم جهانی
بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پاپیگناه
داخلیش" یکی از اساسی ترین شعارهای

سازمان ما است که بیانگر دیدگاه ما نسبت به
تحولات جهانی پس از جنگ جهانی دوم، نقش
امپریالیسم آمریکا در اردوگاه امپریالیسم، و در
مقابله با اردوگاه سوسیالیسم و خلقهای تحت
سلطه، درک ما از رابطه امپریالیسم و کشورهای
تحت سلطه و وابسته و بالاخره معنا و مضمون
مبارزه ضد امپریالیستی است. این شعار از
مجموعه تحلیلها، مواضع برنامه های
واستراتژیک سازمان ما ناشی میگردد. ازیکسو
بیانگر این واقعیت است که با تحولاتی که در
نتیجه جنگ جهانی دوم صورت گرفته است،
امپریالیسم آمریکا نقش سرکردگی و رهبری را
در اردوگاه امپریالیسم برعهده گرفته است.

امپریالیسم آمریکا که بصورت قدرتمندترین
دولت امپریالیست از جنگ بیرون آمد، با قدرت
اقتصادی، سیاسی و نظامی برتر خود در اردوگاه
امپریالیسم، نقش رهبری امپریالیسم جهانی
را در غارت و چپاول، به بند کشیدن خلقها و
ملت های تحت استعمار، مقابله با اردوگاه
سوسیالیسم، ایجاد پایگاهها و بلوک بندیهای
نظامی در سراسر جهان سرمایه داری، حمایت
از کلیه مرتجعین در سرکوب انقلاب، مداخله
علنی برای سرکوب انقلابات پرولتری و جنبش
- های رها شیخ را برعهده گرفته است،
اصلی ترین دشمن همه نیروهای است که در
راه استقلال، دمکراسی و سوسیالیسم مبارزه
می کنند. امپریالیسم آمریکا نقش ژاندارم
بین المللی را برعهده دارد و سنگر اصلی ارتجاع
جهانی محسوب میشود. بنا بر این لیه تیز
حمله باید متوجه امپریالیسم آمریکا باشد.

تضعیف امپریالیسم آمریکا، تضعیف امپریالیسم
جهانی، و شکست آن شکست تمامی جهان
امپریالیست محسوب میگردد. طرح شعار
" نابودبا دامپریالیسم....." نه فقط بیانگر
سرکردگی امپریالیسم آمریکا در اردوگاه
امپریالیسم در مقیاس جهانی و ضرورت مبارزه
با آن از زاویه منافع انقلاب جهانی است، بلکه
بطور مشخص در ایران نیز مسئله سرکردگی
امپریالیسم آمریکا و ضرورت مبارزه همه جانبه

بنا بر وضعیت مشخص، شکل عامه فهمی آنها
بدهیم، تا توده های مردم براحتی درک کنند که
موضع ما در این یا آن مورد چیست؟ و ما چه
می گوئیم.

بعنوان نمونه شعار " برای دستیابی
بیک صلح دمکراتیک جنگ ارتجاعی را به جنگ
داخلی تبدیل کنیم" هر چند بیانگریک خط
مشی اصولی و صحیح در قبال مسئله جنگ و راه
حل انقلابی پایان بخشیدن به آن است، اما
طرح این شعار در همین شکل، در سطح توده -
های مردم مفهوم و قابل درک نیست. وقتیکه ما
می بایدمقالات ترویجی متعددی بنویسیم تا
عناصراً آگاه و پیشرو و حتی سازمانهایی که نام
مارکسیسم - لنینیسم را نیز با خودیستند
می کشند، بفهمند، جنگ داخلی در حین یک
جنگ ارتجاعی تنها یک معنی میتواند داشته باشد:
انقلاب، آنوقت تکلیف توده ها روشن است.
بنابراین اگر ما در یک اطلاعیه تبلیغی و تهییجی
که خطاب به توده های کارگرو زحمتکش نوشته
میشود، شعار را احتمالاً به همین شکل عنوان
کنیم، آنوقت لازم است که به همراه اطلاعیه ای
یک مبلغ و مروج نیز وجود داشته باشد، که به
توده های مردم توضیح دهد، منظور ما از تبدیل
جنگ ارتجاعی به جنگ داخلی چیست؟ اما ما
می توانیم، بدون اینکه شعار اصلی خود را که
بیانگر خط مشی ما است تغییر دهیم، در
اطلاعیه های تبلیغی و پاپیگناه می که یک مبلغ
سازمان، در مورد خط مشی سازمان تبلیغ
میکند، شعار را بشکل عامه فهم آن که برای
توده های وسیع مردم مفهوم باشد، ارائه دهیم.
مثلاً شعار " مرگ بر جنگ ارتجاعی، مرگ بر رژیم
جمهوری اسلامی" به آسانی برای توده های
مردم مفهوم و قابل درک است و در عین حال
مضمون شعار اصلی و کلی ما را نیز در بردارد.

در مورد شعار " نابودبا دامپریالیسم
جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پاپیگناه
داخلیش" نیز همین امر صادق دارد. ایمن
شعار در عین حال که یک شعار استراتژیک برای
سازمان ما محسوب میشود، اما در همین
شکل اش برای توده مردم مفهوم نیست. بلکه در
تبلیغات ما باید بشکل مشخص و ملموسی که
برای توده ها قابل درک است، ارائه شود. در
مورد این شعار نیز ما باید در هر مقاله ترویجی
بنویسیم تا جوانب مختلف آن را برای عناصر

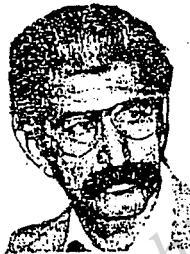
پاسخ به
سؤالات

یادرفیق کبیرامیر پرویز پویان،
فدائی شهید رفیق سعید سلطانپور
گرامی باد

در تاریخ سوم خرداد سال ۵۰ مزدوران رژیم سلطنتی با حمله به پایگاه رفیق پویان در محله نیروی هوایی تهران، یکی از بنیان گذاران سازمان را از کف خلق ربودند. قلب سرخ و گدازان پویان و دو هم‌رزم دیگرش رفقا، رحمت‌الله پیروندیری و اسکندرمصدقی نژاد، از تپش با زماند، ستاره‌ای خونین بر پرچم سازمان نقش بست.

ده سال بعد، در ۳۱ خرداد ۶۰ فدائی دیگری از مبارز پویان، رفیق سعید سلطانپور، شاعر و هنرمند انقلابی توده‌ها، توسط مزدوران سرمایه به جوخه تیرباران سپرده شد. اختر سرخ و فروزان دیگری، بر پرچم سرخ فدائی افزوده گشت.

دشمنان خلق در حراست از نظم سرمایه گرچه دوفدائی برجسته و انبوه دیگری از فدائیان را به شهادت رساندند، اما هرگز قادر نشدند یا در این کمونیست‌های رزمنده را از خاطر‌ها بزدا بیند. نام و خاطره پرشکوه پویان و سعید، سینه به سینه گشت و جاودانه شد.



سؤال: برخی از رفقای هوادار سازمان سؤال کرده‌اند که چرا در اطلاعیه "ما جرجوئیهای امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی در خلیج فارس" که در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۳۰ منتشر شده است، بجای شعار "نابودا دامپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه خلیج" شعار "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر جمهوری اسلامی" عنوان شده است؟ و سپس سؤال کرده‌اند آیا این بمعنای تغییر در شعارها و ماست؟ و آیا طرح این شعار خط و مرزها و مواضع سازمان را از یکسوی جریانات توده‌ای اکثریتی و از سوی دیگر طرفداران خط ۳ مخدوش نخواهد کرد؟

جواب: رفقای که این سؤال را مطرح کرده‌اند، اولاً باید در نظر داشته باشند که در اطلاعیه فوق‌الذکر شعار "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر جمهوری اسلامی" جایگزین شعار "نابودا دامپریالیسم جهانی" هر صفحه ۲۷

یاد جان باختگان خلق عرب گرامی باد

در صفحه ۳

پتك است خون من در دست کارگر
داس است خون من در دست بزرگر

گرامی باد یاد شهدای خردادماه سازمان، رفقا:

- * خسرو شاه‌سی
- * شهرام میرانی
- * ماریا کاظمی
- * منصور فرسا
- * مهدی پهلوان
- * حسن نیک داودی
- * خسرو تره گل
- * علی رحیمی علی آبادی
- * حسین موسوی دوست‌موجانی
- * سعید معینی



- * رفعت معماران بنام
- * سلیمان پیوسته حاجی محله
- * امیر پرویز پویان
- * رحمت‌الله پیروندیری
- * اسکندرمصدقی نژاد
- * مریم شاه‌سی
- * نادر شاگان شام‌اسبی
- * مینا طالبزاده شوشتری
- * بهروز دهقانی
- * حبیب برادران

* سعید سلطانپور

برای تماس با سازمان جریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

نامه‌های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه‌ها را به آدرس زیر بفرستند:

Post Fach 302921

1000 Berlin 30

West Germany

کمک‌های مالی خود را به شماره

حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایید.

Jalali
201964 M
Credit Lyonnais
29 Bd. Jules-Ferry
75011 - Paris
FRANCE